



فصلنامه هیا | متعلق به مؤسسه رحمان  
شماره هشتم: مخصوصه؛ مردان و مقاومت یا گشودگی در برابر تغییر | زمستان ۱۴۰۳



# فصلنامه‌هایا

(متعلق به مؤسسه رحمان زمستان ۱۴۰۳)

شماره هشتم: مخصوصه؛

مردان و مقاومت یا گشودگی در برابر تغییر

سردبیر: فردوس شیخ‌الاسلام  
بازبین ترجمه: مهدی نوریان  
ویراستار: صادق یزدانی  
طراح گرافیک: مریم اقامیری



rahman.org.ir



@rahmaninstitute



@rahman.institute



@rahman.inst



@rahmaninstitute



@rahmaninstitute



radio raha / رادیو رحا

هایا یعنی آگاه

**دیباچه**

فردوس شیخ الاسلام

۴

**سیاست معاصر مردانگی**

ریوین کانل

مهدی نوریان

۹

**فروغ رنگ باخته یک عصیان**

تحول مردانگی در اشعار فروغ

وحید میره بیگی

۳۲

**مردانه شدن سرزمین مادری**

واندانا شیوا

فاطمه ترابی

۴۳

**همه رنگ های خون، عرق و اشک**

بی تی اس و آنچه از مردانگی آترناتیو جهانی می شود

شیما وزوایی

۴۹

**باخت های پی در پی پسران**

گفت وگو با علی اکبر زین العابدین

۵۶

**شناخت مردانگی**

گزیده هایی از پیمایشی در خاورمیانه و شمال آفریقا

(مصر، لبنان، مراکش و فلسطین)

نوشین صفاییان

۶۷

**بدن مردانه**

سلی شلدون

سینا نقیبی

۹۰

**پدر «شدن»**

معرفی داستانی کوتاه از اریک امانوئل اشمیت

فردوس شیخ الاسلام

۱۰۴

**خبرنامه**

۱۰۶



## دیباچه

### فردوس شیخ الاسلام

یکی از گروه‌هایی که در عصر مشروطه، پیش و پس از آن، توجهم را جلب می‌کند مردانی‌اند که به حقوق اجتماعی زنان مانند تحصیل، آزادی پوشش (آن زمان یعنی کنار گذاشتن چادر و روبنده)، بهداشت عمومی، محدود کردن مردان در چندزنی و امکان تشکیل یابی باور داشتند و از «امتیاز جنسیت» شان استفاده می‌کردند تا صدای زنان را به شیوه‌های مختلف به گوش مقامات و مردم برسانند: از طریق طراحی کاریکاتور و سرودن اشعار اجتماعی و تألیف مقالات در روزنامه‌ها، اجرای نمایش، حمایت از خواسته‌های زنان در مجلس شورای ملی و... میرزاده عشقی، دهخدا، وکیل‌الرعا، تقی‌زاده، ایرج‌میرزا بعضی از این مردان‌اند. گاهی زنان در جلساتشان از مردان مشهور دعوت می‌کردند تا در حمایت از حقوق زنان و مشروطه سخنرانی کنند. چنین کاری هم زنان را به مشارکت در بحث‌های سیاسی ترغیب می‌کرد هم باعث نفوذ اندیشه‌های نو به حرم‌سراها و میان اعضای خانواده سلطنتی می‌شد. در واقع بعضی مردان آگاه و پیشرو دقیقاً به سبب قدرتی که از جنس اول بودنشان - در کنار تحصیلات و جایگاه سیاسی - در اختیار داشتند برای بهبود وضع زنان احساس مسئولیت می‌کردند؛ زیرا باور داشتند جایگاه پست زنان آثاری زیان‌بار برای کل جامعه دارد و نهضت مشروطه بدون حضور فعال زنان به ثمر نخواهد رسید.

این با «امید بستن» به مردان بسیار متفاوت است. نیازی نیست آن‌ها صدای زنان شوند؛ کافی است به زنان «گوش بسپارند»، فروتن باشند و از موضع «عقل کل» که تاریخ برایشان فراهم کرده است پایین بیایند. چرا از مردان «انتظار» نداشته باشیم در راه

برابری جنسیتی از امتیاز جنس اول بودنشان استفاده کنند؟ چرا همهٔ بار رسیدن به دنیایی برابر باید بر دوش جنسیت‌های فرودست و سرکوب‌شده باشد؟ مگر نه اینکه باور داریم آزادی کل جامعه در گرو آزادی زنان است؟ قاطبهٔ مردان - حتی پیشروترین‌هایشان - جنسیت خود را به «مسئله» تبدیل نمی‌کنند؛ دربارهٔ نسبت مردانگی‌های غالب با تبعیض علیه زنان گفت‌وگو راه نمی‌اندازند؛ خشونت‌های گوناگون علیه زنان را همچنان «مسئله‌ای زنانه» می‌پندارند و خود را عقب می‌کشند. عمیقاً باور داریم یکی از کارهای بسیار مهم و عمیق و اثرگذاری که مردی دغدغه‌مند می‌تواند برای خود، زنان و کل جامعه کند نه ضرورتاً پرداختن به تبعیض علیه زنان، که زیر ذره‌بین بردن مردانگی‌های هژمونیک است؛ اینکه کدام انواع مردانگی مسلط است و در مواجهه با کدام قدرت‌هاست که نابرابری علیه زنان را ممکن می‌کند؟ اینکه مردانگی و زنانگی در اشکال مختلفشان (خواه برابر و خواه سرکوبگر) چگونه به مثابه دو روی یک سکه عمل می‌کنند؟ به زعم من مردانی که به راستی دغدغهٔ برابری جنسیتی دارند (نه اینکه برای کسب مشروعیت ژستش را بگیرند) مسئولیت اجتماعی-اخلاقی دارند که از خاطرات بعضاً قلدرمآبانه و خشونت‌آمیز دوران کودکی و نوجوانی‌شان در خانواده، محله یا محیط‌های تک‌جنسیتی مثل مدرسه و باشگاه ورزشی بگویند و بنویسند تا هم بخشی از ریشهٔ انواع تعرض و قدرت‌جویی علیه زنان و کودکان در بزرگ‌سالی روشن شود هم در شکل دادن به مردانگی‌های بدیل سهمی داشته باشند. مردان میدان علوم اجتماعی باید گفت‌وگو کنند که چگونه رفاقت‌ها و شبکه‌های روابطشان در دانشگاه طوری عمل می‌کند که هم جنس‌های آزارگرشان همچنان مشروعیت و قدرت دارند و مدام به برنامه‌های مختلف رسمی و غیررسمی دعوت می‌شوند. آیا این حمایتگری یا در بهترین حالت سکوت‌ها یکی از راه‌های هموارکنندهٔ تبعیض علیه زنان نیست؟ تاکنون از خود پرسیده‌اند که چرا کتاب‌های منتشرشده در حوزهٔ مردانگی به زبان فارسی به عدد انگشتان یک دست هم نمی‌رسد؟ مردانی که خودشان را به خیزش ژینا متعهد می‌دانند چرا طرح کردن مسئلهٔ مردانگی‌های رایج در فضای دانشگاهی (و جز آن، در هر عرصه‌ای) و آشکار کردن نسبتش با زنانگی‌های سرکوب‌شده را تحقق آن تعهد نمی‌دانند؟ همان‌طور که فمینیسم «زن بودن» را به مسئله تبدیل کرد، تاریخ سرکوب را نوشت، خود را نقد کرد و به تغییر و تحول پایبند شد. مسیر «بازنگری تاریخی-انتقادی خویشتن» برای مردان احتمالاً دشوارتر خواهد بود. احساس مسئولیت و تردید کردن مدام می‌خواهد، چشم‌پوشی از امتیازات و منافع و بعضی رفاقت‌ها را نیاز دارد، و آمادگی برای طرد شدن و تنها ماندن و برچسب خوردن را. اما مگر تحولی آسان و بی‌هزینه داریم؟ مگر زنان حدود ۱۵۰ سال نیست که در این مسیرند؟

می‌دانیم در عصر مشروطهٔ مردسالاری علیه خودش استفاده می‌شد؛ این نوعی «سیاست» بود.<sup>۱</sup> به اقتضای شرایط، قشر مترقی و تحول‌خواهٔ زبان‌های مختلف را به کار می‌گرفت تا مردم را برانگیزاند: ادبیات ملی‌گرایانه، ادبیات مذهبی، ادبیات چپ، ادبیات سکولار، ادبیات اخلاقی، ادبیات انقلابی، ادبیات مردسالارانه و... اکنون هم با سیل خروشان از بحران‌های اجتماعی مانند قتل‌های ناموسی، کودک‌همسری، سیاست‌های جمعیتی زن‌ستیزانه و روسپی‌گری کودکان روبه‌رویم که ظرفیت به پرسش کشیدن مردانگی‌های سرکوب‌کننده و خشونت‌ورز را دارند. مردان مترقی باید همچون هم‌جنس‌هایشان در دوران مشروطه از هر ادبیاتی و متناسب با هر مخاطبی استفاده کنند تا تبعیض علیه زنان را به مسئله‌ای برای کل جامعه - و نه فقط زنان - تبدیل کنند؛ به گفتمانی شکل دهند که مردان خشونت‌های ساختاری علیه زنان را مایهٔ سرافکنندگی و بی‌آبرویی جنسیت خود بدانند و حتی در خودمحوارانه‌ترین حالتش ببینند که چگونه زن‌ستیزی در درازمدت به سرکوب زنان محدود نمی‌ماند، وارونه می‌شود و علیه مردان نیز عمل می‌کند. زنان مشروطه خواه مقامات سیاسی را به بی‌غیرتی و بی‌ناموسی و فروش مام وطن متهم می‌کردند و از این راه تحریکشان می‌کردند تا سکوت را بشکنند و کاری کنند. آن زنان نشان دادند ما به همراهی مردان نیاز داریم، نه چون ناتوانیم و به قدر کافی بلد نیستیم

۱. مثلاً آن‌هایی که در راه حق تحصیل دختران می‌کوشیدند می‌گفتند زنی که سواد خواندن و نوشتن داشته باشد و اسیر خرافات نباشد خیلی بهتر می‌تواند نقش همسری و مادری خودش را ایفا کند، ملت مترقی پرورش دهد و وطن را هم به سمت پیشرفت ببرد.

یا حرفی برای گفتن نداریم، بلکه چون آن‌ها به علت امکان‌هایی که فرادستی جنسیتی - از خلال قوانین، عرف، مذهب و سنت - در اختیارشان گذاشته است مسئولیت و قدرتش را دارند که بخشی از بار حرکت در مسیر برابری جنسیتی را از دوش ما بردارند؛ بی‌آنکه چنین کاری را نوعی لطف در حق زنان بشمارند؛ همچون پدری که از جایگاهش استفاده می‌کند تا دخترش به ازدواج زودهنگام تن ندهد، مردی که از مقام اداری‌اش استفاده می‌کند تا همکار آزارگرش مجازات شود، برادری که از خواهرش برای برخورداری از ارث برابر حمایت می‌کند و پسری که مادرش را در رفت‌وآمدهای شبانه همراهی می‌کند. مردان باید در هر نقشی که دارند از امتیاز جنسیتشان برای کاهش نابرابری و افزایش امنیت استفاده کنند؛ زیرا در واقع هر شکل از نابرابری بیش از آنکه دغدغه جمعیت فرودست باشد، باید مسئله گروه فرادست باشد و خود را (در عمل، نه صرفاً در گفتار) از آن (یعنی همراهی با نظم نابرابر) بری کند.

با این دغدغه بود که شماره پیش رو را به «مردانگی» اختصاص دادیم و تلاش کردیم به ابعاد مختلف آن بپردازیم.

ممکن نیست درباره مطالعات مردان صحبت کنیم بی‌آنکه از ریوین کانل<sup>۲</sup> نام ببریم. او مشهورترین نظریه‌پرداز این حوزه است. این شماره را با متنی از او آغاز کردیم: موخره ویراست دوم یکی از کتاب‌های مهمش، یعنی مردانگی‌ها<sup>۳</sup> که در سال ۲۰۰۵ منتشر شد. او در این مطلب چند نوع مواجهه نظری، پژوهشی و سیاسی با تبعیض جنسیتی را نقد می‌کند و سپس روش و دیدگاه خودش را ارائه می‌کند. دغدغه‌اش در کل این است که چگونه می‌توان با در نظر گرفتن تکثر و تناقضات و تقاطع‌ها در انواع مردان و مردانگی‌ها، آنان را به بازاندیشی و کنش برای تغییر نظم جنسیتی کنونی ترغیب کرد و چه دشواری‌هایی در این زمینه شناخته شده است.

وحید میره‌بیگی در مقاله دوم با عنوان «فروغ رنگ‌باخته یک عصیان» اشکال مختلف مردانگی در اشعار فروغ فرخزاد را بررسی کرده است؛ شاعری که نامش طغیان و سرکشی یک زن را در ابراز صریح عشق و امیالش تداعی می‌کند. نویسنده تلاش کرده است از خلال شرح مردانگی‌هایی که فروغ به آن‌ها ابراز عشق یا بیزاری کرده، از زندگی شخصی او اندکی فراتر برود و بازتاب مناسبات جنسیتی غالب را هم در اشعارش ببیند. نویسنده در نهایت به اینجا می‌رسد که آرزوی فروغ برای داشتن مردی که در پی رهایی و آزادی باشد، و نه اسیرکننده و بی‌وفا، محقق نمی‌شود و رؤیا باقی می‌ماند.

واندانا شیوا، اکوفمینیست مشهور و اثرگذار اهل هندوستان، نویسنده جستار سوم است. او روندی تاریخی را توضیح می‌دهد که طی آن استعاره «سرزمین مادری»، که زمانی نه‌چندان دور همچون نیرویی علیه استعمار کار کرده بود، در شکل‌گیری نظم تازه سیاسی-اقتصادی از میان رفت و جای خود را به «دولت همچون پدر»ی سلطه‌جو و تمامیت‌خواه داد؛ پدری که کم‌کم مسئولیتش را برای محافظت از ملت و دارایی‌هایش فراموش کرد، به خدمتکار شرکت‌های بزرگ جهانی تقلیل یافت و هیچ ابایی نداشت که ناچار شود در راه این سرسپردگی، به خشونت‌های نظامی، بنیادگرایی و تخریب منابع طبیعی دست بزند؛ اتفاقی که برای بسیاری از کشورهای آسیا و آفریقا افتاد.

دست‌کم بیست سال از فراگیر شدن صنعت سرگرمی کره جنوبی در جامعه ایران می‌گذرد، اما نه‌تنها علوم اجتماعی دور از اجتماع رخت‌زده دانشگاه به این موضوع توجه نکرده است، که جامعه‌شناسان بیرون از میدان رسمی هم ترجیح داده‌اند آن را نادیده

2. Raewin Connell

3. Masculinities

بگیرند. معدود نگاه‌های گذرای هم اگر انداخته شده است از موضع بالا و بیگانه به موضوع‌اند که عاقبت از دل سوزی و هراس از علایق نوجوانان سر درمی‌آورند. شیما وزوایی در جستار جذابش حول تاریک و روشن مردانگی‌های بدیلی بحث کرده است که ستارگان مذکر کی پاپ به نمایش درآورده‌اند. آیا این پسران که گفتار و کردار و سرتاپای ظاهرشان برای ما غریب است واقعاً حرفی برای گفتن دربارهٔ برابری دارند؟

پنجمین متن گفت‌وگوی هایا با علی اکبر زین‌العابدین است. او سال‌هاست در زمینهٔ آموزش و مشاوره به کودکان و نوجوانان فعالیت می‌کند، بی‌آنکه در برابر این گروه سنی موضع دانای کل به خود بگیرد. با او دربارهٔ دنیای پسران صحبت کردیم؛ اینکه در مقایسه با پدران‌شان چه تغییراتی کرده‌اند، فضای مدرسه را چطور درک می‌کنند، چه نگرانی‌هایی برای آینده‌شان دارند و جامعه چگونه به قضاوتشان می‌نشیند. بزرگ‌ترین دل‌مشغولی این آموزگار از میان رفتن اغلب ارزش‌های سنتی حول مردانگی است، درحالی‌که پسران و مردان از خلق ارزش‌های تازه برای بازتعریف جنسیت خود ناتوان مانده‌اند و مدام دچار ناکامی و سردرگمی می‌شوند.

اغلب نمی‌دانیم مردان - با همهٔ تنوعی که درونشان هست، و نه همچون جمعیتی یکدست - چطور با نظم جنسیتی موجود و نیز آرمانی مواجه می‌شوند. در بحث برابری جنسیتی، اندیشه‌ها و کردارهای مردان دست‌نخورده باقی مانده‌اند؛ گو اینکه نمی‌دانیم هر تبعیضی دو سویه دارد و جنسیت‌ها در نسبت با هم معنا می‌یابند و عمل می‌کنند. در واکنش به همین کمبود، کارگروه زنان سازمان ملل متحد پیمایش گسترده‌ای برای شناخت مردانگی در کشورهای مصر، لبنان، مراکش و فلسطین انجام داد. این گزارش در سال ۲۰۱۷ در قالب کتابی منتشر شد. مطلب ششم ترجمه بخش‌هایی خواندنی و مهم از آن است.

ظاهراً بدیهی است که وقتی از والدگری صحبت می‌کنیم، مخصوصاً اگر با بدن پیوند خورده باشد، موضوع زنان است که توانایی بیولوژیکی باردار شدن دارند. اما سلی شلدون، نویسندهٔ هفتمین مقاله، از خلال امکان بیولوژیکی بدن مردانه برای فرزندآوری به این سؤال پاسخ داده است که آیا تفاوت‌های جنسی میان زنان و مردان واقعاً برساختی اجتماعی است و نه چیزی بیشتر؟ اگر بله، پس تکلیف نقش‌های متفاوت آن‌ها در تولیدمثل چه می‌شود؟ از نظر شلدون پاسخ به این معما و اندیشیدن به تجربهٔ مردان از پیکرشان فقط جنبهٔ نظری و دانشگاهی ندارد، بلکه پیامدهای اجتماعی، سیاسی مهمی هم به دنبال خود می‌آورد.

بخش پایانی این شماره معرفی داستانی کوتاه از اریک امانوئل اشمیت است؛ نویسنده، نمایشنامه‌نویس و فیلسوف فرانسوی بنامی که آثارش را در ایران با ترجمه‌های خوب شهلا حائری خوانده‌ایم. ما در داستان «بازگشت» ندهای درونی پدری را می‌شنویم که با خبر مرگ یکی از دخترانش مواجه شده است. اگر بنویسم که چرا هایا سراغ این داستان رفت، مضمون اصلی آن لو می‌رود.

امیدواریم شمارهٔ پیش رو بتواند تا حد توانش خلأ بزرگی را که در حوزهٔ مطالعات مردان وجود دارد پر کند.

دیباچه را با بخشی از سرودهٔ زن شاعر سوری تمام می‌کنم که برای محبوبش نوشته است:

تو را به اندازه من آفریده اند  
فرمان داده اند کنار من باشی.

برای آفریدن تو

شکوفه و تابستان و خاک را به هم آمیخته اند  
و الماس های کمیاب را درون چشمانت گذاشته اند.  
و قرار شده در زبانت  
چیزی جز عشق نباشد.

شاعر: سهام الشعشاع

مترجم: بابک شاکر







## سیاست معاصر مردانگی

نویسنده: ریوین کانل

مترجم: مهدی نوریان

سال‌ها قبل جامعه‌شناس آمریکایی، اریک گود<sup>۱</sup> (۱۹۸۲)، مقاله مهمی را با عنوان «چرا مردان مقاومت می‌کنند» منتشر کرد که در آن واکنش‌های مردان در برابر «جنبش آزادی زنان»<sup>۲</sup> را بررسی می‌کند. گود استدلال می‌کند که دلیل مقاومت مردان در برابر تغییر این است که در روابط جنسیتی گروهی ممتاز محسوب می‌شوند. این امتیاز اما به شیوه‌های مختلفی تعدیل می‌شود و با منافی تلاقی می‌کند که مردان در آن با برخی زنان (مانند همسران و دختران) شریک‌اند.

گود با ایده «پس‌زنی» یا واکنش منفی [مردان به این جنبش] مخالفت می‌کند و شواهدی را دال بر اینکه مردان (دست‌کم در ایالات متحده) به طور روزافزونی به برابری جنسیتی گرایش پیدا کرده‌اند ارائه می‌کند. اما این نگرش‌ها در عمل [در همه زمین‌ها] یکنواخت محقق نشده‌اند. اگرچه مردان در حال از دست دادن محوریت فرهنگی خود بودند، در حوزه اشتغال و کار خانه با موفقیت مقابل تغییر مقاومت کردند. در نهایت نیرو و محرکی اقتصادی رواج پیدا کرد که نشان می‌داد «تغییر اساسی به کاهش مطلوبیت نهایی مردان منجر می‌شود»<sup>۳</sup>. این وضعیت هم مقاومت مردان مقابل برابری جنسیتی را توجیه می‌کرد هم دلیلی برای بی‌اثری این مقاومت بود. نیروهای اجتماعی-اقتصادی موجود همچنان جامعه مدرن را به سوی برابری جنسیتی سوق خواهند داد.

1. Erich Goode

2. Women's Liberation Movement

۳. مطلوبیت نهایی یا marginal utility اصطلاحی در علم اقتصاد است که به تغییرات مطلوبیت کل اطلاق می‌شود. مطلوبیت کل نیز از مصرف یک یا چند واحد بیشتر کالا یا خدمات به دست می‌آید. م.

بیست سال بعد جامعه‌شناس سوئیسی، آلبرتو گودِنزی<sup>۴</sup> (۲۰۰۰)، مقاله مهم دیگری را درباره مردان و نابرابری جنسیتی منتشر کرد که آن نیز بر بُعد اقتصادی تأکید دارد. مقاله او نومیدانه‌تر است؛ شاید به این دلیل که در آن به رویدادهای این دو دهه و همچنین نگرانی‌اش درباره خشونت مردان نیز می‌پردازد. با مرور آمارهای بین‌المللی، گودِنزی شواهدی برای نابرابری‌های جنسیتی در ساعت کاری، قدرت سازمانی، درآمد، رهایی از کار خانه و غیره ارائه می‌کند. او نشان می‌دهد که در پایان قرن بیستم نظام فراگیری از امتیاز مادی برای مردان همچنان در سراسر جهان وجود دارد. گودِنزی استدلال می‌کند که خشونت مردان بیماری‌ای فردی نیست، بلکه پیامد منطقی امتیاز جمعی مردان است. خشونت نه تنها از نابرابری ناشی می‌شود، بلکه آن را تقویت می‌کند و همچنین واکنشی به مشکل معاصر نابرابری است.

در این بخش<sup>۵</sup> به بحث‌هایی درباره سیاست خواهیم پرداخت و مطالعات گود و گودِنزی را درباره منافع مردان در برابری جنسیتی پی خواهیم گرفت. همچنین نقش مردان و مردانگی‌ها را در سیاست خشونت و ابعاد جهانی سیاست مردانگی بررسی خواهیم کرد.

## منافع مردان در پدرسالاری معاصر: ترازنامه پیش‌نویس

ارزیابی آماری گودِنزی از مزیت اقتصادی مردان بر ادبیات پژوهشی پیشین متکی است؛ ادبیاتی که به آمارهای اقتصادی از زاویه‌ای متفاوت - یعنی به عنوان معیارهایی از محرومیت زنان - می‌نگریستند. این رویکرد همچنان شیوه رایج نگرستن به نابرابری جنسیتی است. منابع متعددی اکنون درباره جایگاه ناچیز زنان در مشاغل نخبگانی و مدیریت عالی، محرومیت‌های اقتصادی زنان، محرومیت آموزشی و نرخ سواد، محدودیت‌های قانونی، محدودیت‌های بیشتر در زندگی جنسی و غیره وجود دارد. گزیده‌ای از این آمارها را برنامه توسعه سازمان ملل متحد (یوان دی پی)<sup>۶</sup> پیوسته در گزارش سالانه توسعه انسانی به عنوان شاخصی از پیشرفت اجتماعی زنان گنجانده است.

اما به تازگی ادبیات پژوهشی دیگری پیدا شده است که در ایده محرومیت زنان تردید می‌کند. اگر برای لحظه‌ای از لحن جدلی نیش‌دار بیشتر این آثار پژوهشی (مانند Sommers 1993 ; Farrell 2000) چشم‌پوشی کنیم، درمی‌یابیم آن‌ها حوزه‌های خاصی از زندگی در کشورهای ثروتمند را شناسایی کرده‌اند که طبق آمار نوعی محرومیت مردان و پسران در آن‌ها وجود دارد. این حوزه‌ها به ویژه تحصیلات متوسطه، نرخ مرگ و میر، بسیاری از انواع آسیب‌ها، برخی بیماری‌ها، برخی اشکال خشونت و حبس را شامل می‌شود.

اگر «مردان» و «زنان» دسته‌هایی تفکیک‌ناپذیر تلقی شوند (که اکثر این تحلیل‌های آماری چنین می‌کنند)، می‌توان «ترازنامه‌ای» جمعی برای مردان تدوین کرد که هم فایده هم ضرر، یا هم سود هم زیان حاصل از نظم جنسیتی معاصر را نشان دهد.

از آنجاکه موضوعات مطرح شده در مقایسه‌های آماری موجود بسیار متنوع‌اند، به شیوه‌ای برای دسته‌بندی اطلاعات نیاز داریم. رویکرد یوان دی پی، که چندین معیار را در یک «شاخص» واحد ادغام می‌کند، به نتیجه‌ای شگرف منجر می‌شود: فهرستی از کشورها که بر اساس برابری جنسیتی رتبه‌بندی شده‌اند. اما به باور من این رویکرد منطقاً رویکردی گمراه‌کننده است؛ جنبه‌های مختلفی در روابط جنسیتی وجود دارد و الگوهای نابرابری در این ابعاد مختلف چه بسا از نظر کیفی متفاوت باشند.

4. Alberto Godenzi

۵. متن حاضر مؤخره ویراست دوم کتاب Masculinities است.

6. United Nations Development Programme

مطالب مختصری که در ادامه می‌خوانید بر الگوی مطرح شده در کتاب جنسیت (Connell 2002) مبتنی است که منابع اطلاعاتی مربوط به آن را نیز مستند کرده است. این الگو چهار بُعد (یا ساختار) اصلی در روابط جنسیتی را از هم تمیز می‌دهد و بر وضعیت موجود در کشورهای ثروتمند غربی (جامعه اروپایی، آمریکای شمالی و استرالزی<sup>۷</sup>) تمرکز دارد.

## الف) قدرت

**فواید:** مردان با در اختیار داشتن تقریباً همهٔ مناصب عالی در تجارت و دولت در این حوزه‌ها اقتدار غالب دارند. مردان و پسران تمایل دارند فضاهای عمومی مانند خیابان‌ها و زمین‌های بازی را تحت کنترل خود داشته باشند. آن‌ها در بسیاری از خانواده‌ها و نهادهای جامعهٔ مدنی اقتدار دارند. همچنین بر نهادهای قهری (مانند ارتش و پلیس) و ابزارهای خشونت (مانند اسلحه و آموزش نظامی) تقریباً کنترل تام دارند. مردان نسبتاً از تجاوز جنسی و خشونت جدی خانگی در امان‌اند.

**ضررها:** اکثر قریب به اتفاق افراد دستگیر شده و زندانی، از جمله کسانی که اعدام می‌شوند، مردند. مردان هدف اصلی خشونت نظامی و حملات جنایی‌اند. همچنین آن‌ها بیشتر در معرض رقابت اقتصادی و دشمنی‌های سازمانی قرار می‌گیرند.

## ب) تقسیم کار

**فواید:** درآمد متوسط مردان تقریباً دو برابر زنان است و مردان اکثر مراکز اصلی تجمع ثروت را کنترل می‌کنند. آن‌ها مشارکت اقتصادی بیشتری دارند و [بالتبع] به فرصت‌های آینده مانند ترفیحات شغلی دسترسی بیشتری دارند. مردان، به ویژه شوهران، از کار بی‌مزد زنان [در خانه] بهره‌مند می‌شوند. این مردان‌اند که کنترل بیشتر ماشین‌آلات (مانند حمل‌ونقل، نیروگاه‌های تولید برق و رایانه‌ها) را در دست دارند که زیربنای اقتصاد مدرن را تشکیل می‌دهند و به ویژه ارزش اقتصادی کار را چند برابر می‌کنند.

**ضررها:** اکثر جمعیت شاغل در مشاغل خطرناک و بسیار آلوده مردان‌اند. آن‌ها تحت تأثیر فشاری که از سوی جامعه برای اشتغال متحمل می‌شوند، درصد بالاتری از نان‌آوران اصلی خانواده را تشکیل می‌دهند. به دلیل تقسیم کار موجود در مشاغل، مهارت‌های مردان خیلی زود کهنه می‌شوند. مردان به طور متوسط نرخ مالیات بالاتری پرداخت می‌کنند و درآمدشان به شیوه‌ای نامتناسب از طریق دولت رفاه به زنان بازتوزیع می‌شود.

## ج) عاطفه

**فواید:** مردان حمایت عاطفی زیادی را از زنان دریافت می‌کنند، بی‌آنکه از لحاظ اجتماعی ملزم به جبران آن باشند. دگرجنس‌گرایی در جامعه به گونه‌ای سازمان‌دهی شده است که لذت مردان را در روابط شخصی و همچنین رسانه‌های جنسی شده در اولویت قرار دهد. استانداردی دوگانه وجود دارد که آزادی جنسی مردان را مشروعیت می‌بخشد و صنعت جنسی تجاری این نیاز را تأمین می‌کند.

۷. آمیزه‌ای است از نام استرالیا و پسوندی که در پایان نام برخی از سرزمین‌های اقیانوس آرام یا میان این اقیانوس و اقیانوس هند می‌آید؛ مثل میکرونزی، پلی‌نزی و اندونزی. م.

**ضررها:** به مسائل جنسی میان مردان بی‌اعتنایی بیشتری شده است و این مسائل تحت تأثیر هم‌جنس‌گرایی‌های بسیار محدود شده‌اند. تابوی ابراز آزادانه احساسات، به‌ویژه موضوع حساسیت یا شکنندگی (هرچند شاید اکنون در حال تغییر باشد)، کماکان پابرجاست. مردان در سطحی گسترده از تعامل با کودکان کم‌سن‌وسال کنار گذاشته می‌شوند.

## د) نمادها

**فواید:** مردان کنترل اکثر نهادهای فرهنگی (کلیساها، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها) را در دست دارند. دین درکل و گاهی در موارد خاص مردان را برتر از زنان تعریف می‌کند. آنچه مربوط به مردان است در جامعه با ارزش‌تر پنداشته می‌شود؛ یعنی مردان و فعالیت‌های آن‌ها (مانند ورزش) برای تخصیص منابع مهم‌تر، جذاب‌تر و مناسب‌تر تلقی می‌شوند. پسران و مردان در حوزه‌های آموزشی پربازده و با منابع فراوان (مانند مدیریت اجرایی، زیست‌فناوری، فناوری اطلاعات) اکثریت را تشکیل می‌دهند.

**ضررها:** پسران و مردان در آموزش عمومی در حال از دست دادن موقعیت خویش‌اند. آن‌ها در تجربیات آموزشی مهم، مانند علوم انسانی، جایگاه چندانی ندارند. در دعاوی مربوط به طلاق مشروعیت مادران در نگه‌داری از کودک اغلب بر منافع پدران اولویت دارد.

جنسیت اساساً دربرگیرنده تنانگی و بدنمندی اجتماعی است و بر کردارهای انعکاسی یا بازتابی بدن، که در آن بدن هم عامل و هم ابژه کردار است، تکیه دارد. بنابراین نظم جنسیتی در سطح بدن و همچنین در سطح روابط اجتماعی آثار مهمی می‌گذارد. آثاری را که نظم جنسیتی کنونی بر بدن مردان به‌طور جمعی می‌گذارد می‌توان شامل این‌ها دانست: سطوح بالاتری از آسیب‌دیدگی [در قیاس با زنان] (از جمله آسیب‌دیدگی ناشی از حوادث صنعتی و تصادفات جاده‌ای)، بیشتر در معرض انواع آلودگی‌های سمی و استرس بودن، وابستگی بیشتر به مواد مخدر (به‌ویژه اعتیاد به مشروبات الکلی) و مشارکت بیشتر در ورزش و فعالیت‌های در فضای باز. مردان کمتر از زنان لباس‌های دست‌وپاگیر یا آسیب‌پذیر می‌پوشند و زمان و هزینه کمتری را صرف آراستن خود می‌کنند (که هم به آزادی بیشتر مردان در حرکت و کنترل فضا هم به منابع اقتصادی بیشتر آنان ارتباط دارد که موجب می‌شود به «جذابیت ظاهری» کمتر وابسته باشند).

اکنون وقت آن است که ماچرا را عمیق‌تر ببینیم. این «ترازنامه» [برخلاف نامش] از جنس حسابداری شرکت نیست که در آن بتوان هزینه‌ها را از درآمدها کم کرد و به نتیجه‌ای نهایی رسید. این اشتباهی است که جدلی نویسان و اکنشگرا و پس‌زننده مرتکب می‌شوند؛ کسانی که تلاش می‌کنند با برشمردن ضررهایی که متوجه مردان است فمینیسم را رد کنند. همان‌گونه که کاکس<sup>۸</sup> (۱۹۹۵) نشان می‌دهد، گفتمان «رقابت قربانیان» راه به جایی نمی‌برد. حتی اگر ضررها را «هزینه‌های برتر بودن» در نظر بگیریم، نمی‌توان این ترازنامه را پذیرفت، هرچند ممکن است نقطه آغاز بهتری باشد (زیرا نشان می‌دهد ارتباطی میان جنبه‌های مثبت و منفی وجود دارد).

رویکردی کاملاً نسبی به جنسیت این ارتباط را بنیادی و اساسی می‌داند. ضررهای ذکرشده به‌طور کلی و البته شرط فواید ذکرشده‌اند. مردان نمی‌توانند قدرت دولتی را در اختیار داشته باشند بی‌آنکه به‌طور جمعی عامل خشونت شوند؛ نمی‌توانند از کار خانگی و عاطفی بهره‌مند شوند بی‌آنکه ارتباطات نزدیک، مثلاً با کودکان خردسال، را از دست بدهند؛ نمی‌توانند در اقتصاد سرمایه‌داری غلبه پیدا کنند بی‌آنکه در معرض استرس اقتصادی قرار گیرند و هزینه خدمات اجتماعی بیشتری پرداخت کنند، و مواردی از این دست.

اما مردانی که بیشترین منفعت را می‌برند لزوماً همان‌هایی نیستند که بیشترین هزینه‌ها را پرداخت می‌کنند. اینجا به راحتی ممکن است به ورطه مغالطه‌ای منطقی بیفتیم و تنوع موجود در دسته «مردان» را نادیده بپنداریم. مثلاً مردانی که هدف خشونت قرار می‌گیرند همان‌هایی نیستند که بر مسند رهبری نظامی و سیاسی نشسته‌اند. «مردان» مالیات بیشتری می‌پردازند، اما بخش عمده انتقالات مالیاتی از حقوق‌بگیران است، نه نخبگان شرکتی. مردانی که در جامعه سرشناس‌اند و از اقتدار بهره‌مندند اغلب آن‌ها نیستند که در محیط‌های آلوده و سمی خطرناک مشغول کارند یا زیاد به زندان می‌افتند.

تفاوت‌های طبقاتی، نژادی و نسلی - بر اساس استدلالی آشنا - در دسته «مردان» با هم تلاقی می‌کنند و [اینجاست که موجب می‌شوند] مزایا و ضررهای روابط جنسیتی به طور نابرابر میان مردان توزیع شود. موقعیت‌های متفاوتی که این‌ها برمی‌سازند برآمده از پایگاه‌های مهم تنوع در کردار و آگاهی جنسی‌اند که می‌توان آن‌ها را الگوهای مردانگی نامید.

بنابراین آیا باید دسته «مردان» را به کل کنار بگذاریم؟ [یعنی نمی‌توان «مردان» را در قالب یک دسته به صفتی متصف کرد؟] این به همان اندازه اشتباه است که این دسته را یکپارچه و ثابت فرض کنیم. رابطه جنسیتی همه‌شمولی که میان زنان و مردان وجود دارد همچنان مبنایی قدرتمند برای آگاهی و همچنین عمل به شمار می‌آید. مثلاً کسانی که با اعمال خشونت شدید به حاشیه راندن و طرد مردان هم‌جنس‌گرا دامن می‌زنند - یعنی قاتلان هم‌جنس‌گراهراس - اغلب مردان جوانی‌اند که در محرومیت اقتصادی قرار دارند. با این حال آن‌ها در نظر خود دارند مردانگی خویش را اثبات می‌کنند و از شرافت مردان دفاع می‌کنند (Tomsen 2002). اکثر نوجوانانی که علیه دوست‌دخترهای خود خشونت می‌ورزند در سطح پایین اقتصادی قرار دارند. آن‌ها اغلب مستقیماً با خشونت پدران و ناپدری‌هایشان قربانی آسیب و گزند نظم جنسیتی قرار گرفته‌اند؛ با این حال به گمان خود دارند از حقوق مشروع مردان دفاع می‌کنند و زنان را جای خود می‌نشانند (Totten 2000).

## سیاست «پس‌زنی»: بسیج منافع مردان علیه تغییر؟

این دیدگاه‌آشنایی است که منافع زیربنایی وقتی در تاریخ مؤثر واقع می‌شوند که به سطح آگاهی آورده شوند و مبنای بسیج گروهی قرار گیرند. بر اساس این دیدگاه، پرسش‌های بحث‌برانگیز بسیاری درباره‌ی طبقه مطرح می‌شود، از جمله اهمیت «آگاهی کاذب»، نقش «پیش‌گامان» طبقه و غیره. برخی نظریه‌پردازان که از پیچیدگی این مباحث دل‌زده شده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که منافع فقط به شکل گفتمانی وجود دارند و فقط از طریق جنبش‌های اجتماعی بیان می‌شوند. با این حال خود این جنبش‌ها همچنان بر نابرابری‌های مادی تأکید دارند و چنان عمل می‌کنند که گویی منافع واقعی‌اند.

اصلاحات جنسیتی را تاحدی می‌توان از این منظر نگریست. نابرابری‌های جنسیتی (مانند درآمد کمتر زنان، نرخ‌های بالاتر اشتغال غیررسمی و حذف از حوزه‌های قدرت و اقتدار) منفعت زیربنایی را تعریف می‌کنند. فمینیسم همان جنبشی است که منفعت زنان در اثر تغییر را به بیان درمی‌آورد و می‌کوشد آن را به برنامه‌ای عملی تبدیل کند. این واقعیت که بعضی زنان با فمینیسم مخالفت می‌کنند مسئله‌ای عملی است، نه مفهومی. این مخالفت را منافع متقاطع، بسیج نابرابر یا سلطه‌آیدئولوژی محافظه‌کار می‌تواند توضیح دهد.

اما جایگاه و موقعیت مردان از ابتدا مسئله‌ساز بوده است. نظریه‌پردازان اولیه آزادی زنان به سادگی مردان را ذیل طبقه حاکم در نظام پدرسالار قرار دادند و انتظار داشتند آنان فارغ از اصولشان، در همه زمینه‌ها با پیشرفت زنان مخالفت کنند. مورگان<sup>۹</sup> (1970: xxxi) با زبانی نیش‌دار این را چنین جمع‌بندی می‌کند:

نیک می‌دانیم که اگر قرار باشد فرداروزی انقلابی سوسیالیستی، چه در ابعاد اقتصادی چه در ابعاد فرهنگی آن، تحت سلطه مردان رخ دهد، آن اصلاً یک انقلاب نخواهد بود، بلکه صرفاً کودتایی دیگر خواهد بود که میان مردان رخ داده است.

اما در همان سال نخستین فراخوان‌ها برای «آزادی مردان» مطرح شد. مبنای این جنبش این بود که مردان نیز از آزادی زنان بهره‌مند خواهند شد و الغای نقش‌های جنسیتی [سنتی] هم زنان هم مردان را به منافی بنیادین خواهد رساند. طی حدود پنج سال جنبشی ضد تبعیض جنسیتی در ایالات متحده تلاش کرد مردان را در اتحاد با سازمان‌های زنان و در حمایت از فعالیت‌های جنبش زنان بسیج کند (Farrell 1974; Pleck and Sawyer 1974). این ایده‌ها رواج یافتند؛ حتی اولاف پالمه، نخست‌وزیر سوسیال‌دموکرات سوئد، نیز ایده‌رهای مشترک مردان و زنان از نقش‌های جنسیتی سنتی را شرح داد (Palme 1972).

اما این اتحاد اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ از هر دو سو از هم گسیخت. این دوره شاهد سربرآوردن گروه‌های ضد فمینیستی موسوم به «حقوق مردان»<sup>۱۰</sup> و همچنین تأکید و تمرکز فمینیسم غربی بر خشونت مردان و گرایش به راهبردهای جدایی‌طلبانه بود. هر دو زمینه به تقویت حس تقابل میان زنان و مردان و تضاد بنیادی منافع آن‌ها انجامید. در نتیجه وضعیتی به وجود آمد که در آن دفاع از اصل اتحاد بین زنان و مردان به سختی ممکن می‌شد (Segal 1987) و گروه‌های مردان «طرف‌دار فمینیسم» با مشکلات جدی مواجه شدند (Lichterman 1989).

یادآوری این وقایع تقریباً فراموش شده از این جهت اهمیت دارد که به روشنی نشان می‌دهد تعریف کردن منفعتی یکنواخت برای مردان در ارتباط با اصلاح جنسیتی چقدر دشوار است. مفهوم «پس‌زنی» علیه فمینیسم و زنان، که گود از نخستین منتقدان آن بود، اغلب بر پیش‌فرض وجود منفعتی یکدست استوار است. در واقع گود آن قدر زود از این مفهوم انتقاد کرد (نقد او در مجموعه سخنرانی‌هایی در سال ۱۹۷۹ منتشر شد) که «ضد فمینیسم راست نو» در دوره ریگان، تاچر و کوهل پس از نوشته‌های او قدرت گرفت.

سیاست جنسیتی‌ای که در آن زمان شکل گرفت - از جمله حمله به حق سقط جنین و ارائه‌دهندگان خدمات آن، تخریب برنامه‌های تبعیض مثبت، بدنام کردن مادران تحت پوشش رفاه اجتماعی، عقب‌گرد اقدامات رفاه اجتماعی، حملات به «بی‌بندوباری» و «سبک‌های زندگی هم‌جنس‌گرایانه» و ستایش «خانواده سنتی» - بی‌شک سرعت اصلاحات جنسیتی را کاهش داد. اما بسیاری از این کارزارها را زنان هدایت می‌کردند، نه مردان، و آن‌ها را اقداماتی در راستای منافع زنان معرفی می‌کردند. به‌ویژه در موضوع «بی‌بندوباری» اتحادی استثنایی میان فمینیست‌های ضد هرزه‌نگاری و اقتدارگرایان راست‌گرا برای جرم‌نگاری صنعت تجاری جنسی شکل گرفت.

9. Morgan  
10. men's rights

مکینتاش<sup>۱۱</sup> (۱۹۹۳)، در واکنش به این تحولات، تضادهای ذاتی موجود در سیاست‌های جنسی را مبنای قرار داد و این ایده را مطرح کرد که فمینیسم باید در مسیری کاملاً جدید قدم بگذارد. وقتی مسینر<sup>۱۲</sup> (۱۹۹۷) چشم‌انداز سیاست مردانگی در ایالات متحده را بررسی کرد توانست دست‌کم هشت «جنبش مردان»، یا جنبش‌های مربوط به سیاست مردانگی، را با برنامه‌های مختلفی برای تغییر شناسایی کند.

پیچیدگی‌های جنسیت در نومحافظه‌کاری تداوم می‌یابد. جرج دبلیو بوش نخستین رئیس‌جمهور ایالات متحده بود که یک زن را مشاور امنیت ملی کرد و در مرکز ساختار قدرت دولتی قرار داد. به نقل از گزارش‌های رسانه‌ای، کاندولیزا رایس از سیاستمداران جنگ طلب دولت بوش بود که از مداخلات نظامی خشونت‌آمیز در خاورمیانه و گسترش نیروهای نظامی ایالات متحده حمایت می‌کرد. با این حال، بخش چشمگیر ساختار دولت این کشور و جناح راست جمهوری خواهان همچنان در اختیار مردان باقی مانده است؛ مردانی با شخصیتی خاص: قدرت طلب، بی‌رحم و خشن که فقط [استراتژی] مخالفت با آن‌ها ممکن است بتواند مهارشان کند. نمونه بارز رفتار آن‌ها را می‌توان در بازداشتگاه وحشتناکی مشاهده کرد که در خلیج گوانتانامو اداره می‌کنند. شخصیت مردانی را که اداره دولت نومحافظه‌کار استرالیا در دستشان است نیز می‌توان در اردوگاه‌های صحرایی و جزیره‌ای پناه‌جویانی مشاهده کرد که به این کشور وارد می‌شوند.

حق با گود بود که می‌گفت نگرش مردم به برابری جنسیتی رسمی تغییری تاریخی کرده است. شواهدی از این تغییر نسلی همچنان در کشورهایی مانند آلمان، دیگر کشورهای اروپایی و ایالات متحده در حال افزایش است (مثلاً Zulehner and Volz 1998). اما نگرش مردم تمام ماجرا نیست. نهادهای بزرگ، از جمله دو نهاد از سه نهاد فرهنگی اصلی در جوامع غربی معاصر - یعنی کلیسا و رسانه‌های جمعی (آموزش داستان دیگری است) - نه تنها همچنان مردسالارند، بلکه تولیدکنندگان فعال فرهنگ جنسیتی مردم‌محور نیز به شمار می‌روند.

این فرایندی یک‌دست و یکپارچه نیست. کلیسای کاتولیک با وسوسه‌ای زیاد از سوی مرکز در مسائل جنسیتی محافظه‌کارتر شده است. این کلیسا زنان را کاملاً از سطوح قدرت کنار می‌گذارد و هنوز چشمگیرترین نمونه پدرسالاری در جهان امروز است. عمده کلیساهای پروتستان در مجموع ترقی‌خواه‌تر شده‌اند؛ به ویژه اینکه به زنان اجازه می‌دهند کیش شوند. اما بین این کلیساهای اصلاح طلب و جناح سرسخت محافظه‌کاری در پروتستان‌تیسیم، که در مسائل جنسیتی موضعی مشابه کلیسای کاتولیک دارد، شکافی در حال بزرگ شدن وجود دارد. این فرقه‌های نومحافظه‌کار ظاهراً جایی ظاهر می‌شوند که تعداد پروتستان‌ها در حال افزایش است (مثلاً در برزیل) و این کلیساهای پایگاه سیاسی مهمی را برای رهبران نومحافظه‌کاری همچون رئیس‌جمهور بوش ایجاد می‌کنند.

رسانه‌ها نسخه متفاوتی با ایدئولوژی جنسیتی را می‌سازند. مطبوعات پُرشمارگان و تلویزیون‌های عامه‌پسند به دستور کاری دوگانه کاملاً وابسته‌اند: تحریک و اطمینان بخشی. خوراک هرروزه‌ای از تصاویر جنسی زنان، شایعات درباره سلبریتی‌ها و تبلیغات شهوت‌انگیز جنسیت و تمایلات جنسی (سکسوالیته) را عرصه‌ای از «آزادی» برمی‌سازد. این عرصه بر الگویی متمرکز است که در آن مردان‌اند که زنان را انتخاب می‌کنند (و بنابراین زنان باید خود را [به لحاظ جنسی] خواستنی کنند). هم‌زمان داستان‌ها و ژانرهای سرگرمی غالب در رسانه‌ها دگرجنس‌گرایی، اقتدار مردانه و پرورش زنانه را به عنوان هنجار بازتولید می‌کنند؛ هنجارهایی که هم برای حقوق‌بگیران از خودبیگانه شده و هم برای مادران خانه‌دار بی‌حوصله اطمینان بخش‌اند. استثنائات و بدیل‌ها - از جمله

11. McIntosh

12. Messner

هم‌جنس‌گرایی، تغییر جنسیت، زن‌سالاری و غیره - با لجبازی به نمایشی عجیب و غریب برای سرگرمی توده تبدیل شده است و ستایش می‌شوند (برنامه‌هایی همچون جری اسپرینگر<sup>۱۳</sup>). آنچه دین محافظه‌کار محکوم می‌کند، رسانه‌های تجاری از آن کسب درآمد می‌کنند.

اگرچه کلیساها و رسانه‌های متعارف ایدئولوژی پدرسالارانه تولید می‌کنند، هیچ‌یک به‌طور خاص باعث تحرک و بسیج مردان نمی‌شوند. در واقع بیشتر پیروان کلیسا را زنان تشکیل می‌دهند و زنان نیز در میان مخاطبان تلویزیونی جایگاه ویژه‌ای دارند.

تمرکز و توجه آشکارتر به مردان و هم‌زمان بی‌توجهی تحقیرآمیز به زنان در جامعه معاصر می‌تواند در نهادها، رسانه‌ها و مجموعه در حال گسترش ورزش‌های تجاری سراغ گرفت. تزریق سرمایه کلان تجاری به ورزش در نسل گذشته باعث رشد چشمگیر رؤیت‌پذیری و اهمیت سیاسی [مردان] شده است. مجموعه ورزش/تجارت با تمرکز مطلق بر ورزشکاران مرد، تجلیل از نیرو و توان مردان، سلطه و موفقیت رقابتی مردانه، اعتباردهی به مفسران و مدیران مرد و به حاشیه راندن و تمسخر مکرر زنان به پایگاهی بیش‌ازپیش مهم برای بازنمایی و تعریف جنسیت تبدیل شده است.

این پدرسالاری سنتی نیست؛ پدیده‌ای نوین است که افراد نمونه را با فرهنگ کارآفرینی پیوند می‌دهد. در پدرسالاری خانوادگی سنتی مشارکت زنان برای برساختن و حفظ مردانگی ضروری است. اما در مجموعه ورزش/تجارت مشارکت زنان ضرورتی ندارد (دوست‌دختران ستارگان مرد معمولاً نزدیک‌ترین زنان به جریان اصلی محسوب می‌شوند). مسنر، جامعه‌شناس آمریکایی (۲۰۰۲) و یکی از تحلیلگران مشهور ورزش معاصر، این مسئله را به‌خوبی صورت‌بندی کرده است و می‌گوید ورزش‌های تجاری محوریت جدید مردان و نسخه‌ای خاص از مردانگی را تعریف می‌کنند.

در نتیجه پس‌زنی وجود دارد، اما این پس‌زنی و واکنش منفی بیشتر از منظر فرهنگی قدرتمند بوده است تا سیاسی. این پس‌زنی مردان را در قالب طبقه‌ای جنسیتی برای جنگ سیاسی و دفاع از منفعتی جمعی بسیج نکرده است. اگر هم بسیجی در کار بوده است، مردان را در مقام مصرف‌کننده و به‌واسطه [مصرف] ژانرهایی همچون مجلات مردانه جدید، بازی‌های رایانه‌ای کاملاً مردانه و فرهنگ هواداران ورزشی بسیج کرده است. کلیساهای محافظه‌کار، تمسخر جنبش‌های اصلاحات جنسیت در رسانه‌ها و مقاومت عمیقاً ریشه‌دار موجود در نهادهایی مانند ارتش و دادگاه‌ها مقابل تغییر مدام بهره‌مندی مردان از نظم جنسیتی نابرابر را بازتولید می‌کنند.

## نولیبرالیسم و منافع مردان

از میان بسیاری از ابتکارات سیاسی و فرهنگی که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تحت تأثیر جنبش آزادی زنان شکل گرفت، «فرصت برابر» بیش از دیگران تداوم داشته است. «فرصت‌های برابر شغلی» (ای‌ای‌ا) <sup>۱۴</sup>، به‌عنوان اصل اصلاح‌سازمانی، حالا دیگر تقریباً در جوامع غربی عموماً پذیرفته شده است. سیاستمداران، کارمندان دولت و بازرگانان تقریباً همیشه از این اصل حمایت می‌کنند؛ این اصل در قوانین گنجانده شده است و دادگاه‌ها آن را اجرایی می‌کنند.

۱۳. Jerry Springer؛ برنامه گفت‌وگومحوری آمریکایی بود که از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۸ فردی به همین نام اجرایش می‌کرد. این برنامه در فصل‌های اولش که به‌شکلی سنتی اجرا می‌شد و به مسائل سیاسی می‌پرداخت توفیقی نیافت؛ اما پس از تغییر ساختاری اساسی خود و پرداختن به مسائلی مناقشه‌برانگیز توانست مخاطب زیادی جذب کند. م.

14. equal employment opportunity (EEO)



اما بررسی شکل خاص این اصلاح بسیار اهمیت دارد. ای‌ای اُ به عنوان اصلی جنسیت‌زدا به کار رفته است. قوانین و رویه‌هایی که صراحتاً به نفع مردان بودند با هیاهوی فراوان از دستورالعمل‌های سازمانی حذف شده‌اند. مدیر مدرن امروز دربارهٔ انتصابات و ارتقاها می‌گوید: «من به [توانایی‌های] فرد نگاه می‌کنم»؛ یعنی روشن است که مرد بودن یا زن بودن، سیاه یا سفید بودن، توانایی جسمی داشتن یا ناتوانی جسمی آن فرد در این تصمیم‌گیری‌ها دخالت داده نمی‌شود.

می‌توان گفت که ای‌ای اُ به جای آنکه اصلی برای ارتقا و پیشرفت گروهی و جمعی باشد، به اصلی مبتنی بر فردیت تبدیل شده است. اغلب همان سیاستمداران، کارمندان دولتی و بازرگانانی که این اصل را می‌پذیرند برنامه‌های «تبعیض مثبت» برای گروه‌های کمتربرخوردار را رد می‌کنند (آن‌ها دلیل می‌آورند که این برنامه‌ها تبعیض‌آمیزند و با اصول فرصت برابر متناقض‌اند).

ای‌ای اُ عمدتاً به سبب هم‌زمانی با اصلاحات سازمانی ملهم از فمینیسم جدید و همچنین برنامهٔ اصلاحات سازمانی برآمده از نولیبرالیسم به شکل فعلی‌اش تغییر کرده است (Yeatman 1990). مدیریت جدید بخش عمومی، خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی، حرکت به سمت ساختارهای مدیریتی «مسطح‌تر»، مدل مدیر عمومی، اصول هزینه‌پردازی توسط کاربر یا مصرف‌کننده و تأکید بر فعالیت کارآفرینانه برنامه‌ای پیچیده، نه کاملاً منسجم، اما بسیار قدرتمند را تشکیل می‌دهند. اصلاحات مبتنی بر این برنامه در بیست سال گذشته هم در بخش دولتی و هم در بخش خصوصی فراگیر شده‌اند.

این فرایند در کنار برنامه‌های نولیبرالی بازار در سیاست عمومی، که بقایای دولت رفاه پساجنگ را نابود کرده و مرزهای میان بخش عمومی و خصوصی را بازتعریف کرده است، بستری ایجاد کرده که در آن ایدئولوژی فردگرایی<sup>۱۵</sup> به شکل شگفت‌آوری احیا شده است. فردگرایی، که سی سال پیش اندیشه‌ای منسوخ و کهنه می‌نمود، اکنون با ستایش از فرد کارآفرین به محور اصلی فرهنگ سیاسی غرب تبدیل شده است. نسخهٔ تفردیافتهٔ «فرصت برابر» نه تنها با این ستایش از فردگرایی هماهنگ است، بلکه مشروعیت کنونی‌اش را نیز بازتولید می‌کند. فرصت برابر تفردیافته و فردگرایانه را می‌توان به مثابه تحقق آرزوهای گروه‌هایی دید که قبلاً مطرود بودند و حالا به واسطهٔ «دستاوردهای» اعضای بسیار پرنرژی‌شان آرزوهای خویش را تحقق یافته می‌بینند.

نولیبرالیسم در کلام به لحاظ جنسیتی خنثی است. فرد هیچ جنسیتی ندارد و بازار منفعت و بهره را به باهوش‌ترین کارآفرین می‌دهد، نه به مردان یا زنان به عنوان یک دسته. بنابراین تفاوت زیادی میان ایدئولوژی نولیبرالی و ایدئولوژی‌های جنسیتی کلیساها، رسانه‌های جمعی و مجموعهٔ ورزش/تجارت وجود دارد. نولیبرالیسم با پدرسالاری سنتی ناسازگار است. این ناسازگاری گاهی در قالب تنش‌های جناحی درون احزاب محافظه‌کار، بین جناح [طرف‌دار] «ارزش‌های خانواده» و جناح [مدافع] «عقلانیت اقتصادی» آشکار می‌شود.

اما پس‌اقدام‌سالارانه بودن نولیبرالیسم به معنای حمایت و طرف‌داری آن از عدالت اجتماعی جنسیتی نیست. سیاست نولیبرالی هیچ علاقه‌ای به عدالت ندارد. رژیم‌های نولیبرال اغلب در و خیم‌تر کردن وضعیت زنان در بیشتر زمینه‌ها دخیل بوده‌اند. چشمگیرترین مثال آن اروپای شرقی است، جایی که بازگشت سرمایه‌داری و ظهور سیاست‌های نولیبرال با وخامت شدید موقعیت زنان همراه بوده است. در کشورهای ثروتمند غربی نولیبرالیسم به دولت رفاه حمله کرده است؛ دولت رفاهی که زنان بسیار بیشتر از مردان

به آن وابسته‌اند. نولیبرالیسم از مقررات زدایی بازار کار حمایت کرده و این امر به افزایش اشتغال غیررسمی زنان منجر شده است و اشتغال در بخش عمومی را که بیشتر شاغلان آن را زنان تشکیل می‌دهند کاهش داده است؛ همچنین باعث کاهش نرخ‌های مالیات شخصی شده که مبنای اصلی انتقال مالیاتی به زنان است؛ و آموزش عمومی را که مسیر اصلی پیشرفت زنان در بازار کار است محدود کرده است. بنابراین نولیبرالیسم غیرمستقیم موقعیت اکثر زنان را تنزل داده است؛ درحالی‌که توأمان ورود اقلیتی از زنان به بهشتِ رسماً جنسیت‌زدوده موفقیت حرفه‌ای را جشن می‌گیرد.

نکته مهم رابطه میان نولیبرالیسم، موقعیت مردان و بازسازی مردانگی بورژوازی است. نولیبرالیسم نیز موقعیت اقتصادی و اجتماعی برخی مردان را تنزل می‌بخشد، اما نه همه آن‌ها را. بسیاری از مردان از انتقال منابع اجتماعی از دولت به بازار و مقررات زدایی بازارها تا حدی منتفع شده‌اند و گروه خاصی نیز وجود دارد که هدف اصلی کل سیاست‌های نولیبرالی محسوب می‌شود: کارآفرینان.

«فرد» ممکن است رسماً جنسیتی خنثی داشته باشد، اما نمی‌توان همین را درباره «کارآفرین» گفت. ویژگی‌های مطلوب مدیران و سرمایه‌داران در مقام کارآفرین (رقابت‌جویی شدید، بی‌رحمی، تمرکز بر سود و غیره) در ایدئولوژی جنسیتی مردانه کدگذاری شده است و عملاً نیز افرادی که این نقش‌ها را بر عهده می‌گیرند اغلب از مردان‌اند.

مدیریت کارآفرینانه جدید برخی از ویژگی‌های مردانگی بورژوازی قدیمی را حذف کرده است: تعهد مذهبی، پاک‌دامنی شخصی سخت‌گیرانه و وفاداری زناشویی. اکنون سوداگران و تجار بزرگ این ویژگی‌ها را عقب مانده و حتی کمی خنده‌دار می‌دانند. ظاهر تفریح و حمایت‌های مالی نیز دستخوش تغییر شده‌اند. شرکت‌های گردن‌کلفت سنتی در جست‌وجوی اعتبار و منزلت چه بسا همچنان به اپرا کمک مالی کنند، اما کارآفرینان جدید احتمالاً بیشتر به داشتن جایگاه اختصاصی در استادیوم‌های فوتبال یا حتی خرید تیم‌های فوتبال یا بیسبال تمایل دارند.

رابطه‌ای متقابل میان سرمایه‌داری کارآفرینانه جدید و تجاری‌سازی ورزش وجود دارد که تأثیر آن فقط یک‌سویه نیست. ورزش به استعاره‌ای عمومی و حیاتی برای سرمایه‌داری و جامعه بازار تبدیل شده است؛ نمایشی مسحورکننده و بی‌پایان از رقابت و تغییر که همواره به همان سلسله‌مراتب سابق منجر می‌شود. این استعاره اگر مجبور می‌شد شکاف جنسیتی را پر کند، در عمل ناتوان می‌بود. [اما] حالا ناتوان نیست و مؤثر است، چون ورزشکار قهرمان و کارآفرین موفق هر دو مردانی حامل نوع مشابهی از مردانگی هستند.

مدیریت کارآفرینانه جدید را بدون ارجاع به پیکربندی جدید سرمایه‌داری نمی‌توان درک کرد: ظهور دوباره سرمایه مالی، مقررات زدایی بازارها و از همه مهم‌تر، رشد بازارهای جهانی، ارتباطات جهانی و شرکت‌های فراملیتی. این عرصه‌های جهانی اکنون به یکی از ویژگی‌های بسیار مهم جامعه مدرن تبدیل شده‌اند و تأثیر فزاینده‌ای در برساخت‌های معاصر مردانگی دارند.

بنابراین استدلال من این است که برکشیده شدن بی‌سابقه گروه‌های جدیدی از مدیران و مالکان به عرصه قدرت جهانی ارتباط مهمی با الگوهای جدیدی از مردانگی تجاری و به تبع آن، الگوهای جدیدی از هژمونی در روابط جنسیتی دارد. مثلاً این نوع از

کارآفرینی‌گرایی، که بیش‌ازپیش از نظم‌های جنسیتی محلی فاصله گرفته است، جایگاه خانواده یا نقش شوهر/پدر را برای مردان مهم نمی‌کند. بنابراین جای تعجب ندارد که هم‌جنس‌گراهراسی، که در مردانگی‌های هژمونیک قدیمی‌تر پررنگ بود، کاهش یافته یا حتی ناپدید شده است. اکنون چه‌بسا مردان هم‌جنس‌گرا آشکارا به هویت خود اذعان می‌کنند و همچنان در جایگاه مدیران چندملیتی فعالیت می‌کنند؛ امری که یک یا دو نسل پیش در دنیای تجارت تصورناپذیر بود. ازسوی دیگر مدل «مدیر عمومی» تعهدات به شرکت‌ها، صنایع یا کسب‌وکارها را فرسوده کرده است. با کاهش این تعهدات، سرمایه‌داری یکی از پایه‌های مهم همبستگی میان مدیران و مردان طبقه کارگر را از دست داده است. این اتفاق در تاریخ‌نگاری مشهوری که روپر<sup>۱۶</sup> (۱۹۹۴) از مدیران شرکت‌های مهندسی بریتانیا انجام داده مشهود است.

روابط مدیران مرد با زنان نیز دوباره سازمان‌دهی شده است. روابط قدیمی «خدمت‌محور» در حال کاهش است. زوج رئیس و منشی در حال ناپدید شدن است. هرچند الگویی که در آن مردی تاجر با زنی ازدواج می‌کند که نقش کامل همسر/مادر-خانه‌دار را بازی می‌کند همچنان باقی مانده است، این دیگر الگویی استاندارد تلقی نمی‌شود. زنان در زندگی مدیران بیش‌ازپیش به حاشیه رانده می‌شوند و حضورشان موقتی‌تر می‌شود، مگر آنکه جایگاهی همچون مردان پیدا کنند، یعنی به افرادی کارآفرین تبدیل شوند. آنگاه آن‌ها نیز، همان‌طور که وِجَمَن<sup>۱۷</sup> (۱۹۹۹) به درستی مطرح کرده است، مجبورند «مانند یک مرد مدیریت کنند»<sup>۱۸</sup>.

اما همین امر درباره مردان نیز صادق است. آن‌ها برای به عضویت درآمدن در گروه هژمونیک باید پیوندهای با غیر را جدا کنند و عملکردی خاص را نشان دهند؛ عملکردی که مبنای آن کار بی‌وقفه و زندگی‌ستیز مدیریت کارآفرینانه است. پویایی درهم‌تنیده طبقاتی و جنسیتی جهانی شدن نولیبرالی، که در مردانگی موجود در مدیریت کارآفرینانه تجسم یافته، ممکن است منابع را به سمت مردان سوق دهد، اما هم‌زمان به شکاف‌های مادی میان مردان نیز دامن می‌زند. چه‌بسا به مدد این تغییر بتوان انرژی مصرف‌شده برای الگوهای جدید مردانگی نمونه موجود در حوزه مصرف، به‌ویژه در ورزش، را توضیح داد. همچنین درمی‌یابیم که بعید است این روندها به راه‌حلی پایدار برای حل تنش‌های کنونی در جنسیت و اصلاح جنسیتی دست یابد.

## مسئله خشونت - شخصی و بین‌المللی

ضروری‌ترین مسئله‌ای که اکنون جامعه بشری، همچون نیم‌قرن گذشته، با آن مواجه است جلوگیری از وقوع دوباره جنگ هسته‌ای است. تاکنون فقط یک بار چنین جنگی رخ داده است که در آن بمب‌های اتمی در سال ۱۹۴۵ روی ژاپن انداخته شدند؛ یعنی وقتی قدرت‌کشندگی سلاح هسته‌ای تفاوت‌چندانی با حمله هوایی سنگین متعارف نداشت. زرادخانه‌های هسته‌ای امروز می‌توانند کل حیات بشری را نابود کنند و احتمال استفاده از آن‌ها فقط در جنگ وجود دارد.

جنگ خود پدیده‌ای پیچیده است که ماهیت و شرایط آن تغییر می‌کند. در سطح بین‌المللی، پایان جنگ سرد با کاهش نسبی نیروهای نظامی همراه بود. اما پس از آن شاهد گسترش بیش‌ازپیش تسلیحات هسته‌ای، تقابل‌های نظامی مانند جنگ‌های خلیج فارس و اشکال گوناگون خشونت بوده‌ایم که به «تروریسم» شناخته می‌شود (Onwudiwe 2000). در جوامع غربی خشونت کماکان

16. Roper

17. Wajcman

18. manage like a man

موضوعی مهم در فرهنگ توده‌ای است، از فیلم‌های اکشن گرفته تا ورزش (Messner 2002). خشونت - از نزاع‌های درگرفته در مشروب‌فروشی‌ها تا سوءاستفاده جنسی - هنوز مسئله‌ای مزمن در روابط بین‌فردی باقی مانده است.

آمارها رابطه‌ای میان خشونت و جنسیت مردانه در سطح فردی را نشان می‌دهند (مردان تقریباً در ۹۰ درصد قتل‌ها، تهاجم‌ها و حبس‌ها در کشورهایمانند ایالات متحده و استرالیا دخیل‌اند). مطالعاتی درباره جرمی چون قتل (Polk 1994) و همچنین تحقیقات موشکافانه‌ای درباره خلاف‌کاران (Messerschmidt 2000) این رابطه را تأیید می‌کنند. چنین رابطه‌ای را می‌توان در خشونت‌های سازمان‌یافته نیز پیدا کرد: اکثر سربازان، خلبانان نیروی هوایی، بمب‌گذاران انتحاری، نیروهای پلیس و زندانبانان مرد هستند.

این حقایق واضح و آشکار به تدریج به مسئله تبدیل شدند. صورت‌های غالب مردانگی چه تأثیری در مشروعیت‌بخشی به خشونت، چه در خانواده چه در تقابل‌های نظامی مانند جنگ خلیج فارس، دارند؟ جنسیت چه سهمی در فرهنگ‌های خشونت و نهادهایی که به زور متوسل می‌شوند دارد؟ چه الگوهایی در رشد فردی موجب می‌شود پسران و مردان به کردارهای خشونت‌آمیز سوق پیدا کنند؟ امروزه بحث‌های پویایی درباره این مسائل و پیامدهای آن‌ها برای صلح وجود دارد (Breines et al. 2000). بازشناسی مردانگی‌ها به مثابه پیوندی میان نزاع اجتماعی و خشونت درهای جدیدی را در جلوگیری از خشونت به روی ما گشوده است (Kaufman 1999, 2001). باین حال اینکه چطور می‌شود این ارتباط را پیوند را به مدد پیشرفت دست‌یافته در تفاسیر روان‌اجتماعی<sup>۱۹</sup>، ساختاری<sup>۲۰</sup> و گفتمانی<sup>۲۱</sup> درک کرد بسیار محل بحث است (Jefferson 2002).

روشن است که جنسیت راه‌حل سراسری برای فهم خشونت به دست نمی‌دهد. خشونت علل متعددی دارد و به لحاظ اجتماعی، بین‌المللی و تاریخی تغییر می‌کند (Archer and Gartner 1984). از عوامل مهم می‌توان به رابطه میان نرخ قتل و فقر منطقه‌ای اشاره کرد (Pridemore 2002). مهم‌تر از همه اینکه مردانگی را نمی‌توان گرایشی طبیعی و ثابت به خشونت تفسیر کرد. همان‌طور که پژوهش‌های موجود نشان می‌دهد، مردانگی‌ها متنوع‌اند و به لحاظ تاریخی تغییر می‌کنند. مطالعات تطبیقی، مانند تحقیقات کرستین<sup>۲۲</sup> (۱۹۹۳) درباره استرالیا، آلمان و ژاپن، نشان می‌دهد نرخ‌های متفاوت جرائم خشونت‌آمیز ممکن است با تاریخ‌های خاصی از مردانگی‌ها در فرهنگ‌های مختلف مرتبط باشد. بنابراین برای اینکه درک کنیم تنش‌های اجتماعی چگونه به وسیله کنشگران خاصی در قالب خشونت ظاهر می‌شوند باید مردانگی‌های خاص را بررسی کنیم. پژوهش تامسن (۱۹۹۸) درباره «وحشت از هم‌جنس‌گرایی» در قتل‌های هم‌جنس‌گراهراسانه توسط جوانان یکی از این سازوکارها را نشان می‌دهد.

به علاوه، خشونت بین‌فردی حاصل از به‌کارگیری مردانگی‌ها در عرصه عمومی با تقابل‌های خشونت‌آمیزی مانند جنگ خلیج فارس یکسان نیست. جنگ، از جمله جنگ هسته‌ای، شامل اقدامات نهادها و گروه‌ها - ارتش‌ها، دولت‌ها، صنایع تسلیحاتی، جنبش‌های چریکی و غیره - است. برای درک ابعاد جنسیتی جنگ باید مسائلی چون نهادمند شدن مردانگی‌ها در نیروهای نظامی را درک کرد. بارت<sup>۲۳</sup> (۱۹۹۶) چنین مطالعه‌ای انجام داده است. رویکرد مطالعه موردی با تکیه بر اسناد درباره مردانگی و جنگ از مطالعه مسراشمیت (۱۹۹۷) درباره فاجعه شاتل فضایی «چلنجر» آغاز شد که پتانسیل بسیاری برای درک جنگ نیز دارد.

19. psychosocial

20. structural

21. discursive

22. Kersten

23. Barrett

اکنون به مطالعاتی دربارهٔ برساخت سازمانی مردانگی‌ها در نیروهای مسلح آلمان (Seifert 1993)، بریتانیا (Morgan 1994)، ایالات متحده (Barrett 1996)، استرالیا (Agostino 1998)، اسرائیل (Klein 2000)، و ترکیه (Sinclair-Webb 2000) دسترسی داریم. همچنین گزارش‌های آموزنده‌ای دربارهٔ شکل‌گیری مردانگی‌ها در جنبش‌های مقاومت مسلحانه یا نیمه‌مسلحانه در فلسطین (Peteet 2000) و آفریقای جنوبی (Xaba 2001) وجود دارد.

مطالعات نیروهای نظامی دولتی حاکی از تلاشی سازمان‌یافته برای تولید و تسلط بخشیدن به نوعی از مردانگی محدود است که حاملانش قصد دارند در تولید آثار خشونت‌آمیز سازمان کارآمد باشند. همان‌طور که بارت مخصوصاً نشان می‌دهد، این الزامات ممکن است در شاخه‌های مختلف نیروهای مسلح متفاوت باشد. هرچند مطالعات جنبش‌های مقاومت از نهادمندی کم‌تر آشکار در این جنبش‌ها حکایت دارد، فرایند گروهی غیررسمی قدرتمندی را در آن‌ها نشان می‌دهد که به تولید مردانگی‌هایی با گرایش به خشونت شخصی تمایل دارد.

اکنون مطالعه‌ای منحصربه‌فرد دربارهٔ مردانگی‌ها در پیامدهای جنگ و فرایند جنسیت‌زدهٔ حفظ صلح بین‌المللی دربارهٔ بوسنی نیز در دسترس است (Cockburn and Zarkov 2002). همچنین پژوهش‌های بسیار آموزنده‌ای دربارهٔ فرایندهای فرهنگی جنسیت‌زده‌ای وجود دارد که معمولاً از جنگ حمایت می‌کنند (اما گاه آن را تضعیف نیز می‌کنند). نوویکووا<sup>۲۴</sup> (۲۰۰۰) در مطالعه‌ای پیچیده از تاریخ فرهنگی و سیاسی شوروی تصویرسازی‌های جنسیتی‌ای را ردیابی می‌کند که در دوره‌های پیشین روحیهٔ نظامی را تقویت می‌کرد، اما در جریان مداخلهٔ نظامی در افغانستان از هم گسست و به تغییر شدید سیاست جنسیتی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی انجامید. نیوا<sup>۲۵</sup> (۱۹۹۸) در مطالعه‌ای دربارهٔ جنگ خلیج فارس اول نشان می‌دهد که چگونه تصویرسازی از مداخلهٔ نظامی ایالات متحده در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۱ تلاش کرد سختی و تهاجم نظامی را با مضامین عذوفت و دل‌سوزی میان مردان تلفیق کند. این مضامین که در بازسازی اخیر مردانگی‌های آمریکایی ظاهر شده بودند برای مشروعیت بخشی به این اقدام نظامی اهمیت داشتند.

ظاهراً این رویکرد تا سال ۲۰۰۳ اغلب رها شده بود. در پی حمله به مرکز تجارت جهانی، دولت بوش تلاش کرد حمایت بین‌المللی را برای «جنگ علیه ترور» به دست آورد. اما آن دولت در حمله به عراق عملاً کسب مشروعیت بین‌المللی را کنار گذاشت و صرفاً بر نیروی نظامی تکیه کرد. دولت و رسانه‌های ایالات متحده توانستند مشروعیت داخلی را برای حمله به عراق کسب کنند. آن‌ها عمدتاً با تکیه بر این ادعا که دولت عراق به نحوی با حمله به مرکز تجارت جهانی مرتبط بوده است اکثر مردم را متقاعد کردند؛ ادعایی که در باقی جهان نادرست شناخته می‌شد.

شاید بتوان این را که چگونه اتکا به قدرت عربان به گزینهٔ سیاسی معتبری تبدیل شد در مطالعهٔ فرهنگی دیگری جست‌وجو کرد. گیبسون<sup>۲۶</sup> (۱۹۹۴) ظهور «فرهنگ شبه‌نظامی» آبرمردانه در ایالات متحده را در دورهٔ پس از شکست در ویتنام بررسی می‌کند. اگرچه دولت کنونی ایالات متحده مستقیماً از شاخهٔ شبه‌نظامی نمی‌آید، از فرهنگی سیاسی متأثر است که بیش از هر دولت قبلی از ایده‌های اقدامات خشونت‌آمیز مستقیم ملهم بوده است.

24. Novikova

25. Niva

26. Gibson

درک عمیق‌تری از این پیوندها، در سطح چه فردی چه نهادی، می‌تواند تأثیر چشمگیری در عمل و همچنین پژوهش داشته باشد. سیاست‌های مقابله با خشونت بدون داشتن درکی از پویایی‌های جنسیتی مرتبط چه بسا ناکارآمد یا حتی زیان‌آور باشد. برای نمونه، کنترل و حفاظت ستیزه‌جویانه در برخی موقعیت‌ها مشکلی مردانه ایجاد می‌کند که به جای کاهش خشونت، آن را افزایش می‌دهد (مقایسه کنید با Tomsen 1997). گویی این شبیه وضعیتی است که اسرائیل با اشغال فلسطین ایجاد کرده است و احتمالاً در حملات کنونی غرب به جوامع اسلامی نیز تکرار می‌شود.

برخی برنامه‌های جلوگیری از خشونت در دهه ۱۹۹۰ استفاده از ایده‌های پژوهش‌های مرتبط با مردانگی را آغاز کردند، هم در کارزارهای عمومی گسترده (Kaufman 1999) هم در راستای توسعه راهبردهایی برای گروه‌های مشکل‌سازی مانند نوجوانان (Denborough 1996) و زندانیان (Sabo, Kupers and London 2001).

هرچند گسترش این راهبرد اهمیت دارد، ضروری است بر پایه درک به‌روز از مردانگی‌ها بنا شود و کلید آن در توانایی فهم ویژگی موقعیتی مردانگی‌ها، خشونت و جلوگیری از خشونت و همچنین توانایی حرکت از سطح فردی به سطح نهادها و ملت‌ها است. رشد مستمر درک ما از مردانگی‌ها بخشی مهم از دانش لازم برای ساختن جهانی صلح‌آمیزتر و پایدارتر است.

## سیاست مردانگی در مقیاس جهانی

نظم جنسیتی جهانی اغلب مردان را بر زنان برتری می‌دهد. اگرچه استثناهای محلی بسیاری وجود دارد، مردان در مجموع از سود سهام مردسالارانه بهره‌مند می‌شوند. این بهره‌مندی و امتیاز شامل درآمدهای بالاتر، مشارکت بیشتر در نیروی کار، مالکیت نابرابر اموال، دسترسی بیشتر به قدرت نهادی و همچنین امتیازهای فرهنگی و جنسی است. این اختلاف در تحقیقات بین‌المللی درباره وضعیت زنان مستند شده است (Taylor 1985; Valdés and Gomáriz 1995)، هرچند پیامدهای آن برای مردان اغلب نادیده گرفته شده است. به همین دلیل اوضاع برای شکل‌گیری مردانگی هژمونیک در مقیاس جهانی فراهم است (یعنی شکل مسلطی از مردانگی که سلطه مردان در نظم جنسیتی جهانی را تجسم، سازمان‌دهی و مشروعیت می‌بخشد).

نابرابری‌های نظم جنسیتی جهانی، همانند نابرابری‌های نظم‌های جنسیتی محلی، مقاومت‌هایی را ایجاد می‌کنند. فشار اصلی برای تغییر از سوی جنبش فمینیستی بین‌المللی بوده است (Bulbeck 1998). پیشینه همکاری بین‌المللی میان گروه‌های فمینیستی دست‌کم به یک قرن پیش بازمی‌گردد، هرچند جنبش زنان فقط در چند دهه اخیر حضوری قوی در مجامع بین‌المللی داشته است. سازوکارهایی همچون «مجمع رفع هرگونه تبعیض علیه زنان» در سال ۱۹۷۹ و «دهه زنان سازمان ملل» (۱۹۷۵-۱۹۸۵) نابرابری جنسیتی را به دستور کار دیپلماتیک وارد کردند. کنفرانس ۱۹۹۵ پکن نیز بر سر «برنامه اقدام» مفصل توافق کرد؛ برنامه‌ای که قرار شد اقدامات بین‌المللی در موضوعاتی از قبیل طرد اقتصادی، سلامت زنان، خشونت علیه زنان و آموزش دختران را اجرایی کند.

انتقال و گردش ایده‌ها، روش‌ها و نمونه‌های عمل نیز به همان اندازه اهمیت دارد. حضور جنبش فمینیستی جهانی و واقعیت انکارناپذیر مباحثه‌ای جهانی دربارهٔ مسائل جنسیتی فشار فرهنگی برای تغییر را تشدید کرده است. مثلاً در ژاپن اگرچه پیش از سال ۱۹۷۰ انواعی از سازمان‌های زنان وجود داشتند، جنبش بین‌المللی آزادی زنان فعالیت‌های جدیدی را برانگیخت (Tanaka 1977). این اتفاق در حوزه‌های فرهنگی‌ای مانند داستان‌ها و کتاب‌های مصور دخترانه بازتاب پیدا کرد که حاوی تصاویری از زنان قدرتمند بودند. مردان و کالاهای فرهنگی مردانه نیز به تدریج واکنش نشان دادند؛ واکنشی که بعضاً با خصومتی آشکار همراه بود. ایتو<sup>۲۷</sup> (۱۹۹۲)، با ردیابی این تغییرات، استدلال می‌کند الگوهای قدیمی «فرهنگ مردانه» ژاپنی فرو پاشیده، درحالی‌که مباحث حول وضعیت مردان تشدید شده است. با این حال هیچ‌الگوی جدیدی از مردانگی تسلط نیافته است.

با تغییرات محلی، رویدادهای مشابهی در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته رخ داده است. مشکلات و مقاومت، همراه با آشفتگی‌های ناشی از ایجاد نظم جنسیتی جهانی موجب بی‌ثباتی‌های محلی بسیاری در مناسبات جنسیتی شده است. این بی‌ثباتی‌ها عبارت‌اند از:

- به خطر انداختن شبکه‌های تمام‌مردانه و فرهنگ سازمانی جنسیت‌زده با ورود زنان به مناصب سیاسی، دیوان‌سالاری و آموزش عالی (Eisenstein 1991)؛

- ازهم‌گسیختگی هویت‌های جنسی که به تولید سیاست «کوئیر» و مشکلات دیگر برای هویت‌های هم‌جنس‌گرایانه در کشورهای کلان‌شهری منجر شد (Seidman 1996)؛

- تغییراتی در روشن‌فکری شهری که سیاست طرف‌دار فمینیسم را میان مردان دگرجنس‌گرا ایجاد کرد (Pease 1997)؛

- تصاویر رسانه‌ای از «مرد حساس جدید»، زن تاجر با شانه‌های پهن و دیگر نمادهای تغییرات جنسیتی.

یکی از واکنش‌ها به این بی‌ثباتی‌ها از سوی گروه‌هایی که در قدرت یا هویتشان تردید شده است تأیید دوبارهٔ اعتبار سلسله‌مراتب جنسیتی محلی است. بر این اساس، نوعی بنیادگرایی مردانه به‌عنوان الگویی ملموس در سیاست جنسیتی ظهور کرده است. سوارت<sup>۲۸</sup> (۲۰۰۱) به نمونهٔ چشمگیری در آفریقای جنوبی استناد می‌کند: جنبش شبه‌نظامی ای‌دابلوبی به رهبری یوجین تر بلانش<sup>۲۹</sup>. این جنبش تلاش می‌کند مردان آفریقایی اروپایی تبار را علیه رژیم پساآپارتاید بسیج کند. در این جنبش نوعی فرقهٔ سخت‌گیری مردانه با نژادپرستی آشکار درآمیخته است؛ سلاح ستایش و زنان آشکارا از قدرت کنار گذاشته می‌شوند. شباهت‌های آشکاری میان این جنبش و جنبشی شبه‌نظامی در ایالات متحده وجود دارد که گیبسون (۱۹۹۴) آن را بررسی کرده و اخیراً کیمل<sup>۳۰</sup> (۲۰۰۴) از آن صحبت کرده است. تیلنر<sup>۳۱</sup> (۲۰۰۰) با بررسی مردانگی و نژادپرستی در اروپای مرکزی، شواهدی ارائه می‌کند مبنی بر اینکه جوانان محروم خودبه‌خود به نژادپرستی جذب نمی‌شوند، بلکه مردان جوانی که به سلطه‌طلبی گرایش دارند این تمایلات را با توسل به جنسیت و همچنین نژاد به نمایش می‌گذارند.

27. Ito  
28. Swart  
29. Eugene Terre Blanche  
30. Kimmel  
31. Tillner

این واکنش‌های بنیادگرایانه علیه تغییرات جنسیتی مهم‌اند، اما گمان نمی‌کنم واکنش غالب مردان این‌طور باشد. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، شواهد مهمی از پذیرش تغییرات جنسیتی در نظرسنجی‌ها وجود دارد، یعنی تغییر نگرش عمومی به سوی برابری جنسیتی. با این حال این تغییر نگرش‌ها لزوماً به تغییر در عمل منجر نمی‌شوند. مثلاً فولر اشاره می‌کند که به‌رغم تغییر نظر مردان اهل پرو،

حوزه‌هایی که در آن شبکه‌های همبستگی مردانه بر ساخته می‌شود و دسترسی به شبکه‌های نفوذ، ائتلاف‌ها و حمایت‌ها را تضمین می‌کند از طریق فرهنگ مردانه‌ای متشکل از ورزش، مصرف الکل، رفتن به خانه‌های فحشا یا داستان‌های مربوط به فتوحات جنسی بازتولید می‌شود. این سازوکارها انحصار یا دست‌کم دسترسی متفاوت مردان به عرصه عمومی را تضمین می‌کنند و بخشی کلیدی از نظام قدرتی هستند که در آن مردانگی جعل می‌شود (Fuller 2001: 325).

استدلال من این است که این بهبود عملی تغییرات جنسیتی را می‌توان در مقایسه با بنیادگرایی مردانه شکل رایج‌تر و موفق‌تری از واکنش مردان دانست. نولیبرالیسم از چنین بهبود یا رمق تازه حمایت و پشتیبانی می‌کند. سود سهام مردسالارانه از طریق برنامه‌های بازار برای مردان حفظ یا بازیابی می‌شود، بی‌آنکه سیاست آشکاری در قالب بسیج مردان برای مردانگی وجود داشته باشد.

با این حال در عرصه جهانی روابط بین‌الملل، دولت‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی و بازارهای جهانی همچنان نوعی بهره‌برداری از مردانگی‌ها مشاهده می‌شود. دو مدل از وضعیت این عرصه اخیراً ارائه شده است. نخست مدل «مردانگی تجاری فراملی» است. این مدل جایگزین الگوهای محلی قدیمی‌تر مردانگی بورژوازی شده است که بیشتر در سازمان‌ها و فرهنگ‌های محافظه‌کار محلی ریشه داشتند. در عرصه‌های جهانی، «مردانگی تجاری فراملی» در دهه‌های اخیر تنها یک رقیب اصلی در راه رسیدن به هژمونی داشته است: مردانگی سخت‌گیر و کنترل‌کننده نظامی مثل دیکتاتوری‌های نظامی محور دیوان‌سالار استالینستی. با فروپاشی استالینسم و پایان جنگ سرد، مردانگی انعطاف‌پذیرتر، محاسبه‌گراتر و خودمحورتر کارآفرین سرمایه‌داری نوین به عنوان مدل غالب جای خود را باز کرده است. رهبری سیاسی قدرت‌های بزرگ از طریق افرادی چون کلینتون، شرودر و بلر برای مدتی طبق این مدل مردانگی عمل کرد و با فمینیسم به توافقی غیرتهدیدآمیز رسید.

مردانگی تجاری فراملی همگن و یکدست نیست. گونه کنفوسیوسی آن که در شرق آسیا قرار دارد تعهد بیشتری به سلسله‌مراتب و اجماع اجتماعی دارد. گونه‌ای سکولار-مسیحی، که در آمریکای شمالی وجود دارد، بیشتر به لذت‌گرایی و فردگرایی گرایش دارد و تضاد اجتماعی را بیشتر تحمل می‌کند. در برخی عرصه‌ها، میان رهبران تجاری و سیاسی که این اشکال مردانگی را نمایندگی می‌کنند تضادهایی پدید آمده است؛ از جمله بر سر مسائل «حقوق بشر» در برابر «ارزش‌های آسیایی» و میزان آزادسازی تجارت و سرمایه‌گذاری.

با تمرکز بیشتر بر سیاست بین‌الملل نسبت به تجارت، هوپر<sup>۳۳</sup> (۱۹۹۸) الگویی متفاوت با هژمونی را در مردانگی‌های عرصه‌های جهانی پیشنهاد می‌کند. در عرصه دیپلماسی، جنگ و سیاست قدرت، مردانگی سخت‌گیر و قدرت‌محور غالب است (گونه‌ای از مردانگی که از جهان زنانه خانه‌داری فاصله دارد و از دیگر انواع مردانگی، مانند مردانگی طبقه کارگر، گروه‌های قومی فرودست،



بزدل‌ها و هم‌جنس‌گرایان، متمایز است). این مسئله صرفاً نشان‌دهندهٔ مردانگی ازپیش‌موجود در سیاست بین‌الملل نیست. هوپر استدلال می‌کند که سیاست بین‌الملل بستری اصلی برای ساخت مردانگی‌هاست، مثلاً در جنگ یا از طریق تهدیدهای امنیتی مداوم.

هوپر همچنین معتقد است روندهای اخیر جهانی شدن مردانگی هژمونیک را در چندین زمینه «تلطیف کرده است». با گرایش جهانی به غیرنظامی‌سازی، پیوند [مردانگی هژمونیک] با نظامی‌گری کاهش یافته است (تعداد کل مردان در ارتش‌های جهان از زمان جنگ سرد کاهش چشمگیری یافته است). مردان اکنون بیشتر در جایگاه مصرف‌کننده نشسته‌اند و مدیریت معاصر به ویژگی‌های به‌طور سنتی «زنانه» مانند مهارت‌های بین‌فردی و کارگروهی اهمیت بیشتری می‌دهد. هوپر همچنین به تعامل فرهنگ شرکتی آمریکای شمالی با ژاپن اشاره می‌کند و به مبادله‌هایی در هر دو جهت در زمینهٔ بازساختاردهی جهانی توجه دارد.

اگرچه «تلطیف» مردانگی هژمونیک که هوپر (۱۹۹۸)، نیوا (۱۹۹۸) و مسنر (۱۹۹۳) توصیف کرده‌اند واقعیت دارد، به معنای نابودی کامل مردانگی‌های «سخت‌تر» نیست. پیروزی جورج دبلیو بوش در انتخابات ریاست‌جمهوری، پیامدهای سیاسی حمله به مرکز تجارت جهانی در نیویورک و بسیج دوبارهٔ ملی‌گرایی و قدرت نظامی در ایالات متحده، که با حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ به اوج رسید، نشان می‌دهد رهبری سیاسی سخت‌گیرانه همچنان در قدرت باقی است. این نوع رهبری در چین نیز هرگز کنار گذاشته نشده است. ترکیب متمایزی که بوش میان ملی‌گرایی آمریکایی، دین‌داری، حمایت از منافع شرکتی و طرد دیدگاه‌ها و آرای بدیل ایجاد کرد شاید گونه‌ای از مردانگی نباشد که به‌سادگی صادر شود؛ اما مردانگی‌های محلی مشابه آن هرچایی می‌توانند جعل شوند.

علاوه بر رقابتی که میان این مردانگی‌ها برای هژمونی در جریان است، مردانگی‌های دیگری نیز در عرصه‌های جهانی وجود دارند. رواج بین‌المللی هویت‌های «هم‌جنس‌گرا» نشانهٔ مهمی دال بر این است که مردانگی‌های غیرهژمونیک نیز می‌توانند در عرصه‌های جهانی فعال باشند. این مردانگی‌ها ممکن است بیان سیاسی پیدا کنند، مثلاً در زمینهٔ حقوق بشر و پیشگیری از بیماری ایدز (Altman 2001).

از بدیل سیاسی دیگری نیز باید سخن گفت که جنبش‌های ضد هژمونیک که با نظم جنسیتی جهانی فعلی و گروه‌های مسلط بر آن مخالف‌اند میسرش کرده‌اند. این جنبش‌ها گاهی با ترویج مردانگی‌های جدید همراه‌اند، اما همچنین مردانگی را مانعی برای اصلاح روابط جنسیتی می‌دانند. از جمله بزرگ‌ترین و شناخته‌شده‌ترین این جنبش‌ها گروه‌های مردان طرف‌دار فمینیسم در ایالات متحده‌اند که تحت حمایت «سازمان ملی مردان مخالف سکسیسم»<sup>۳۳</sup> فعالیت می‌کنند و از اوایل دههٔ ۱۹۸۰ فعال بوده‌اند (Cohen 1991). جنبشی جهانی‌تر کارزار «روبان سفید»<sup>۳۴</sup> است که از کانادا آغاز شد و به بسیجی موفق در برابر خشونت مردان علیه زنان شناخته شده است و اکنون در سطح بین‌المللی فعالیت می‌کند (Kaufman 1999).

این جنبش‌ها و گروه‌ها در کشورهای مختلفی مانند آلمان (Widersprüche 1995)، بریتانیا (Seidler 1991)، استرالیا (Pease 1997)، مکزیک (Zingoni 1998)، روسیه (Sinelnikov 2000)، هند (Kulkarni 2001) و کشورهای نوردیک (Oftung 2000) وجود دارند. گسترهٔ موضوعاتی که این جنبش‌ها درباره‌اش بحث می‌کنند در کنفرانس جنبش مردان ژاپنی در کیوتو در سال ۱۹۹۶ به خوبی

33. NOMAS (National Organization of Men Against Sexism)

34. White Ribbon

مشهود است. این کنفرانس نشست‌هایی را پیرامون جوانی، مسائل هم‌جنس‌گرایان مرد، کار، فرزندپروری، بدن و ارتباطات با زنان برگزار کرد و همچنین به موضوع جهانی شدن جنبش مردان توجه کرد (Menzu Senta 1997). بیشتر این جنبش‌ها و گروه‌ها کوچک‌اند و برخی از آن‌ها عمر کوتاهی دارند؛ بااین‌حال از دهه ۱۹۷۰ در عرصه سیاست جنسیتی حضور داشته‌اند و بدنه‌ای از تجربه و ایده را بر ساخته‌اند. این جنبش‌ها به واسطه ترجمه و بازنشر نوشته‌ها، سفر فعالان و پژوهشگران و همچنین از طریق آژانس‌های بین‌دولتی در سراسر جهان رواج یافته‌اند.

اخیراً برخی از آژانس‌های بین‌المللی، از جمله شورای اروپا (Olafsdóttir 2000)، مؤسسه علوم اجتماعی آمریکای لاتین موسوم به فلاکسو<sup>۳۵</sup> (Valdés and Olavarría 1998) و یونسکو (Breines et al. 2000)، حمایت مالی کنفرانس‌هایی را عهده‌دار شدند که قرار است برای اولین بار پیامدهای سیاست عمومی نگاه‌های جدید به مردانگی را بررسی کنند. سازمان ملل متحد اکنون در مرکز توجه مباحثات بین‌المللی درباره مردان و اصلاحات جنسیتی قرار گرفته است. نقش مردان در دستیابی به برابری جنسیتی نخستین بار در برنامه اقدام اتخاذ شده در کنفرانس جهانی پکن درباره زنان در سال ۱۹۹۵ آشکار شد. تعدادی از کنفرانس‌های بین‌المللی دیگر نیز طی ده سال گذشته به این موضوع پرداخته‌اند و در سال ۲۰۰۴ در نشست کمیسیون مقام زنان در سازمان ملل متحد نیز به آن توجه شد؛ نشستی که «نقش مردان و پسران در دستیابی به برابری جنسیتی» را یکی از دو موضوع اصلی خود انتخاب کرده بود. این نشست بر دانشی تکیه داشت که طی یک سال طیفی از فعالان و پژوهشگران از همه قاره‌ها آماده کرده بودند (UN Division for the Advancement of Women 2004) و مجموعه‌ای از «نتایج توافق شده» را درباره نقش مردان و پسران اتخاذ کرد که اولین بیانیه گسترده سیاست بین‌الملل در این زمینه محسوب می‌شود.

گویی مسائل مربوط به تغییر مردان و مردانگی‌ها وارد دستور کار بین‌المللی شده است. بااین‌حال این مسائل وقتی مطرح شده‌اند که سیاست‌های نومحافظه‌کارانه در اوج خود قرار دارند و به احتمال زیاد با هرگونه حرکت گسترده به سوی برابری جنسیتی مخالفت خواهند کرد. بنابراین ظاهراً سیاست مردانگی همچنان محل مناقشه خواهد بود. مسائلی که در این مقاله بررسی شد همچنان پرسش‌هایی دشوار اما حیاتی را پیش روی آینده جامعه انسانی قرار خواهند داد.

35. The Latin American Faculty of Social Sciences (Facultad Latinoamericana de Ciencias Sociales) (FLACSO)

- Altman, Dennis. 1972. *Homosexual: Oppression and Liberation*. Sydney: Angus & Robertson.
- Archer, D. & R. Gartner. 1984. *Violence & Crime in Cross-National Perspective*. New Haven: Yale University Press.
- Agostino, Katerina. 1998. 'The making of warriors: men, identity and military culture'. *Journal of Interdisciplinary Gender Studies* 3: 58-75.
- Barrett, Frank J. 1996. 'The organizational construction of hegemonic masculinity: The case of the U.S. Navy'. *Gender; Work and Organization* 3: 1 29-42.
- Breines, Ingeborg, Robert Connell and Ingrid Eide, eds. 2000. *Male Roles, Masculinities and Violence: A Culture of Peace Perspective*. Paris: UNESCO Publishing.
- Bulbeck, Chilla. 1998. *Re-Orienting Western Feminisms: Women's Diversity in a Postcolonial World*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Cockburn, Cynthia and Dubravka Zarkov. 2002. *The Postwar Moment*. London: Lawrence and Wishart.
- Cohen, Jon. 1991. 'NOMAS: Challenging male supremacy'. *Changing Men, 10th Anniversary Issue, Winter/Spring*: 45-6.
- Connell, R. W. 2002. *Gender*. Cambridge: Polity Press.
- Cox, Eva. 1995. 'Boys and girls and the costs of gendered behaviour'. *Proceedings of the Promoting Gender Equity Conference, Ministerial Council for Education, Employment, Training and Youth Affairs, Canberra*.
- Denborough, David. 1996. 'Step by Step: Developing Respectful and Effective Ways of Working with Young Men to Reduce Violence'. pp. 91-115 in *Men 's Ways of Being*, ed. McLean, Chris, Maggie Carey and Cheryle White. Boulder: Westview Press.
- Eisenstein, Hester. 1991. *Gender Shock: Practising Feminism on Two Continents*. Sydney: Allen & Unwin.
- Farrell, Warren. 1974. *The Liberated Man, Beyond Masculinity: Freeing Men and their Relationships with Women*. New York: Random House.
- Farrell, Warren. 1993. *The Myth of Male Power: Why Men are the Disposable Sex*. New York: Simon & Schuster.

Fuller, Norma. 2001 . 'The social construction of gender identity among Peruvian men'. *Men and Masculinities* 3: 316-31 .

Gibson, James William. 1994. *Warrior Dreams: Paramilitary Culture in Post-Vietnam American*. New York: Hill & Wang.

Godenzi, Alberto. 2000. 'Determinants of culture: men and economic power'. pp. 35-51 in *Male Roles, Masculinities and Violence*, ed. Ingeborg Breines, Robert Connell and Ingrid Eide. Paris: UNESCO Publishing.

Goode, William J. 1982. 'Why men resist'. pp. 131-50 in *Rethinking the Family*, ed. Barrie Thorne and Marilyn Yalom. New York: Longman.

Hooper, Charlotte. 1998. 'Masculinist practices and gender politics: the operation of multiple masculinities in international relations' . pp. 28-53 in *The 'Man ' Question in International Relations*, ed. Marysia Zalewski and Jane Parpart. Boulder: Westview.

Ito, Kimio, 1992. 'Cultural change and gender identity trends in the 1970s and 1980s'. *International Journal of Japanese Sociology* 1: 79-98.

Jefferson, T. 2002. 'Subordinating hegemonic masculinity'. *Theoretical Criminology* 6: 63-88.

Kaufman, Michael. ed. 1999. 'Men & violence' . *International Association for Studies of Men Newsletter* 6, special issue.

Kaufman, Michael. 2001. 'The White Ribbon campaign: involving men and boys in ending global violence against women'. In *A Man's World? Changing Men's Practices in a Globalized World*, ed. Pease, Bob and Pringle, Keith. London: Zed Books, 38-51.

Kersten, J. 1993. 'Crime & masculinities in Australia, Germany & Japan'. *International Sociology* 8: 461-78.

Klein, Uta. 2000. ' "Our best boys": the making of masculinity in Israeli society'. In *Male Roles, Masculinities and Violence: A Culture of Peace Perspective*, ed. Breines, Ingeborg, R. W. Connell and Ingrid Eide. Paris: UNESCO Publishing.

Kulkarni, Mangesh. 2001 . 'Reconstructing Indian masculinities' . *Gentleman (Mumbai)* , May 2001 .

Lichterman, Paul. 1989. ' Making a politics of masculinity' . *Comparative Social Research* 11 :185-208.

Mcintosh, Mary. 1993. 'Liberalism and the contradictions of sexual politics'. pp. 155-68 in *Sex Exposed: Sexuality and the Pornography Debate*, ed. Lynne Segal and Mary McIntosh.

New Brunswick: Rutgers University Press.

Menzu Senta [Men's Centre Japan]. 1997. Otokotachi no watashisagashi [How are men seeking their new selves?]. Kyoto: Kamogawa.

Messner, Michael A. 1993. "'Changing men" and feminist politics in the United States'. *Theory and Society* 22: 723-37.

Messner, Michael A. 1997. *The Politics of Masculinities: Men in Movements*. Thousand Oaks: Sage.

Messner, Michael A. 2002. *Taking the Field: Women, Men, and Sports*. Minneapolis: University of Minnesota Press.

Messerschmidt, James W. 1997. *Crime as Structured Action: Gender, Race, Class, and Crime in the Making*. Thousand Oaks: Sage.

Messerschmidt, James W. 2000. *Nine Lives: Adolescent Masculinities, The Body, and Violence*. Boulder: Westview Press.

Niva, Steve. 1998. 'Tough and tender: new world order masculinity and the Gulf War' . pp. 109-28 in *The 'Man' Question in International Relations*, ed. Zalewski, Marysia and Jane Parpart. Boulder: Westview Press.

Novikova, Irina. 2000. ' Soviet and post-Soviet masculinities: after men's wars in women's memories ' . In *Male Roles, Masculinities and Violence: A Culture of Peace Perspective*, ed. Breines, Ingeborg, R. W. Connell and Ingrid Eide. Paris: UNESCO Publishing, 117-29.

Ólafsdóttir, Olof. 2000. ' Statement ' . pp. 281-3 in *Male Roles, Masculinities and Violence: A Culture of Peace Perspective*, ed. Ingeborg Breines, Robert Connell and Ingrid Eide. Paris: UNESCO Publishing.

Oftung, Knut. 2000. 'Men and gender equality in the Nordic countries'. pp. 143-62 in *Male Roles, Masculinities and Violence: A Culture of Peace Perspective*, ed. Ingeborg Breines, Robert Connell and Ingrid Eide. Paris: UNESCO Publishing.

Onwudiwe, I. D. 2000. *The Globalization of Terrorism*. Ashgate.

Palme, Olof. 1972. 'The emancipation of man'. *Journal of Social Issues* 28: 2, 237-46.

Pease, Bob. 1997. *Men and Sexual Politics: Towards a Profeminist Practice*. Adelaide: Dulwich Centre.

Pleck, Elizabeth H. and Joseph H. Pleck, eds. 1980. *The American Man*. Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.

Polk, K 1 994. *When Men Kill: Scenarios of Masculine Violence*. Cambridge: Cambridge University Press.

Pridemore, W. A. 2002. 'What we know about social structure and homicide'. *Violence & Victims* 17: 127-56.

Roper, Michael. 1994. *Masculinity and the British Organization Man Since 1945*. Oxford: Oxford University Press.

Sabo, D., T. A. Kupers and W. London, eds. 2001 . *Prison Masculinities*. Philadelphia: Temple University Press. Seidman, Steven, ed. 1996. *Queer Theory/Sociology*. Oxford: Blackwell.

Seifert, Ruth. 1993. *Individualisierungsprozesse, Geschlechterverhältnisse und die soziale Konstruktion des Soldaten*. Munich: Sozialwissenschaftliches Institut der Bundeswehr.

Sinclair-Webb, Emma. 2000. ' "Our Bülent is now a commando": military service and manhood in Turkey' . In *Imagined Masculinities: Male Identity and Culture in the Modern Middle East*, ed. Ghousoub, Mai and Emma Sinclair-Webb. London: Saqi Books.

Sinelnikov, Andrei. 2000. ' Masculinity à la russe: gender issues in the Russian federation today' . pp. 20 1-9 in *Male Roles, Masculinities and Violence: A Culture of Peace Perspective*, ed.

Ingeborg Breines, Robert Connell and Ingrid Eide. Paris: UNESCO Publishing.

Sommers, Christina Hoff. 2000. *The War Against Boys: How Misguided Feminism is Harming Our Young Men*. New York: Simon & Schuster.

Swart, Sandra. 200 1 . ' "Man, gun and horse" : hard right Afrikaner masculine identity in post-apartheid South Africa' . pp. 75-89 in *Changing Men in Southern Africa*, ed. Robert Morrell. Pietermaritzburg: University of Natal Press.

Taylor, Debbie. 1 985. 'Women, an analysis ' . pp. 1-98 in *Women, A World Report*, New Internationalist. London: Methuen.

Tanaka Kazuko. 1 977. *A Short History of the Women's Movement in Modern Japan*. 3rd edn. Japan: Femintern Press.

Tillner, Georg. 2000. 'The identity of dominance: masculinity and xenophobia'. pp. 53-9 in *Male Roles, Masculinities and Violence: A Culture of Peace Perspective*, ed. Ingeborg Breines, Robert Connell and Ingrid Eide. Paris: UNESCO Publishing.

Tomsen, Stephen. 1997. 'A top night: Social protest, masculinity and the culture of drinking violence ' . *British journal of Criminology* 37: 90-103.

Tomsen, Stephen. 2002. Hatred, Murder and Male Honour: Anti-homosexual Homicides in New South Wales, 1980-2000. Canberra: Australian Institute of Criminology (Research and Public Policy Series, no. 43) .

Totten, Mark D. 2000. Guys, Gangs and Girlfriend Abuse. Peterborough: Broadview Press.

United Nations Division for the Advancement of Women. 2004. The Role of Men and Boys in Achieving Gender Equality: Report of the Expert Group Meeting, Brasilia, Brazil, 21 to 24 October 2003. New York: United Nations Organization.

Valdes, Teresa and Jose Olavarría. 1998. 'Ser hombre en Santiago de Chile: A pesar de todo, un mismo modelo '. pp. 12-36 in Masculinidades y Equidad de Género en América Latina, ed. Teresa Valdes and Jose Olavarría. Santiago: FLACSO/UNFPA.

Valdes, Teresa and Enrique Gomáriz. 1995. Latin American Women: Compared Figures. Santiago: Instituto de la Mujer and FLACSO.

Wajcman, Judy. 1999. Managing Like a Man: Women and Men in Corporate Management. Sydney: Allen & Unwin.

Widersprüche. 1995. Special issue: 'Männlichkeiten ', no. 56/7.

Xaba, Thokozani. 2001. 'Masculinity and its malcontents: the confrontation between "struggle masculinity" and "post-struggle masculinity" (1990-1997)'. In Changing Men in Southern Africa, ed. Morrell, Robert. London: Zed Books.

Yeatman, Anna. 1990. Bureaucrats, Technocrats, Femocrats: Essays on the Contemporary Australian State. Sydney: Allen & Unwin.

Zingoni, Eduardo Liendo. 1998. 'Masculinidades y violencia desde un programa de acción en México'. pp. 130-6 in Masculinidades y Equidad de Género en América Latina, ed. Teresa Valdés and José Olavarría. Santiago: FLACSO /UNFPA.

Zulehner, Paul M., and Rainer Volz. 1998. Männer im Aufbruch: Wie Deutschlands Männer sich selbst und wie Frauen sie sehen. Ostfildern: Schwabenverlag.



## فروغ رنگ باخته یک عصیان

تحول مفهوم مردانگی در شعرهای فروغ فرخزاد

نویسنده: وحید میره‌بیگی (پژوهشگر)

درآمد

نام فروغ، با ارزش‌گذاری‌های گوناگون، به عشق و عصیان و زنانگی، به شکستن قالب‌های نوشتن و قالب‌های زیستن گره خورده است. او در مسیری روبه‌پیشرفت توانست «شعر و زیبایی» را در چیزهای روزمره خانه و خیابان بیابد و روایت کند؛ در همان آثار دهه ۳۰ هم می‌توان این دریافت‌ها را دید: «بینم آنجا کنار بخاری / سایه قامتی سست و لرزان» (خانه متروک، اسیر). این دریافت‌ها در شعرهای آینده او با بسامد و پختگی بیشتری پدیدار می‌شوند: «... یک خیابان دراز است که هر روز زنی با زنبیلی از آن می‌گذرد» (تولد دیگری). افزون بر و شاید مهم‌تر از این، فروغ زبان زنانه را به شعر فارسی آورد و بدین سبب دنیای زنان و صدای آنان - دست‌کم بخشی از آنان - را وارد شعر فارسی کرد. این گام بلند، در کنار نوآفرینی‌های فرمی (مانند استفاده از عروض چندوزنی و ترکیبی) و محتوایی، چهره فروغ را به تخطی‌ای دوگانه پیوند زد؛ تخطی‌ای علیه کلیشه‌های مقدس‌پنداشته شده در دو ساحت: زیبایی‌شناسی و زندگی روزمره. در اولی فروغ باید با گذر از میراث نیما، طبق منطقی خود این میراث، آن را پاس می‌داشت و در دومی، که بسی خطیرتر بود، باید میراث مشترک شاید هزاران نسل را همچون کوهی از قاصدک خشکیده با فروغی از جرقه عصیان به یک آن خاکستر می‌کرد: تصور رایج و مطلوب از زن و زنانگی.



از زن و زنانگی در شعر فروغ سخن بسیار گفته شده است. در اینجا می‌خواهم بیشتر وجه مقابل را بررسی کنم؛ اینکه در دنیای شعر فروغ عاشق و عاصی مرد و مردانگی چگونه بازنمایی شده و آیا در گذر زمان و با بلوغ بیشتر نگرش و نگارش فروغ، شیوه بازنمایی مرد نیز دگرگون شده است؟ برای این منظور تمامی شعرهای فروغ را بازخوانی کردم و مرد/مردانگی به تصویر درآمده را سنخ‌شناسی و تحلیل کردم تا خواننده را به خوانشی دیگر از دنیای فروغ دعوت کنم.

## ۱. بازنمایی مردانگی

بازنمایی مردانگی در شعرهای فروغ بخشی از بافتی کلی‌تر است؛ فروغ رابطه خصوصی و تنانگی را از منظری تازه روایت‌پذیر می‌کند: از منظر سوژه زنانه. در این فرهنگ معمولاً سوژه میل (شخص فعالی که عاشق می‌شود) مرد بوده است و ابژه میل (شخص منفعل در مقام معشوق) زن؛ عشقی تملک‌آمیز که آمیخته با مفهوم غیرت زن و رابطه با زن را با پس راندن به اندرونی حفظ می‌کرده است. معمولاً روایتگر اصلی رابطه خصوصی و تنانگی آن‌هم به شکلی کلی (یعنی بدون مخاطب مشخص) مردان بوده‌اند. فروغ فرخزاد نه همچون «شاعره»‌هایی که جز به تکرار سیاق مردانه نگرش و نگارش قلم نزدند، بلکه همچون شکافنده سقف و دراندازنده طرحی نو ظاهر شد. او هم جایگاه سوژه میل را پس گرفت و هم با واسازی مفهوم گناه و بی‌پرده‌گویی درباره تنانگی، از کلیشه‌های عشق‌ورزی فراتر رفت.

اما در این مسیر، در نوشته‌های او مردانگی در قالبی یکسان و ثابت بازنمایی نشده است. فروغ که گویی روایت‌ها، تصاویر، عواطف، موقعیت‌ها و حتی شخصیت‌های متن‌هایش را از تجربه زیسته خود می‌گیرد و با تخیل می‌آمیزد چند سنخ مردانگی را به تصویر می‌کشد. چنان‌که شرح خواهم داد، این بازنمایی در سه دفتر نخست او (اسیر، دیوار و عصیان) بسیار سراسر است و آشکار است و با گذر زمان کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود و در دنیای شعرش مضامین دیگری (مضامین انسانی و اجتماعی و فلسفی) بیشتر جا باز می‌کنند. در دو دفتر بعدی، که دوران تازه‌ای در راه‌ورسم اوست (تولد دیگری و ایمان بیاوریم...)، نه تنها سخن گفتن از این سنخ‌ها و دغدغه‌ها تا حدی به صفر رسیدن کم‌رنگ می‌شود، بلکه شاعر به جای معشوق بر خود عشق تمرکز می‌کند و عشق را در بافت امور کلی‌تری که هستی آدمی را فراگرفته‌اند قرار می‌دهد. او در این دسته از شعرهایش با شعر می‌اندیشد؛ به «عشق» می‌اندیشد.

## ۲. عصیان کردن اسیر در دیوارها

در سه دفتر شعری که فروغ در پنج سال، از ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۶، منتشر کرد، مردانگی همواره در پرتو رابطه‌ای شخصی روایت می‌شود. مرد ابژه میل یا میل‌نفرت است که در سه سنخ می‌توان دسته‌بندی‌اش کرد. نخستین سنخ را «رهگذر بی‌وفا» می‌نامم؛ مردی که پیمان عشقش سُست است و شاعر راوی را ترک می‌کند؛ این چهره‌ای سیاه از عشق است که فروغ از واژگان و ترکیب‌هایی مانند رهرو، بی‌وفا، فریب مجسم، هوس‌ران، بدخو و... برای توصیفش استفاده کرده است. برای نمونه:

من صفای عشق می خواهم از او/ تا فدا سازم وجود خویش را

او تنی می خواهد از من آتشین/ تا بسوزاند در او تشویش را. (ناآشنا، دفتر اسیر)

باآنکه رفته‌ای و مرا برده‌ای زیاد/ می خواهمت هنوز و به جان دوست دارم/ ای مرد، ای فریب مجسم... (حسرت، دفتر اسیر)

سنخ دوم را «زندانبان-همسر» می نامم؛ مردی که پیمان عشق با او را نه شاعر-راوی، که جامعه منعقد کرده است. این چهره سیاه دیگری از عشق است که فروغ از واژگان و ترکیب‌هایی مانند خودخواه، زندانبان، بیگانه و... برای توصیفش استفاده کرده. حتی اگر نگوییم سنخ «رهگذری-بی‌وفا» در تجربه زیسته آزادی‌های عاطفی خود فروغ هم ریشه داشته است (که در تأیید این نکته بسیار گفته‌اند)، ظاهراً سنخ «زندانبان-همسر» را نه تنها به دلیل شواهد زندگی نامه‌ای، بلکه به دلیل اشاره‌های روشنی که فروغ در این شعرها به نام فرزند و زندگی خانوادگی‌اش دارد باید به تجربه‌های شخصی او مرتبط بدانیم.

بیا ای مرد، ای موجود خودخواه/ بیا بگشای درهای قفس را (عصیان، دفتر اسیر)

مردی که باچشمان خاموشش/ سرزنش می کرد دستی را که از هر شاخه سرسبز/ غنچه نشکفته‌ای می چید (تشنه، دفتر دیوار)

اما مردانگی در شعرهای این دوره فروغ چهره روشنی نیز دارد که آن را «محبوب» می نامم. محبوب شخصی است که شعرهای عاشقانه معمولی خطاب به او نوشته می‌شود: شرح دیداری، آرزویی، فراقی و... در شعرهای این دوره نگرش فروغ در حال تکوین است، به همین دلیل اگر گاهی محبوب زندانبان هم باشد پذیرفتنی است: «پای مرا دوباره به زنجیرها ببند» (بازگشت، دفتر اسیر). گاهی مردی معذور است که پیمان عشق دیگری نیز دارد (مانند شعر «ناشناس»)، یا مردی است که شاعر به او جفا کرده و مظلوم است (مانند شعرهای «هرجایی» و «اندوه»). به هرروی شعرهای خطاب به محبوب پر بسامدترین شعرهای این سه دفترند. بر اساس خوانش و کدگذاری تمامی اشعار این دفترها، مردانگی در قالب همین سه سنخ به تصویر کشیده شده است (معمولاً تمامی یک شعر مبتنی بر یک سنخ است و گاه می‌توان روایت دو سنخ را در یک اثر یافت)؛ و مابقی شعرها به مضامین انسانی، اجتماعی و فلسفی پرداخته‌اند.

اما نگاهی کمی و آماری به این سه سنخ می‌تواند تحول نگرش فروغ به مردانگی را برای ما آشکار کند. طبق جدول‌های پیوست، بسامد تکرار سنخ‌ها در این سه کتاب متفاوت است (جدول بعدی). به گمان من، این تفاوت‌ها - و آنچه در ادامه خواهم گفت - بر پیشرفت و بلوغ نگرش فروغ دلالت دارند. سنخ رهگذری-بی‌وفا در ادبیات فارسی معمول است (البته از سوی مردان خطاب به زنان) و فروغ نیز در مرحله بیشتر تقلیدی پرورش سبک نگارش خویش از این فرهنگ آموخته و آن را بازسازی کرده است. اما بسامد این سنخ، که ۲۵ درصد شعرهای مجموعه اسیر در آن سروده شده‌اند، در دومین و سومین دفترهای فروغ به ۱۲ درصد کاهش می‌یابد. همین اتفاق برای سنخ زندانبان-همسر هم می‌افتد و از ۱۱ درصد به ۴ درصد و سپس به صفر می‌گراید. اتفاق مهم دیگر این است که فروغ هرچه پیش می‌رود شعرهای غیرعاشقانه بیشتر می‌سراید و در شعرهای این دوره او «مضامین دیگر» از ۱۴ به ۲ و سپس ۴۱ درصد افزایش می‌یابد.

جدول ۱: درصد تعلق شعرهای هر دفتر شعر به سنخ‌های مردانگی و مضامین دیگر

مضامین دیگر	محبوب	زندانبان-همسر	رهگذری-بی‌وفا	سنخ دفتر شعر
۱۴	۵۲	۱۱	۲۵	اسیر
۲۰	۶۴	۴	۱۲	دیوار
۴۱	۴۷	۰	۱۲	عصیان

### ۳. تولدی دیگر

شاعر به تولدی دیگر که می‌رسد هم‌زمان سبک نگارش خود را تغییر می‌دهد. در این باره بسیار گفته‌اند که چگونه قلم فروغ از چارچوب چارپاره‌های خام (که در کنار حمایت‌های جامعه ادبی آن روزگار، فقط محتوای هنجارشکنانه آن‌ها و جنسیت شاعر برایش شهرت آفریده بود) به سوی شعرهایی حرکت کرد که نه تنها در محتوا، بلکه در فرم نیز کلیشه‌ها را کنار زد و طرحی نو در انداخت. در اینجا فقط به همین اشاره بسنده می‌کنیم که فروغ مضامین فلسفی انسانی و اجتماعی‌ای را به دنیای شعر آورد که از زندگی روزمره و تجربه زیسته یک زن برخاسته بودند و کمترین کارش در فرم شعر پیش بردن سبک نیمایی (چندوزنی کردن شعر و پیوند بحرهای عروضی به اقتضای حس گفتاری) بود. در یک کلام، فروغ برای روح تازه شعرهایش جسم تازه نیز آفرید.

در سه دفتر نخست فروغ مهم‌ترین نشانه‌های پیدایش این روح تازه (نگرش/محتوای تازه) را می‌توان افزایش مضامین غیرعاشقانه دانست، که شرح داده شد، و مهم‌ترین نشانه‌های این جسم تازه (نگارش/فرم تازه) را نیز می‌توان چند تجربه شعر نیمایی دانست؛ شعرهایی مانند «دنیای سایه‌ها» و «تشنه» در دفتر دیوار و «پوچ» و «ظلمت» در دفتر عصیان:

گر به هم آویزیم / ما دو سرگشته تنها چون موج / به پناهی که تو می‌جویی / خواهیم رسید / اندر آن لحظه جادویی اوج  
(ظلمت، دفتر عصیان)

اگرچه نطفه اندیشه‌های تازه فروغ در سه دفتر نخست و هم‌زمان با پس زدن جایگاه سنتی زنانه (و متقابلاً مردانگی رایج) در زندگی شخصی‌اش بسته می‌شود، در مجموعه‌های بعدی آثار او شکل می‌گیرد و رشد می‌کند. در اینجا بر نگرش او به مردانگی متمرکزیم و تا حد امکان به موضوعات دیگر وارد نمی‌شویم.

با اینکه در سه دفتر نخست هر شعر را به راحتی می‌توان با یکی از سه سنخ یادشده مرتبط دانست، در دفتر تولدی دیگر دنیای ذهنی شاعر پیچیده‌تر می‌شود، دیگر هیچ خبری از سنخ زندانبان-همسر نیست و شاید فقط غزل «چون سنگ‌ها صدای مرا...» را بتوان به زحمت در مقوله رهگذری‌وفا جا داد (که معادل ۳ درصد از کل شعرهای این مجموعه است). البته شعرهای عاشقانه همچنان دل‌مشغولی اساسی فروغ‌اند و بازهم با اغماض بسیار می‌توان ۱۴ شعر (۴۱ درصد) را در این مقوله دسته‌بندی کرد. اما چرا با اغماض بسیار؟ چون گویی شاعر از «توجه به معشوق» به سوی «توجه به عشق» و از «گلایه از معشوق» به سوی «اندیشیدن به رابطه» حرکت می‌کند. مثلاً در شعر «آن روزها» عشق حضور دارد، اما دقیقاً «عشق» یا «رابطه» (رابطه عاشقانه و معصومانه دوران کودکی) مسئله شاعر است، نه معشوق؛ و آن هم نه به مثابه موضوع اصلی اثر. یعنی عشق در عین تنانگی معصومانه کودکی همچون یکی از مؤلفه‌های کودکی ازدست‌رفته به تصویر کشیده می‌شود. در شعر «گذران» نیز گذرا بودن عشق به گناه و عصیان یا رهگذری‌وفا بودن مرد نسبت داده نمی‌شود، بلکه فروغ به واقعیت عشق، یعنی تمام‌شوندگی و زوال، راه می‌برد؛ زوالی واقعی که به خوبی آن را در شعری دیگر به نام «روی خاک» به تصویر کشیده است: «از دریچه‌ام نگاه می‌کنم / جز طنین یک ترانه نیستم / جاودانه نیستم / جز طنین یک ترانه جست‌وجو نمی‌کنم / در فغان لذتی که پاک‌تر / از سکوت ساده غمی ست. / آشیانه جست‌وجو نمی‌کنم، در تنی که شب‌نمی‌ست / روی زنبق تنم». در شعرهای سه دفتر نخست تلقی‌ای رمانتیک و خام از رابطه عاشقانه را شاهدیم؛ عشقی جاودانه

و نجات بخش، مانند آنچه در شعر «رؤیا» از دفتر دیوار به تصویر کشیده می‌شود؛ شعری که در آن «دختری خوشبخت» به «قصر پرنور» می‌رسد و آشیانه‌ای امن و زیبا می‌یابد. اما در تولدی دیگر فضای دیگری پدید می‌آید که در آن فروغ می‌گوید در تنی که شب‌نمی روی زنبق تنم است «آشیانه» را جست‌وجو نمی‌کنم. گویی شاعر با واقعیت گذرا بودن عشق، و در نتیجه ناممکنی جاویدان کردن مرد محبوب، کنار آمده است؛ و هم‌زمان که رابطه را جایی برای شکوفا شدن و رشد می‌یابد، آزادی را همچون اصیل‌ترین هدیه‌ای که عاشق - به‌رغم اندوه بسیار - می‌تواند اعطا کند به محبوب پیشکش می‌کند:

می‌شکفتم ز عشق و می‌گفتم/ هرکه دل داده شد به دلدارش/ ننشیند به قصد آزارش/ برود، چشم من به دنبالش/ برود  
عشق من نگه‌دارش. (سفر، دفتر تولدی دیگر)  
با من ای محبوب من، از یک من دیگر/ که تو او را در خیابان‌های سرد شب/ با همین چشمان عاشق بازخواهی یافت/  
گفت و گو کن/ و به یاد آور مرا در بوسه‌اندوه‌گین او/ بر خطوط مهربان زیر چشمانت. (در خیابان‌ها...، دفتر تولدی دیگر)

در این مجموعه شعر فروغ در حال کنار آمدن با «سایه بی اعتبار عشق» (شعر «در آب‌ها...») و «لحظه بی اعتبار وحدت» (شعر «وصل») است. نپاییدن رابطه را دیگر به شکل کلیشه‌ای به سنخ مرد بی‌وفای ارجاع داده نمی‌دهد، بلکه آن را به «یک نامعلوم»، «وزش ظلمت» و «باد» ارجاع می‌دهد؛ بادی که با برگ درختان میعاد می‌دارد و برگ‌های کم‌اراده را با خود خواهد برد. این نیروی بیرونی متلاشی‌کننده پیوندها ساختارهایی اجتماعی‌اند که فروغ به تدریج آن‌ها را کشف می‌کند و می‌خواهد با اراده و میلی که در دفتر دیوار آن را «سایه‌های ما» نامیده بود، اما اکنون بالغ‌تر و واقع‌گراتر شده و دیگر خام‌خیالانه «آشیانه‌جو» نیست، سیب دیگری از درخت تخطی بچیند و باغ تازه‌ای را کشف کند. به گمان من این میل فروغ به تأسیس جهان ارتباطی تازه بیش از هر شعر دیگر این دفتر در شعر «فتح باغ» نمود می‌یابد.

شعر «فتح باغ» بر دوگانه‌ای بنا می‌شود: راوی، دلدارش و دنیای دل‌دادگی نامتعارفشان (باغ) در یک سو و دیگران (شهر) در سوی دیگر. این اثر درگیری میان این دو دنیا و ارزش‌های ناهم‌سازشان است و در پی برانگیختن خواننده برای دیدن امکان‌هایی تازه است که در پس طبیعی‌شده‌ترین و بدیهی‌شده‌ترین الگوهای رایج و نهادینه روابط پنهان نگه داشته شده‌اند. خواننده به میل وحشی، خالص، صمیمی و غیررسمی «باغ» فراخوانده و از میل سُست، ترسان و رسمی «شهر» دور می‌شود. روایت از دریچه خطاب به بیان می‌شود: گویه‌های فروغ به دلدارش: «آن کلاغی که پرید/ از فراز سر ما/ و فرو رفت در اندیشه‌آشفته ابری ولگرد/ و صدایش همچون نیزه کوتاهی پهنای افق را پیمود/ خبر ما را با خود خواهد برد به شهر». کلاغ، با دلالت‌های همیشه منفی‌اش در فرهنگ فارسی، خبررسان رخدادی قاعده‌شکن می‌شود. «اندیشه‌آشفته ابری ولگرد»، جدا از مکاشفه زیبایی‌شناسانه‌ای که دارد، شایسته واکاوی است. معنای اصلی و باستانی واژه «اندیشه» ترس است؛ ترس آشفته‌ای که کلاغ به آن وارد می‌شود، یا برای رساندن خبر باید گذر از چنین ترس آشفته‌ای را بر خویش روا دارد. خبر ناشی از هم‌آمیزی پنهانی و غریبی است؛ هم‌آمیزی دو دل‌داده که به «روزنه سرد عبوس» روابط معمولی نگریسته‌اند؛ روزنه‌ای که بر دیواره‌های سترگ شهر هست و کسی جرئت نمی‌کند میل و خیالش را چنان رها کند که به دنبال یافتن امکان‌های نو در آن بنگرد و واقعیت را ببیند. فروغ و.ا.گ.<sup>۱</sup> از این روزنه کوچک، این امکان حداقلی زیستن در دگرگون، «باغ» را دیده‌اند. و از شاخه‌ای که در دوردست‌ها بازیچه باد است «سیب» را چیده‌اند.

۱. فروغ این اثر را به «ا.گ.» (ابراهیم گلستان) تقدیم کرده بود.

باغ عدن و سیب ممنوعه در لایه‌های معنایی عمیق‌تر اسطوره‌های سامی چنین معنادهی می‌شوند که دست زدن به تنها کار ممنوعه در بهشتی که تمامی نیازها برآورده می‌شود برگزیدن آزادی به بهای امنیت است. مزه سیب سرخ اختیار از میوه‌های گوناگون تمامی باغ‌های امنیت جبراً آگین بیشتر است (مضامین سه دفتر نخست شاعر در اینجا به گونه‌ای پیچیده‌تر بیان می‌شوند). اختیار و آزادی، به سبب مسئولیت و استقلال و اضطرابی که به همراه می‌آورند، ترسناک‌اند و عموم مردم بیشتر تمایل دارند در قفسی امن بمانند تا در گستره‌ای بی‌کران و سرشار از نااطمینانی؛ «اندیشه» هایشان را نیز بیشتر در قفس‌های امن نگه می‌دارند. اما دو دل داده قصه فروغ راه دیگری برگزیده‌اند که با راه «همه» متفاوت است: «همه می‌دانند/ همه می‌دانند/ که من و تو از آن روزنه سرد عبوس/ باغ را دیدیم/ و از آن شاخه بازیگر دور از دست/ سیب را چیدیم/ همه می‌ترسند/ همه می‌ترسند، اما من و تو/ به چراغ و آب و آینه پیوستیم/ و نترسیدیم.» اگرچه بسیاری این شعر را همچون داستان عاشقانه‌ی سانتی‌مانتالی می‌خوانند که پایان خوش آن هم‌باشی الگومندی در قالب خانواده است، فروغ چراغ و آب و آینه بر این تاریکخانه چنین می‌تابد که: «سخن از پیوند سست دو نام/ و هم‌آغوشی در اوراق کهنه یک دفتر نیست/ سخن از گیسوی خوشبخت من ست/ با شقایق‌های سوخته بوسه تو...» سخن از رهایی‌ای طبیعت‌وار است یا رهاندن طبیعت از چنگ فرهنگی که چارچوب‌های متصلب آن صمیمیت حقیقی‌ای را که در درخشش فلس ماهی‌ها و صدای آواز فواره‌هاست از میان می‌برد. معیار انسانی بودن و پاکی بوسه‌ها اوراق کهنه به تصویب رسیده شهر نیست؛ «خوشبخت شدن» است که سنت دایره معنایی آن را به‌ویژه برای اکثر «زنان» چنان تنگ کرده است که بدون اوراق کهنه ممه‌ور در آویختن شقایق سوخته بوسه بر گیسو درک نمی‌شود. این فقط بازگشتی شبه‌روسویی به باغ صمیمی شفاف و گریز از سیاهی و سردی روابط ماشینی شهری نیست، بلکه آنارشیسمی است که آن امر قدسی مشترک میان تمامی صورت‌بندی‌های اجتماعی غالب، یعنی خانواده، را نشانه می‌گیرد و به کنشی عریان و برملا فرا می‌خواند که راه یافتن به خواب سرد و ساکت سیم‌رغ‌هاست؛ حقیقتی است که در باغچه، چمنزار و طبیعت یافت می‌شود، نه در «پیچ‌لرزان در ظلمت» که متظاهران پشت دروازه‌ها و دیوارهای شهر آنارشی‌های گاه‌وبیگاه و مخفیانه خویش را چنان پیش می‌گیرند. این روز و پنجره‌های باز و کلبه سرشار از هوای تازه و اجاقی که در آن اشیای بیهوده‌ای همچون اوراق کهنه اسناد تملک می‌سوزند آرمان شهر عاشقانه فروغ است؛ عشق آشکاری که قواعدش را تنها مالکان تن‌های خویش بچینند. «همه» معتاد روابط کلیشه‌ای‌اند؛ معتاد پیچ‌پیچ‌های ترسان در ظلمت. و از آشکار شدن تن (که فروغ در جایی آن را «صحرای آزادی» می‌نامد) «می‌ترسند».

مجموعه تولدی دیگر پس از انقلاب سفید منتشر شد. زنان طبقه متوسط شهرنشین خویشتن را با آزادی‌های بسیاری مواجه دیدند. فضای روابط انسانی از انحصار عشق سنتی (که بیشتر زن را به مثابه کالا/کلفت می‌دید) در آمده بود و شیوه‌های دیگر در حال نضج گرفتن بودند. شیوه غالب رقیب عشق رمانتیک فیلم‌فارسی‌ها و داستان‌های ادامه‌دار شهوانی ستون‌های روزنامه‌ها بود که در آن زن به اختیار خویش و با آزادی کامل برمی‌گزید که به چه خانه بختی برود، یعنی به همان چارچوبی می‌رسید که پیش‌تر دیگران او را با کسی که انتخابش نبود راهی‌اش می‌کردند و اکنون خود با پای خود همراه با کسی که می‌خواهد به آن وارد می‌شود. اما شیوه رقیبی که فروغ پیش می‌کشد یک گام جلوتر است و با نقد ریشه‌ای الگوهای رابطه (به‌ویژه آنجا که مرد زندانبان باشد)، رایج‌ترین هنجارها را در هم می‌شکند. فروغ تنها فرم شعر را با نزدیک کردن زبان و لحن به گفتار و تغییر قالب از نیمایی تک‌وزنی به نیمایی چندوزنی پیوندی در هم نمی‌شکند، بلکه فرم اندیشه را با گذر از معنای سنتی آن (ترس) و رساندنش به معنای مدرن (تعرق در ریشه‌ها و پرسش‌های بنیادین) در هم می‌شکند. در این «اندیشه» تازه به عشق، مردانگی نیز از رهگذری‌بی‌وفا، زندانبان‌همسر و محبوب کلیشه‌ای به محبوبی بدل می‌شود که می‌تواند زن میل‌ورز را در مسیر شکوفایی همراهی کند، بی‌آنکه حسرت آشیانه‌ای جاوید داشتن مانع چنین تجربه‌ای شود.

در دفتر تولدی دیگر شیوه نگرش و نگارش فروغ بیش از پیش می‌بالد؛ دیگر بی‌وفایی و زندانبانی مسئله او نیستند، مسئله او حتی بیش از معشوق، خودِ عشق است و به این دو (معشوق و عشق) نه فی‌نفسه، بلکه به‌مثابه عناصری از مسئله‌ای مهم‌تر (کلیت زندگی) توجه می‌کند. بررسی مضامین دیگر نیز در این دفتر اوج می‌گیرد و ۵۶ درصد شعرها را شامل می‌شود.

## فهم سردی فصل‌ها

در خوانش من، فروغ عشق (و تصویرش از مردانگی) را با برهم زدن کلیشه‌ها آغاز می‌کند. شکستن کلیشه‌ها متضمن دست رد زدن بر سینه چهره‌های سیاه مردانگی نیز هست و از این رو در مرد بی‌وفا و مرد زندانبان، هر دو، تردید می‌کند. بدیهی است که این شورش علیه قواعد بازی ابعاد دیگری نیز دارد که خارج از بحث ماست. نکته اینجاست که فروغ ویران می‌کند تا بسازد. او می‌کوشد سنخ دیگری از مردانگی را تصور کند؛ انسانی که با همراهی، و نه تملک یا سوءاستفاده، بستر شکوفایی شخصیت و اندیشه فروغ را فراهم می‌کند. سنخی آرمانی که فروغ به‌عنوان جایگزین سنخ‌های رایج مردانگی پیش می‌کشد همان است که در شعر شادمانه «فتح باغ» آمده و شرحش دادم. در دفتر آخر فروغ نشانی از این شادمانی نیست؛ نومییدی سایه گسترده است و گویی هستی انسان آیه تاریکی است که به هیچ سحرگاه شکفتن و رستنی نمی‌انجامد.

فروغ در آن فضای شادمانه و اگزستانسیالیستی کشف و تأسیس شیوه‌ای دگرگون برای عشق‌ورزی و باورش به اینکه می‌توان شاهد سنخ دیگری از مردانگی بود که نه تملک‌جو و نه سوءاستفاده‌گر است آن قدر از سخن «دست‌هایت را دوست می‌دارم» یار دل‌خوش می‌شود که می‌گوید: «دست‌هایم را در باغچه می‌کارم / سبز خواهم شد، می‌دانم، می‌دانم، می‌دانم / و پرستوها در گودی انگشتان جوهری‌م / تخم خواهند گذاشت.» در دفتر تولدی دیگر به عشق و به مردانگی (که در اینجا با جلوه‌ای انسانی‌تر به «یاری» بدل می‌شود) ایمان دارد. این ایمان به‌وضوح در تأکید و تکرار سه‌باره «می‌دانم» پیداست. اما در دفتر بعدی اش سخن از ایمان دیگری است: ایمان به آغاز فصل سردی که در آن دست‌هایی که فروغ به آن‌ها ایمان داشت در خاک باغچه گنبدیده‌اند و سبز نشده‌اند و فروغ پس از رها کردن ایمان، همچنان غمگانه به یک «شاید» اکتفا کرده است:

من از کجا می‌آیم؟

که این چنین به بوی شب آغشته‌ام؟

هنوز خاک مزارش تازه‌ست، مزار آن دو دست سبز جوان را می‌گویم

....

شاید حقیقت آن دو دست جوان بود، آن دو دست جوان

که زیر بارش یکریز برف مدفون شد

و سال دیگر، وقتی بهار

با آسمان پشت پنجره هم‌خوابه می‌شود

و در تنش فوران می‌کنند

فواره‌های سبز ساقه‌های سبک‌بار

شکوفه خواهد داد ای یار، ای یگانه‌ترین یار

ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد... .

فروغ از واقعیت (آنچه هست) عشق بیزار بود و در پی حقیقت (آنچه باید باشد) عشق بود. ایمان داشت که حقیقت آن دو دست جوانی بودند که در باغچه کاشته شدند، و اکنون می‌گوید «شاید» حقیقتی در عشق باشد. فروغ از ایمان به نومی‌دی گذر کرده است. چرا؟ بی‌گمان زندگی‌اش را به تغزل و روایت کشانده بود و در اینجا نیز پای تجربه‌های زیسته در میان است. گویی او از مواجهه‌ای دوباره با چهره‌ای آشنا از مردانگی دل‌سرد شده باشد، با حقیقتی که گویا قرار نیست در دستان زن آزادی‌جو، بلکه در دستان مرد زندانبان/بی‌وفا متجلی شود: «و جای پنج شاخه انگشت‌های تو/ که مثل پنج حرف حقیقت بودند/ چگونه روی گونه او مانده‌ست». فروغ خطاب به کسی که می‌خواهد او را «همیشه در ته دریا نگاه دارد» می‌گوید: «حرفی به من بزن/ آیا کسی که مهربانی یک جسم زنده را به تو می‌بخشد/ جز درک حس زنده بودن از تو چه می‌خواهد؟» (پنجره) اما پاسخی نمی‌شنود، زیرا زنده بودن را (زندگی را، ساختن را، از کلیشه گسستن و به تجربه‌های تازه دل سپردن را) نمی‌خواهد و به همان «آشیانه» امن پرنده‌ای برگشته است که «مردنی است». نمی‌داند اصالت با پرواز است، نه با پرنده؛ پرنده بی‌پریدن دیگر زنده نیست. او زنده بودن را نمی‌خواهد، «او زنده نیست، او هیچ‌وقت زنده نبوده‌ست».

## پیوست

۱. نسخ‌های مردانگی در اشعار دفتر اسیر				
مضامین دیگر	محبوب	زندانبان - همسر	رهگذر. بی‌وفا	
	*			۱. شب و هوس
	*			۲. شعله رمیده
*				۳. رمیده
	*			۴. خاطرات
	*			۵. رؤیا
	*			۶. هرجایی
	*	*		۷. اسیر
	*			۸. بوسه
			*	۹. نا آشنا
			*	۱۰. حسرت
	*			۱۱. یادی از گذشته
*				۱۲. پاییز
	*			۱۳. وداع
			*	۱۴. افسانه تلخ
	*			۱۵. گریز و درد
				۱۶. انتقام
*				۱۷. دیو شب
		*		۱۸. عصیان
			*	۱۹. شراب و خون
	*			۲۰. دیدار تلخ
			*	۲۱. گم‌گشته

			*	۲۲. زیادرفته
	*			۲۳. ناشناس
			*	۲۴. چشم به راه
	*			۲۵. آینه شکسته
	*			۲۶. دعوت
			*	۲۷. خسته
	*			۲۸. بازگشت
	*			۲۹. نقش پنهان
*				۳۰. بیمار
	*			۳۱. مهمان
		*		۳۲. راز من
*				۳۳. دختر و بهار
		*		۳۴. خانه متروک
	*			۳۵. یک شب
			*	۳۶. در برابر خدا
			*	۳۷. ای ستاره‌ها
		*		۳۸. حلقه
	*			۳۹. اندوه
	*			۴۰. صبر سنگ
	*			۴۱. از دوست داشتن
*				۴۲. خواب
	*			۴۳. صدایی در شب
	*			۴۴. دریایی

۲. نسخ‌های مردانگی در اشعار دفتر دیوار

مضامین دیگر	محبوب	زندانبان - همسر	رهگذر - بی‌وفا	
	*			۱. گناه
	*			۲. رؤیا
*	*			۳. نغمه درد
	*			۴. گمشده
*				۵. اندوه پرست
*				۶. قربانی
	*			۷. آرزو
*				۸. آب تنی
	*			۹. سپیده عشق
	*			۱۰. برگور لیلی



	*			۱۱. اعتراف
*	*			۱۲. یاد یک روز
	*			۱۳. موج
	*			۱۴. شوق
	*			۱۵. اندوه تنهایی
			*	۱۶. قصه‌ای در شب
*			*	۱۷. شکست نیاز
	*			۱۸. شکوفه اندوه
*				۱۹. پاسخ
*				۲۰. دیوار
	*			۲۱. ستیزه
			*	۲۲. قهر
		*		۲۳. تشنه
	*			۲۴. ترس
	*			۲۵. دنیای سایه‌ها

۳. سنخ‌های مردانگی در اشعار دفتر عصیان

مضامین دیگر	محبوب	زندانبان - همسر	رهگذر - بی‌وفا	
*				۱. بندگی
*				۲. خدایی
*				۳. عصیان خدا
*				۴. شعری برای تو
	*			۵. پوچ
*				۶. دیر
	*			۷. صدا
	*			۸. بلور رؤیا
	*			۹. ظلمت
	*			۱۰. گره
*				۱۱. بازگشت
			*	۱۲. از راهی دور
			*	۱۳. رهگذر
	*			۱۴. سرود زیبایی
	*			۱۵. جنون
	*			۱۶. بعدها
*				۱۷. زندگی

۴. سنخ‌های مردانگی در اشعار دفتر تولدی دیگر

مضامین دیگر	محبوب	زندانبان - همسر	رهگذر - بی‌وفا	
*				۱. آن روزها
	*			۲. گذران
	*			۳. آفتاب می‌شود
*				۴. روی خاک
	*			۵. شعر سفر
	*			۶. باد ما را خواهد برد
			*	۷. غزل
*				۸. در آب‌های سبز تابستان
	*			۹. میان تاریکی
*				۱۰. بر او ببخشایید
*				۱۱. دریافت
	*			۱۲. وصل
	*			۱۳. عاشقانه
*				۱۴. پرسش
	*			۱۵. دیوارهای مرز
*				۱۶. جمعه
*				۱۷. عروسک کوکی
*				۱۸. تنهایی ماه
	*			۱۹. معشوق من
	*			۲۰. در خیابان‌های سرد شب
*				۲۱. در غروبی ابدی
*				۲۲. مرداب
*				۲۳. آیه‌های زمینی
*				۲۴. هدیه
*				۲۵. دیدار در شب
*				۲۶. وهم سبز
	*			۲۷. فتح باغ
	*			۲۸. جفت
*				۲۹. به علی گفت مادرش روزی
*				۳۰. پرنده فقط یک پرنده بود
*				۳۱. ای مرز پرگهر
*				۳۲. به آفتاب...
	*			۳۳. من از تو می‌مردم
	*			۳۴. تولدی دیگر



## مردانه شدن سرزمین مادری

نویسنده: واندانا شیوا

مترجم: فاطمه ترابے

از سال ۱۹۹۲، یعنی کمتر از نیم قرن پیش به این سو، ما مردم جنوب آسیا ناچار بوده ایم به سه معنا و ساختار «سرزمین مادری» خو بگیریم و صفت زنانه که نماد سرزمین و مردمش بود کم کم از بین رفته است.

«سرزمین مادری، هندوستان» در دوران استعمار نماد و الهام بخش مبارزه در راه استقلال از استعمار بریتانیا و مقوله ای استعمارزدا بود.

طی چهار دهه از سال ۱۹۴۷ تا پایان دهه ۱۹۸۰ که «توسعه» هدف اصلی دولت مملت بود، استعاره «سرزمین مادری» از گفتمان تشکیل ملت رخت برپست. دولت همچون والدی پدرسالار<sup>۱</sup> بر زیست مردم تسلط دارد و همزمان می کوشد با حفاظت از اقتصاد ملی و منابع طبیعی در برابر غارتگری جهان نیازهای اولیه را تأمین کند.

در دهه ۱۹۹۰ تحولی اساسی در نقش دولت پدید آمد. در عرصه اقتصاد، آبردولتی حاکم است که شرکت های بزرگ فراملی<sup>۲</sup> و مؤسسات برتون وودز، نظیر بانک جهانی، صندوق بین المللی پول<sup>۳</sup> و موافقت نامه عمومی تعرفه و تجارت<sup>۴</sup>، اداره اش می کنند.

1. parens patriae
2. Transnational Corporation (TNC)
3. International Monetary Fund (IMF)
4. General Agreement on Tariffs and Trade (GATT)

آزادسازی از طریق شروط صندوق جهانی پول و «طرح تعدیل ساختاری» بانک جهانی با هم‌دستی «تجارت آزاد» بین شرکت‌های بزرگ فراملی طبق موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت در جریان است. باین حال دقیقاً هم‌زمان با از بین رفتن دولت به‌مثابه والدی پدرسالار اما حمایتگر برای شهروندان هندی در بازار جهانی، «مادر هندوستان» با نام بهارات ماتا در گفتمان بنیادگرایانه سر برآورد، اما نه به‌مثابه منشأ شکتی<sup>۵</sup> (قدرت)، بلکه به‌مثابه میدان نبردی برای درگیری‌های جمعی و قومی.

فرایند متناقض مردانه شدن سرزمین مادری این‌گونه بود که درست هم‌زمان با ناپدید شدن مرزهای خارجی، حدود مرزهای تازه داخلی ایجاد می‌شود. ظاهراً با افزایش یکپارچگی جهانی، تجزیه ملی هم بیشتر می‌شود. هرچه مراکز حکومتی از زندگی مردم بیشتر حذف شود، در جاهایی که قبلاً تکرر بیشتر بود مرزبندی‌ها و جداسازی‌های بیشتری پدید می‌آید. از بین رفتن فواصل جهانی موجب می‌شود بین کسانی که پیش‌تر در یک خانه، خیابان، روستا، شهر و کشور زندگی می‌کردند بی‌سروصدا فواصل محلی پُرنشدنی پدید آید. رشد بازارهایی که به‌ناچار شمار روزافزونی از مردم را از امرارمعاش محروم می‌کنند فضای مطلوبی برای اذهان جنگ‌طلب مهیا می‌کند، اذهانی که در پس‌زمینه‌ای از سلب آزادی با استفاده از اسلحه و بمب به‌دنبال آزادی‌اند.

کشور به‌مثابه سرزمین مادری جای خود را به دولت‌ملتی مردانه داده است که تنها کارکردش خدمت به شرکت‌های بزرگ فراملی از یک سو و ملی‌گرایی جنگ‌طلب از سوی دیگر است. دولت در خدمت بازار و ملی‌گرایی در خدمت بنیادگرایی دست در دست هم کمر به نابودی زنانگی نمادین مادر هندوستان می‌بندند، یعنی چیزی که الهام‌بخش و برانگیزنده مبارزه ما در راه آزادی طی نیمه اول قرن بیستم بود.

## جهانی شدن و پدیدار شدن ملی‌گرایی

یکی از تناقضات فراگیر دوران ما پدیداری هم‌زمان ملی‌گرایی‌های متعصبانه و اقتصاد جهانی است. ظاهراً قرار است «زمین بازی برابر» موجب برابری همه فرهنگ‌ها و تفاوت‌ها شود. اما هرچه این «برابر کردن» خشن‌تر باشد، ابراز هویت فرهنگی و قومی به‌مثابه بنیان ملی‌گرایی نیز با خشونت بیشتری همراه است. تنها تعریف جهانی شدن از دیدگاه پدرسالاری سرمایه‌دارانه این است که سرمایه در دسترس جهانی قرار گیرد تا منابع و بازارهای جهان را قبضه کند. ابزارهای رسیدن به آزادی سرمایه هم‌زمان ابزارهای سلب آزادی از جوامع محلی است.

تشکیل دولت‌ملت در جنوب آسیا در دوران استقلال عزیمت از الگوی قبلی وجود ملت‌ها در یک کشور بود، کشوری که آن را سرزمین مادری می‌دانستند. زندگی روزمره به‌صورت محلی تعریف و مدیریت می‌شد. اما پس از استقلال، مادر حمایتگر جای خود را به پدری خودکامه اما حمایتگر داد. دولت دو نقش داشت؛ اولاً تأمین خدمات و برطرف کردن نیازهایی که استعمار نابود کرده بود یا خود دولت از اقتصاد مردم حذف کرده بود؛ ثانیاً حفاظت از شهروندان در برابر سلطه منافع خارجی. حال پس از چهل سال دریافت کمک‌های بین‌المللی و توسعه، تجارت آزاد جهانی دلیل وجودی دولت شده است. نقش دولت وارونه شده است: تأمین منابع طبیعی، خدمات، امتیازات و زیرساخت‌های اساسی و ضروری برای شرکت‌های بزرگ فراملی، حفاظت از امتیازهای ثبت‌شده این شرکت‌ها و حفاظت

از آن‌ها در برابر نیاز مردم به حقوق کار، سلامت، محیط‌زیست و حقوق بشر. این شامل ترک خدمت‌رسانی به شهروندان، تحمیل ریاضت به آنان و استفادهٔ پرخاش‌جویانه‌تر از تشکیلاتِ اعمالِ قوانین و نظم دولتی برای حفاظت از منافع شرکت‌های بزرگ فراملی می‌شود. می‌توان گفت از دولت جز نیروی اعمال قانون و نظم چیزی باقی نمانده است. دولت دیگر نقش حامی منافع مردم و در ادامهٔ آن منافع ملی را ندارد. حالا دولت به جای قانون‌گذاری برای شرکت‌های فراملی، به حامی این شرکت‌ها بدل شده است. مناقشات اخیر در هند در زمینهٔ حفاظت از امتیازات ثبت‌شده به خوبی نشان‌دهندهٔ این وارونه شدن نقش دولت است. هدف از وضع قانون ثبت امتیازات هند مصوب سال ۱۹۷۰ عمدتاً حفاظت از منافع عمومی بوده است. اما ایالات متحده طبق بند ویژهٔ ۳۰۱ قانون تجارت خودش از هند خواست نظام ثبت امتیازات ایالات متحده را بپذیرد، نظامی که هدفش حفظ منافع و انحصارهای شرکت‌های فراملی است. پس از آنکه ۲۵۰ نماینده مجلس با انتشار بیانیه‌ای<sup>۶</sup> خواستار برگزاری جلسه‌ای برای بحث دربارهٔ مسئلهٔ ثبت امتیازات و حقوق مالکیت معنوی شدند، وزیر تجارت که مشغول مذاکره با نماینده ایالات متحده در امور تجاری بود این مناقشهٔ عمومی را جزو منافع عامهٔ مردم خواند و گفت نیازی نیست با «منافع ملی مطرح‌شده» منطبق و یکی باشد. وقتی منافع عامهٔ مردم از منافع ملی جدا شود و منافع ملی هم به منافع بین‌المللی وابسته باشد، بحران حاکمیت و بحران دموکراسی پدید می‌آید.

نابودی تدریجی حاکمیت دولت در کنار وجود نیروهای خارجی به افزایش استفادهٔ ابزاری این نیروها از دولت منجر می‌شود و این ممکن است موجب از بین رفتن تدریجی حاکمیت شهروندان شود. شبه‌ملی‌گرایی بنیادگرایان بر مبنای هویت قومی و مذهبی کم‌کم پرکنندهٔ خلأ سیاسی ناشی از وارونه شدن دولت می‌شود.

پیدایش هندوتوا یا بنیادگرایی هندوئیستی در مقام نوعی ایدئولوژی ملی‌گرایانه نمونه‌ای از ایدئولوژی‌های سیاسی‌ای است که بر فرایندهای یکپارچه‌سازی جهانی و تجزیه‌شدگی ناشی از آن چشم بسته‌اند. بنیادگرایان متوجه ارتباط این زوال آزادی و خودمختاری با سرسپردگی دولت هند به سرمایه‌داری جهانی نیستند و روند نوظهور باز استعمارگری مسئله‌ای سیاسی قلمداد نمی‌شود. بنیادگرایی در مقام نوعی ایدئولوژی شبه‌ملی‌گرا به جای نگاه کردن به وضعیت حال و آینده، می‌کوشد گذشته را بر مبنای مقولات مردانه و جنگ‌طلبانه بازسازی کند. فرهنگ سیاسی شبه‌ملی‌گرایی هم آن نوع ملی‌گرایی لازم برای حفظ آزادی در دوران باز استعمارگری را ایجاد نمی‌کند و هم موجب خشونت و اختلافات داخلی می‌شود. ملی‌گرایی به جای آنکه طبق جهان‌بینی گاندی هویت ملی را بر مبنای عدم همکاری اقتصادی و سیاسی در بازارهای جهانی بازسازی کند، اساس کار خود را بر مشارکت کامل اقتصادی و سیاسی در بازار جهانی و همکاری نکردن با جوامع همسایه قرار می‌دهد. حمایت مالی از «دشمن» داخلی نیز دست در دست پیدایش‌گفتمان مردانگی و خشونت به پیش می‌رود.

چنان‌که پائولا بچتا<sup>۷</sup> نشان داده است، دو تن از رهبران معنوی مهم هندوستان، یعنی راماکریشنا و اورویندو، بر آن بودند که مادر در مقام نماد این کشور موظف است به همهٔ فرزندان با تمام تفاوت‌هایشان عشق بورزد؛ در واقع مادر منشأ انرژی و حفاظت است. درحالی‌که در هندوتوا «پسران پهلوان» بهارات ماتا باید از او محافظت کنند. رسیدن از مادر هندوستان به بهارات ماتا در واقع رسیدن از نماد زنانهٔ فعال به نماد زنانهٔ منفعل است، چون قدرت زنانهٔ کالی جای خود را به مردانگی مردان می‌دهد. پس مردانه شدن سرزمین مادری مستلزم حذف هرگونه ارتباط قدرت با زنانگی و تکثر است. حالا قدرت و نیرومندی با شکل‌هایی از هویت مردانهٔ جنگ‌طلبانه

6. National Working Group on Patents, Statement of Parliamentarians.

7. Bacchetta, Paola The construction of male and female in RSS Discourse/ mimeo.

تعریف می‌شود، درحالی‌که تکثرپذیری امری زنانه و نشانه ضعف دانسته می‌شود. بدین ترتیب تحت لوای ملی‌گرایی، سیاستی بر مبنای انحصار و خشونت ایجاد می‌شود. ملی‌گرایی برای مشروعیت‌بخشی به تفوق خود گذشته را بازسازی می‌کند. «ملی‌گرایی» در این قالب نه نوعی مقاومت در برابر سلطه فراملی و غربی شدن الگوهای تولید و مصرف و ارزش‌های فرهنگی، بلکه نوعی ایدئولوژی محلی برای تسهیل مالکیت جهانی است. این حرف مدام تکرار می‌شود که هندوتوا ایدئولوژی مدرن شدن هند است؛ اما با پیشروی آزادسازی و مدرن‌سازی می‌بینیم بنیان این دو بر گسستن تمام پیوندها با سرزمین مادری است. مردانه شدن سرزمین مادری به از بین رفتن سرزمین مادری در دل و ذهن مردم می‌انجامد.

## از تکثر تا دوگانگی

فرایند توسعه عملاً به روی گردانی از خاک به مثابه منشأ معنا و حیات و روی آوردن به دولت و منابع معنا و حیاتش منجر می‌شود. نابودی پیوندهای طبیعی با خاک باعث نابودی پیوندهای طبیعی درون جامعه نیز می‌شود. جوامع متکثر که مشغول همکاری با یکدیگر و همدستی با زمین‌اند به جوامعی تبدیل می‌شوند که با هم بر سر فتح زمین رقابت می‌کنند. فرایندهای همگن‌ساز توسعه تفاوت‌ها را کاملاً از بین نمی‌برد. این تفاوت‌ها نه در پس‌زمینه‌ای یکدست از تکثر، بلکه در پس‌زمینه تکه‌تکه‌ای از همگن‌سازی همچنان وجود دارند. تکثرهای مثبت جای خود را به دوگانگی‌های منفی می‌دهد که هر یک از آن‌ها با تک‌تک آن «دیگران» بر سر تصاحب منابع محدودی که منشأ قدرت اقتصادی و سیاسی‌اند در رقابت‌اند. طرح توسعه را منبع رشد و وفور می‌شناسند، اما باعث نابودی رشد و وفوری می‌شود که ریشه در همین خاک دارد و منابع دولت را جای آن می‌نشانند. نتیجه چیزی نخواهد بود جز کمبودهای تازه و مناقشات جدیدی بر سر منابع محدود ظاهر می‌شود.<sup>۸</sup> کمبود، برعکس فراوانی، خصیصه موقعیت‌هایی است که در آن‌ها هیچ چیزی تقدس ندارد و هر چیزی قیمتی دارد. معنا و هویت از خاک به دولت و از تاریخچه‌های متکثر به تاریخچه خطی رفتن از جوامع «سنتی» به «مدرن» (طبق مدل روستف<sup>۹</sup>) منتقل می‌شود و هم‌زمان تفاوت‌های قومی، مذهبی و منطقه‌ای باقیمانده به ناچار مهار و در «ملی‌گرایی متعصبانه» چپانده می‌شوند. جوامع ریشه‌کن شده به جای آنکه در معنویت خاک و زمین ریشه داشته باشند، می‌کوشند با نزاع بر سر حاکمیت تکه‌پاره و ملی‌گرایی متعصبانه دوباره در محیط پیرامون جای خود را پیدا کنند. تکثر ناگهان به دوگانه «داخلی» یا «خارجی» بودن، به تجربه طرد بدل می‌شود. تکثرناپذیری به بیماری تازه اجتماعی تبدیل می‌شود و جوامع را در برابر تجزیه و خشونت، زوال و نابودی آسیب‌پذیر می‌کند. تحمل نکردن مقولاتی همچون تکثر و تداوم تفاوت‌های فرهنگی در پس‌زمینه‌ای که دست‌پخت دولت همگن‌شده است جوامع را رودرروی یکدیگر قرار می‌دهد و طرح همگن‌ساز توسعه را به پیش می‌برد. تفاوت‌ها به جای آنکه بنیانی برای غنای تکثر باشند، پایه و اساس افتراق و ایدئولوژی تجزیه‌طلبی می‌شوند.

در جنوب آسیا «موفق»‌ترین نمونه‌های رشد و توسعه اقتصادی (پنجاب و سریلانکا) در کمتر از دو دهه محل خشونت و جنگ داخلی شده‌اند.<sup>۱۰</sup> مهندسی کردن جوامع با تکثر فرهنگی به منظور جا دادنشان در قالب‌های توسعه موجب از بین رفتن هویت جمعی طبیعی این جوامع شده است و با این هویت‌های خدشه‌دار، تقلبی و ازهم‌گسیخته می‌کوشند بر سر تصاحب جایی در تنها فضای اجتماعی باقی مانده رقابت کنند، فضایی که دولت مدرن آن را تعریف و تبیین می‌کند.

8. Shiva, V. Violence of the Green Revolution. Zed Books, London.

9. Rostow, W. E. The Stages of Economic Growth, Cambridge University Press, Cambridge, 1979, p. 4.

10. Pressing Against the Boundaries, Report of the Workshop on Feminist Theory in South Asia, Bangalore, 1990.

بعید نیست افزایش امروزی مناقشات قومی، مذهبی و منطقه‌ای در کشورهای جهان سوم با جدا کردن مردم از زیست بوم و فرهنگشان، محروم کردنشان از هویتی مثبت و القای حس منفی به خودشان در نسبت با مردمان «دیگر» ارتباطی داشته باشد. پنجاب، سرمشق معجزه «انقلاب سبز» که تا همین اواخر در میان مناطق کشاورزی جهان بیشترین سرعت رشد را داشت، امروز مهد خشونت و درگیری است.<sup>۱۱</sup> برآوردهای رسمی نشان می‌دهد در ده سال گذشته دست کم ده هزار نفر در پنجاب جان باخته‌اند.<sup>۱۲</sup> در سال ۱۹۸۶، ۵۹۸ نفر در مناقشات خشونت بار کشته شدند. در سال ۱۹۸۷ این تعداد ۱۵۴۴ نفر بود و در سال ۱۹۸۸ به ۳۰۰۰ نفر افزایش یافته بود. در سال ۱۹۹۲ همچنان اثری از صلح نبود. پنجاب پیشرفته‌ترین نمونه تحول‌زایی در عرصه فناوری با از هم گسستن پیوندهای خاک و جامعه است. راهبرد «انقلاب سبز» موجب ادغام شدن کشاورزان در بازارهای جهانی کود، آفت کش و بذر شد و پیوندهای طبیعی آنان را با خاک و جوامع خودشان قطع کرد. یکی از پیامدهای این امر پیدایش اختلال شدید در وضعیت خاک بود که در نتیجه آن بیابان‌های غرقاب یا شور، بیماری‌ها و زمین‌های تک‌کشتی آفت‌زده پدید آمد.<sup>۱۳</sup> پیامد دیگرش پیدایش خشونت در جامعه به‌ویژه با زنان و کودکان بود. تجاری شدن در پیوند با گسست فرهنگی انواع تازه‌ای از اعتیاد، سوءاستفاده و پرخاشگری به وجود آورد.

تجدید حیات مذهبی سیک‌ها در اوایل دهه ۱۹۸۰ نشانه‌ای از هویت‌جویی در خلأ فرهنگی و اخلاقی بود، خلأی که نتیجه نابودی تمام ارزش‌ها بود، جز هرآنچه در خدمت بازار بود. زنان فعال‌ترین اعضای این جنبش بودند. جنبش کشاورزان نیز به موازات آن پیش می‌رفت، که اتفاقاً بیشترشان سیک‌های معترض به سیاست‌های کشاورزی مرکزگرایانه و تمرکززای دولت بودند، سیاست‌هایی که پس از دوره کوتاهی زندگی در رفاه موجب ناامیدی کشاورزان پنجابی شد. اما مبارزات سیک‌ها که هم کشاورز بودند هم گروهی مذهبی به سرعت به مبارزات جمعی و مسلحانه بدل شد. ازسوی دیگر در ژوئن ۱۹۸۴ مردم پنجاب قربانی آدم‌کشی حکومتی شدند که نمونه‌اش حمله به مقدس‌ترین معبد سیک‌ها، معبد طلایی، در عملیاتی نظامی به نام ستاره آبی با هدف حمله به افراط‌گرایان پنهان‌شده در معبد بود. حکومت در این عملیات چهارصد زائر بی‌گناه را کشت و به معبد خسارات سنگینی وارد کرد.<sup>۱۴</sup> ازسوی دیگر این افراد قربانی آدم‌کشی جوانان سیک شدند که به سبب مرکزکشی‌های تنگ‌نظرانه سیاسی حکومت درباره مفهوم هویت سیک، حس محرومیت از عدالت داشتند. پنجاب، سرزمینی با پنج رودخانه، فراموش شد و نامش به «خالستان» تغییر کرد. به جای خاک، حکومت سمبل حیات اجتماعی شد. این‌چنین مناقشات برای رقابت دولتی و قدرت دولتی به قلمرویی اشتراکی منتقل شد و از مراحل ابتدایی تنش‌های بین جامعه کشاورزان ناامید، ناراضی و ازهم‌پاشیده و دولت تمرکزگرا گذشت، دولتی که مهار سیاست‌ها، اعتبارات، مسائل مالی و ورودی‌های عرصه کشاورزی و قیمت‌های اقلام کشاورزی را در دست دارد. این مناقشات از مرحله بازتخمین آثار اجتماعی و اقتصادی «انقلاب سبز» نیز گذشت. «انقلاب سبز» قرار بود راهبردی برای رسیدن به صلح و فراوانی باشد. امروز در پنجاب صلح برقرار نیست. صلح با خاک پنجاب هم برقرار نیست و بدون این صلح، فراوانی پایدار ممکن نیست.

سریلانکا هم یکی دیگر از معجزات توسعه در دهه ۱۹۷۰ بود که نامش را «سنگاپور جنوب آسیا» گذاشته بودند، اما به «لبنان جنوب آسیا» تبدیل شده است. برای باز کردن درهای سریلانکا به روی بازارهای جهانی و طرح‌های غول‌آسای توسعه، مانند طرح آبیاری برقابی ماهاولی گانگا، مناطق آزاد تجاری تأسیس شد<sup>۱۵</sup> و این مناطق قرار بود سریلانکا را یک شبه از جامعه خرده‌کشاورزی به قدرت اقتصادی تبدیل کند. آزادسازی صادرات با برهم زدن نظم اقتصادی موجب وقوع یک مرحله نابودی شد. طرح‌های توسعه

11. Shiva, V. op. cit. 1991.

12. Frontline; 8th Anniversary of Operation Bluestar, 1 July, 1992. 4.

13. Shiva, V. op cit.

14. Singh, Pahvant and Malik, Harji, 'Punjab: The Fatal Miscalculation', Patwant Singh, New Delhi, 1985.

۱۵. حزب ملی متحد (UNP) در سال ۱۹۷۷ در سریلانکا به قدرت رسید و پروژه ماهاولی در استراتژی آن‌ها مرکزیت داشت. این پروژه شامل ساخت پنج سد بر روی طولانی‌ترین رودخانه سریلانکا و غنی‌ترین دره کشاورزی با هزینه ۱٫۲۵ میلیارد دلار بود.



تأثیر مستقیم تری در نابودی‌ها گذاشت. اجرای طرح ماهاولی به تنهایی مستلزم جابه‌جایی شش میلیون نفر، معادل یک‌شانزدهم جمعیت کشور، بود.<sup>۱۶</sup> این طرح علاوه بر اختلال وسیع زیست‌بومی، باعث شد تعادل بین گروه‌های قومی و جنسیتی از نو به هم بخورد و زنان را از حقی که از دیرباز از زمین داشتند محروم کرد. در پی اجرای این طرح، خرده‌کشاورزان آواره در بخش‌هایی از استان‌های «شمال مرکزی» و «شرقی» ساکن شدند. این سیاست اسکان به تحولی اساسی در الگوی جمعیت‌شناختی به خصوص در استان‌های شرقی و در نتیجه تغییر ترکیب قومی و دامن زدن به درگیری‌های قومیتی منجر شد.<sup>۱۷</sup> اقتصاد «آزاد» هزینه‌های تازه‌ای به امنیت اقتصاد و زیست‌بوم محلی تحمیل کرد و باعث چندپارگی و فساد در بافت اجتماعی شد. با از دست رفتن پیوندهای عمیق با خاک و نابودی ساختارهای اجتماعی، ناامنی‌ها و کمبودهای جدیدی سر برآورد، میدان‌های رقابتی تازه‌ای بین جوامع شکل گرفت و رقابتی به تقلید از قدرت نظامی دولت‌ملت در گرفت. خشونت‌ورزی نظم اجتماعی جدید در سریلانکا است. طی سال ۱۹۸۹ سی هزار نفر کشته شدند و کشتار بی‌وقفه ادامه دارد.

یکی از دوستانم، راجینی تیراناگاما، مدرس دانشکده پزشکی جفنا، از قربانیان تازه خشونت در سریلانکا بود. اوایل سال ۱۹۸۹ ده روز را با همدیگر در یکی از گفت‌وگوهای جمعی فمینیست‌های جنوب آسیا سر کردیم. راجینی در آن جمع بارها مسئله خشونت و رواج کشتار و مرگ را مطرح کرد و از ما خواست روش‌هایی فمینیستی برای گرامی‌داشت دوباره زندگی و پایان دادن به رواج مرگ پیدا کنیم. راجینی درست نه روز پیش از تیر خوردن از «وحشیگری و نابودی تدریجی عظیمی» نوشته بود «که دولت‌های مسلح به بار آورده‌اند، دولت‌هایی که با شعارهای متعصبانه ملی‌گرایانه جوامع را سراسر به وضعیت نظامی درآورده‌اند و بر کشتارهای وسیع صحنه می‌گذارند» و از زنان خواسته بود آشکارا خواهان حیات شوند و درخواست ممنوعیت اسلحه را مطرح کنند.

با این حال شمار روزافزونی از زنان جوان سریلانکایی به تقلید از مردان در جست‌وجوی آزادی به روش‌های نظامی و خشونت‌بار به اسلحه پناه برده‌اند، اما آزادی‌گریزان‌تر می‌شود.

در ماه می سال ۱۹۹۱ زن جوانی که ظاهراً عضو گروه بیره‌های تامیل بود با بمب بستن به خود راجیو گاندی، نخست‌وزیر هندوستان، را ترور کرد. چند سال پیش از آن ایندرا گاندی مادر راجیو در ماجرای پنجاب ترور شده بود. سرزمین پر از صلح و صفای بودا و گاندی به همین سرعت و در کمتر از یک دهه آلوده نظامی‌گری و تکثرناپذیری شده است.

16. Alexis, L. 'Sri Lanka's Mahaweli Ganga Project: The Damnation of Paradise' in E. Goldsmith and N. Hildyard (eds.) The Social and Environmental Effects of Large Dams, Vol. , Wadebridge Ecological Centre, U.K., 1984, p. 276.t.

17. Personal communication, Lalanath de Silva.





## همه رنگ های خون، عرق و اشک

بی تی اس و آنچه از مردانگی جایگزین جهانی می شود

نویسنده: شیما وزوایی ( پژوهشگر ارتباطات )

بی شک «مردانگی» در تصویر جهانی شده و پرمخاطب گروه های موسیقی کره جنوبی «متفاوت» است. در این تصویر پسرانی سخت کوش، صادق، فروتن، رفیق (به جای رقیب) و دارای قدرت پذیرش هویت و دوست داشتن خود می بینیم که پیام متفاوتی از امید، آسیب پذیری و پیشرفت را به مخاطبان خود منتقل می کنند. این شکل از مردانگی جایگزین<sup>۱</sup> را محققان «مردانگی رهایی بخش»<sup>۲</sup> نیز نامیده اند. اما چنین تصویری از مردانگی تا چه حد می تواند به برابرتر شدن مناسبات جنسیتی در جامعه مخاطب کمک کند؟ به عبارت بهتر، مردانگی نرم و دوست داشتنی ستاره های رنگارنگ کره ای با پیام «تسلی و امید»، که بعد از مقاله بلند مجله تایم در سال ۲۰۲۰ «انقلاب بی تی اس»<sup>۳</sup> نامیده شد،<sup>۴</sup> تا چه اندازه می تواند مقابل مردانگی مسلط در جامعه محافظه کار و سلسله مراتبی کشور کره و فراتر از آن (مثلاً در ایران) بایستد و از قاب تلویزیون و استوری های<sup>۵</sup> اینستاگرام به اشتراک گذاشته شده در گوشی های هوشمند بیرون بزند؟ این جستار تأملی در این پرسش است.

1. Alternative masculinity
2. emancipatory masculinity
3. BTS Revolution
4. <https://time.com/entertainer-of-the-year-2020-bts/>
5. stories

## روایت اول: «خون، عرق و اشک»، یا نزدیک شدن به مردانی متفاوت

جامعه‌شناسان و متخصصان علوم انسانی در ایران به «آسیب‌شناسی» کردن بسیار علاقه‌مندند. در واقع هر پدیده فراگیری را که غریب و نامتعارف ببینند یا ناآگاهانه با آثار مشاهده‌پذیر آن روبه‌رو می‌شوند حتماً آن پدیده را آسیب اجتماعی تلقی می‌کنند و به دنبال کشف علل پشت آن می‌گردند. اگر اجتماع با آن پدیده جوانان و به خصوص نوجوانان درگیر باشد، وضعیت حادثه هم می‌شود. نوجوانان سوژه‌های منفعل و عاملیت‌زدوده‌ای دیده می‌شوند که ناآگاهانه فریب آن پدیده و ظاهرش را خورده‌اند و در بهترین حالت باید به آن‌ها «کمک» کنیم تا از خواب غفلت بیدار شوند.

محتوای اصلی مقالات نوشته‌شده و نشست‌های برگزارشده درباره «کی‌پاپ» (موسیقی پاپ گره‌ای) در ایران هم از این روند جدا نیست. کارشناسان، که اغلب هم مرد هستند، از گروه بی‌تی‌اس که شاید شاخص‌ترین چهره جهانی شده کی‌پاپ است شروع می‌کنند و موضوع مرکزی نقدهای خود را مسئله جنسیت و مردانگی قرار می‌دهند. از کم‌رنگ شدن تفاوت بین جنسیت‌ها می‌نویسند، از موهای صورتی و آبی، از «پروژه مرموز پسران دخترنما»، و اگر هم بخواهند «همدلانه» و انتقادی نگاه کنند، از «مردانگی زنانه» می‌نویسند یا از قدرت نرم و صنعت ستاره‌سازی در گره می‌گویند و به دنبال کشف دلایل اقبال نوجوانان ایرانی به این سبک «متفاوت» از ستاره‌های محبوب موسیقی هستند.<sup>۶</sup>

### تصویری از موزیک ویدئوی «خون، عرق، اشک»، گروه بی‌تی‌اس



۶. برای نمونه ر.ک:

<https://www.mehrnews.com/news/6341374/%D9%87%D9%85%D8%AF%D9%84%DB%8C-%D9%BE%DB%8C%D8%B4-%D8%A7%D8%B2-%D9%82%D8%B6%D8%A7%D9%88%D8%AA-%DA%A9%DB%8C-%D9%BE%D8%A7%D9%BE-%D8%AF%DB%8C%D8%AF%DA%AF%D8%A7%D9%87-%D8%B4%D9%85%D8%A7-%D8%B1%D8%A7-%D9%86%D8%B3%D8%A8%D8%AA-%D8%A8%D9%87-%D9%86%D9%88%D8%AC%D9%88%D8%A7%D9%86%D8%A7-%D9%86-%D8%AA%D8%BA%DB%8C%DB%8C%D8%B1>

<https://www.mashregnews.ir/news/1194081/%DA%A9%DB%8C-%D9%BE%D8%A7%D9%BE-%D9%88-%D9%85%D9%88%D8%AC-%D8%AC%D9%87%D8%A7%D9%86%DB%8C-%D9%85%D8%AE%D9%86%D8%AB-%D9%87%D8%A7>

<https://tarjomaan.com/%D9%81%D8%A7%D9%86%D8%AA%D8%B2%DB%8C%D9%87%D8%A7%D9%8A%DB%8C-%D8%A8%D8%B1%D8%A7%DB%8C-%D9%81%D8%B8/1%D9%88%D8%B4-%D9%85%D8%B1%D8%AF%D8%A7%D9%86%DA%AF%DB%8C-%D8%B2%D9%86%D8%A7%D9%86%D9%87>

<https://fa.shafaqna.com/news/1446903>

انتقادی باید از هرگونه مواجهه آگزوتیک با آن سوژه و انسان ها و اجتماعات اطرافش دوری کنم، با آن ها اتصال برقرار کنم و حتی به آن ها علاقه مند شوم و درواقع باید به «تفاوت» ها نزدیک شوم و آن ها را زندگی کنم. ازطرف دیگر، برای آن بخشی از من که دوران نوجوانی اش به دنبال کردن گروه های پسران مانند «بک استریت بویز»<sup>۷</sup> و «ان سینک»<sup>۸</sup> گذشته، خواهر بزرگش طرفدار دوآتیشه «جکسون.۵» و مادرش هم در نوجوانی طرفدار پروپاقرص «بیلتنز» بوده است آن قدرها دشوار نبود که بفهمم مردانگی در ۷ ستاره گروه «بی تی اس» غیرسمی تر، بی خطرتر و بسیار کمتر مرعوب کننده زنان است. در ترانه های آن ها نه مثل بک استریت زنان قرار بود «میل من که اون طوری می خوامش»<sup>۹</sup> باشند، نه در کلیپ هایشان قرار بود از دست بازیچه زنان شدن فرار کنند،<sup>۱۰</sup> نه مثل مایکل جکسون دست به آلت به دنبال زنی در خیابان بیفتند،<sup>۱۱</sup> و نه مثل بیتل ها روشن فکرانه بخوانند و احساسات را به زنان تحمیل کنند که «تومی گی بسه، من می گم بریم بریم»<sup>۱۲</sup>. در عوض، در ترانه «خون، عرق، اشک»<sup>۱۳</sup> - که بی تی اس گوش کردن را با آن شروع کردم - پسران نوجوانی از درگیری عاطفی با بلوغ و اضطراب هایش می خواندند و از تلاش خستگی ناپذیر برای پذیرفته شدن و مقاومت کردن می گفتند. درواقع زنان جوان، که مخاطبان اصلی گروه بی تی اس هستند، حداقل در موسیقی و تصویر آن ها چندان به دنبال رابطه سکشوال<sup>۱۴</sup> بین زن/ مرد و عشق بین دو جنس نیستند. گیونگ کیم<sup>۱۵</sup>، استاد ارتباطات دانشگاه پنسیلوانیا، می گوید طرفداران بی تی اس گفتمان هژمونیک «طرفداران مؤنث» در گروه های هواداری را به چالش می کشند (Kim 2021)؛ طرفدارانی که قدرت و آزادی پیدا می کنند که با نوعی کنش اتصالی<sup>۱۶</sup> با یکدیگر و حتی با خود ستاره ها ارتباط مستقیم پیدا کنند و پیام های موسیقی آن ها را به اشکالی متفاوت تعبیر کنند یا از آن ها در کمپین های اجتماعی مختلف مانند «خودت را دوست داشته باش» (کمپین سازمان ملل که ستاره های بی تی اس سفیرانش بودند) یا «جان سیاهان مهم است» استفاده کنند. شاید این آزادی و قدرت که دختران نوجوان طرفدار بی تی اس به دست می آورند از همان تصویر غیرتهدیدآمیز مردانگی در اعضای گروه بی تی اس و دیگر ستارگان کی پاپ نشئت می گیرد. ماری آینسلی<sup>۱۷</sup> در مقاله «مردانگی نرم گره ای» (Ainslie 2017) بی تی اس را موفق ترین نمونه برای «مردانگی دوست دار بازن» می داند. این مدل از مردانگی آن قدر نرم و سازگار است که نه تنها به زنان جوان، بلکه به مردان جوان به ویژه در گروه های به حاشیه رفته نژادی و جنسیتی اجازه می دهد بتوانند با هویت خودشان کنار بیایند، خود را ابراز کنند و مانند ستاره های بی تی اس از اضطراب اجتماعی و نابرابری نترسند و آن را مانعی برای پیشرفت فردی خود نبینند. اما شاید این پیشرفت فردی، تلاش و فروتنی در بهبود خود به قول گیونگ کیم گدهای اخلاقی نولیبرالیسم اند. بنابراین نمی توان بی تی اس را از صنعتی که آن را می سازد و گسترش می دهد جدا کرد.

تهدیدآمیز نبودن و تسلی بخش بودن مردانگی اعضای بی تی اس نقطه اتصال اولیه من به آن ها و ادامه دادن به عمیق تر شدن در صنعت کی پاپ بود. در سطح فردی و فرهنگ عامه سمی، نزدیک شدن به ستاره های جذاب، نامسموم و فروتن بی تی اس حتماً تسلی بخش من بوده است. اما آیا در سطح اجتماعی و سیاسی این مردانگی می تواند با همه نرمی خود آن قدر خطرناک باشد که نظام جنسیتی و فرهنگی نابرابر را هم به چالش بکشد؟

7. BSB  
8. NSYNC

۹. اشاره به ترانه I Want It That Way  
۱۰. اشاره به کلیپ BYE BYE BYE  
۱۱. اشاره به ترانه Hello Goodbye  
۱۲. اشاره به ترانه Hello Goodbye

13. Blood, Sweat, & Tears  
14. sexual  
15. Gooyong Kim  
16. Connective action  
17. Mary Ainslie

در واقع بی‌تی‌اس را آن قدر دنبال کردم که بدانم داداش بزرگ‌های گروه «هیونگ»<sup>۱۸</sup> و داداش کوچک‌های «مک‌نه»<sup>۱۹</sup> هستند و حمایت و احترامشان به یکدیگر جالب است، اما همین سلسله‌مراتب سنی به بازتولید گفتمان «ارزش‌های آسیایی»<sup>۲۰</sup> که سال‌ها در جوامع آسیایی نقد شده است می‌انجامد. آن قدر دنبالشان کردم که بدانم «جیمین»<sup>۲۱</sup> سخت‌کوش‌ترین عضو گروه است و روزی چهار ساعت بیشتر نمی‌خوابد، اما کارآموزان شرکت‌های سرگرمی آن قدر شرایط و ساعات کاری سختی برای آیدل‌ها می‌گذارند که اتحادیه‌های کارگری به دنبال کاهش ساعت کار آن‌ها و بهره‌مندی از برخی قوانین حداقلی کار در قراردادهای سخت آن‌ها هستند. و آن قدر که بدانم اعضای گروه هم «برابر با دیگر اعضای جامعه» به سربازی اجباری رفتند و در آنجا هم سعی کردند فضایی برای زندگی و دوستی و رقصیدن و آهنگ خواندن با هم‌زمانشان بسازند. خوب است، اما پروپاگاندايي که تصویر ارتش‌گِره را، به‌عنوان یکی از سربازی‌های اجباری سخت‌گیر و طولانی در جهان با بیشترین آمار خودکشی میان مردان جوان، بازسازی کرد تلاش‌های مدنی برای بهتر کردن شرایط سربازی در این کشور و فراتر از آن را به عقب می‌راند.

و بالاخره گروه جهانی طرف‌داران آن‌ها یا «آرمی»<sup>۲۲</sup> چقدر به یک ارتش جهانی و یکپارچه نزدیک است و تکثر و تفاوت آرمی‌ها در مناطق مختلف جهان چقدر اهمیت دارد؟

## روایت دوم: «پسر با عشق»، یا فاصله گرفتن آگاهانه از عاشق‌پیشگی مردانه

قصه آنچه به‌عنوان پاپ‌گِره‌ای و کالاهای فرهنگی و جهانی‌شده آن می‌شناسیم قصه امروز نیست و از حدود سال ۲۰۲۰ که بی‌تی‌اس، سریال بازی مرکب و فیلم سینمایی انگل به پدیده‌های جهانی تبدیل شدند هم آغاز نشده است. آنچه به نام «موج گِره» می‌شناسیم از دهه ۹۰ میلادی رو به اوج بود و کم‌کم توانست از فرهنگ پاپ ژاپنی جلو بزند و برخلاف پاپ ژاپنی - که حوزه اصلی رقابتش آسیای شرقی بود - اروپا، آمریکای شمالی و جنوبی، خاورمیانه و دیگر مناطق را در بر بگیرد و به پدیده‌ای جهانی تبدیل شود که از سال ۲۰۱۹ به بعد یکی‌یکی رکوردهای فروش و جذب مخاطب را بشکند و در دنیای واقعی و در سطح صنعتی فرهنگی رقابت کند و حتی قیمت غذا و لباس‌ها و دیگر محصولات کشور گِره را در بازارهای جهانی به شکل معناداری افزایش دهد.

اما کی پاپ و موسیقی گِره هم درست مانند دیگر جریان‌های فرهنگی تحولات سریع و زیادی داشته‌اند و خود را با جوامع مخاطب متکثرشان وفق داده‌اند. کی پاپ و گروه‌های آن را در دهه ۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ که دنبال کنید بیشتر به پاپ ژاپنی نزدیک است، الهام‌گیری بسیار بیشتری از موسیقی سیاه‌پوستان آمریکا (البته با تلفیق در موسیقی شرقی و استفاده از زبان و المان‌های گِره‌ای) و سبک آر‌اند‌بی<sup>۲۳</sup> دارد و حتی لباس‌های ستاره‌ها بیشتر مشکی و از جنس چرم هستند. ژست‌ها و استایل‌ها خشن‌تر و جدی‌تر بود و خبری از ابرهای رنگارنگ و آرایش‌های کودکانه نیست. این تحول را در موسیقی بی‌تی‌اس و دوره‌های مختلف آن، از رپ و آر‌اند‌بی در اوایل شکل‌گیری آن‌ها، تا اوج دوران جهانی شدن در دوران همه‌گیری کرونا و ترانه‌هایی مانند «پسر با عشق»<sup>۲۴</sup>، «گِره» و «اجازه برای رقصیدن» و بعد از آن در دوران پروژه‌های فردی و انتخاب سبک‌های متفاوت جَز و کلاسیک و... می‌توان دید. اما اینجا تنها تفاوت زمانی مهم نیست، بلکه باید تفاوت منطقه‌ای به‌مثابه استراتژی بازاریابی گلوکال<sup>۲۵</sup> (جهانی-محلی) را هم در نظر گرفت. در واقع هم تصویر بی‌تی‌اس و هم آنچه از مردانگی جایگزین در فضا زمان‌های متفاوت نشان داده شده متفاوت بوده است.

18. Hyung

19. Maknae

20. Asian Value

21. Jimin

22. Army

23. R&B (rhythm and blues)

24. Boy With Luv

25. glocal



در سال ۲۰۱۴ ترانه «پسر عاشق»<sup>۲۶</sup> با ویدئویی که اعضای گروه در آن پسرانی گردن کلفت با لباس فرم مدرسه نشان داده می شدند منتشر شد؛ آن هم در آلبومی که به روابط عاشقانه در مدارس می پرداخت. متن ترانه آن با پسرانی شدیدی از جانب طرفداران گروه و البته فعالان زنان در گره مواجه شد که به مردانگی مسموم در آن غضب کرده بود و چنین تصویری از پسران را برای نوجوانان طرفدار گروه خطرناک دانستند. مصرع‌هایی مانند «دختر بدی هستی»، «من رواز دست بدی پشیمون می شی» و «اگه مریضی جای اورژانس به من زنگ بزن» همه با اعتراض «آرمی» و جمعی از منتقدان هنری در آسیای شرقی و کشورهای غربی مواجه شد.

در سال ۲۰۱۹ ترانه جدیدی با نام «پسر با عشق» در پاسخ و در بازاندیشی به ترانه قبلی منتشر شد. این بار آر.ام.<sup>۲۷</sup>، رهبر و متفکر گروه بی تی اس، متن ترانه را پیش از انتشار به یکی از استادان مطالعات زنان دانشگاه گره داد و تحت نظارت و بازبینی او قرار گرفت تا مناسبات جنسیتی ضد زن در آن جایی نداشته باشد. این کار بارها و بارها در مصاحبه‌ها تأکید شد و به رویه گروه تبدیل شد. گروه بی تی اس و مدیرانش در تلاش برای ساختن چهره‌ای جهانی از پسرانی جدید بودند که این بار با هالزی<sup>۲۸</sup>، خواننده زن جایگزین مشهور آمریکایی، همکاری می کنند و به جای عشق ورزیدن به «دیگری»، به خودشان فکر می کنند و تلاش می کنند «مردان بهتری» باشند. در متن ترانه مصرع‌هایی مانند «به دنبال چیزی قوی تر هستم»، «برای این لحظه صبر کردم» و «چه چیزی از پسری که همراهش عشق دارد قوی تر است؟» وجود دارد؛ عباراتی که نشان دهنده مفاهیمی مانند صبر، بازنگری و بازگشت به خود است. ویدئوکلیپ این ترانه پر از رنگ و لبخند و قلب است که تنوعی از مردان در آن به نمایش گذاشته شده است که گویی در جست و جوی کاوش در بخش‌های «زنانه‌تر» مردانگی خود هستند. در واقع عشق را به جای به رخ کشیدن، همراه خود دارد.

گیونگ کیم در مقاله‌ای با نام «مردانگی جایگزین بی تی اس و نارضایتی‌هایش» درباره این ترانه که شاید آغاز جهانی شدن بی تی اس در سطح اول فرهنگ پاپ جهانی (به ویژه در غرب) است چنین می نویسد: «هالزی، خواننده محبوب آمریکایی که با بی تی اس در ترانه «پسر با عشق» همکاری کرده است، آن‌ها را پسرانی مرتب و حرفه‌ای توصیف می کند که بلدند از خنده‌های پسرانه خود و دست دادن‌های مخفی و مخصوص لذت ببرند؛ آنچه بازنمای مردانگی نامتعارف آن‌ها است.» در واقع کیم ادعا می کند مردانگی جایگزین بی تی اس تلاشی استراتژیک و حساب شده برای جذب مخاطب با ذائقه جنسیتی زنان جوان به ویژه در آمریکا است. اما همان طور که پیش از این اشاره شد، آرمی‌های مناطق مختلف دنیا هرچند از ادبیات هواداری مشابه استفاده کنند، لزوماً شبیه هم نیستند و درک و انتظارات از مردانگی‌ها و شیوه ارتباط گرفتن با آن نیز لزوماً یکی نیست.

یکی از قسمت‌های جدید پادکست انگلیسی زبان «گره؛ ساختارزدایی شده»<sup>۲۹</sup> عشق، زندگی و سلامت روان در موسیقی بی تی اس و آنچه را هواداران جوان آسیایی از آن دریافت می کنند بررسی می کند. جالب است که در میان تعداد زیادی مصاحبه با دختران جوان از کشورهای مختلف آسیایی، کمتر کسی به مسئله جنسیت، مردانگی متفاوت و حتی ترانه‌های متأخر و جهانی شده آن‌ها اشاره می کند. برای بیشتر آن‌ها سال‌های اولیه بی تی اس و ترانه‌های هیپ‌هاپ و آراندبی جذاب‌ترند و درون‌مایه آن‌ها را سخت‌کوشی، کمک به سلامت روان و اضطراب در لحظات سخت و ناامید نشدن از زندگی می دانند. برای بسیاری از آن‌ها بهترین ترانه بی تی اس ترانه «فردا»<sup>۳۰</sup> است؛ شعری که بر اهمیت وقفه انداختن در زندگی پراسترس امروزی و ناامید نشدن تأکید دارد: «هرجا که هستی، حتماً گاهی استراحت نیاز داشتی. از یاد نبر که درست قبل از طلوع، آسمان از همیشه تاریک‌تر است.»

26. Boy In Luv

27. RM

28. Halsey

29. Korea Deconstructed

30. Tomorrow



اما اینکه کارشناسان شرکت مدیریت کننده گروه بی تی اس به دلیل تحریم و انزوای ایران استراتژی مشخص اقتصادی و فرهنگی برای آرمی های ایرانی ندارند از یک سو و در نظر گرفتن قدرت و عاملیت آرمی های ایرانی مانند دیگر آرمی ها در دریافت و تعبیر خودشان از بی تی اس و مردانگی تصویر شده در کی پاپ از سوی دیگر باعث می شود تصور کنیم آرمی های ایرانی چطور با مردانگی جایگزین بی تی اس ارتباط برقرار می کنند، از آن چه چیزی دریافت می کنند و آیا اجتماعات خود را همراه با آن در معرض تغییرهای نرم قرار می دهند؟

## روایت سوم: «دینامیت» یا فانتزی ای از مناسبات جنسیتی ایدئال

آنچه برای من در ارتباط با نوجوانانی که هوادار کی پاپ و دیگر فرم های هنری و سرگرمی جدیدند جالب و متفاوت با نوجوانی خودم بود کم رنگ تر بودن مرزهای ارتباط بین جنسیت ها و حتی ارتباط اجتماعی (و نه الزاماً جنسی) میان هم جنس ها است. گویی آن ها با بدن خود راحت ترند؛ پنهان شده در هودی های گشاد و سیاهشان راحت تر با رنگ های متنوع درونشان ارتباط برقرار می کنند و راحت تر یکدیگر را لمس می کنند. این شکل از تعاملات اجتماعی میان هم جنسان<sup>۳۱</sup> در گروه های کی پاپ، به ویژه در زندگی شخصی آن ها که به شدت دیجیتالی شده و در قالب برنامه های زندگی واقعی (رنالیتی شو) برای عموم در دسترس است، مشاهده می شود. در اغلب این برنامه ها تصویری که از پسران عضو گروه ها نشان داده می شود بدن هایی فروتن، تمیز و درعین حال آسیب پذیر و شکننده و در ارتباط فیزیکی نزدیک و محبت رفاقت گونه و برادرگونه با یکدیگر است. در بیشتر این برنامه ها زنان اصلاً وجود ندارند. درواقع از غیبت زنان و تعامل حقیقی این ستاره ها با زنان (و نه لزوماً هوادارانشان) نباید غافل شد؛ زیرا مردانگی جایگزین فقط وقتی می تواند از قلب برنامه های سرگرمی بیرون بیاید که برای تعامل نرم تر و برابرتر با زنان در دنیای واقعی هم جایگزینی داشته باشد. در غیر این صورت تمامی آنچه از رهایی بخش بودن مردانگی در کی پاپ و بی تی اس گفته شد به عنوان قالبی محدود و پذیرفتنی در هنر و کالاهای فرهنگی یا شیوه رفتاری ستاره های موسیقی پذیرفته می شود و راهی برای ورود به بستر جامعه یا تردید در مردانگی مسلط پیدا نخواهد کرد.

در ترانه «دینامیت»<sup>۳۲</sup> گروه بی تی اس، که تقریباً تمامی رکوردهای محبوبیت و فروش در سطح جهانی را آن هم در روزهای سخت همه گیری کرونا شکست، شاهد ادای دین اعضای گروه به مایکل جکسون یا انگاره ای از او هستیم. تکنیک های رقص فریبنده و جنسی او این بار در بستری نرم و رنگارنگ و تسلی بخش اجرا می شود. گویی مردانگی جایگزین بی تی اس فقط در عمر و زمانی محدود، در بستر و قابی محدود توان زنده شدن پیدا می کند و در کنار دیگر مردانگی های مسلط در شکلی فانتزی زیست می کند.

کیم در این باره می نویسد: «مردانگی نرم در پاپ گروه ای تهدیدی برای مردانگی های هژمونیک در سلسله مراتب نمادین بازنمایی در گره معاصر محسوب نمی شود، بلکه این نوع مشخص از مردانگی در فضایی مشخصی هژمونیک می شود. ... این بازنمایی از مردانگی جایگزین در مردانگی بی تی اس بیانی متکثر از مردانگی ایدئال در عصر دیجیتال است که به مخاطب اجازه می دهد در ساخت مشترک تصویری از فانتزی ایدئال روابط جنسیتی مشارکت کند.» اما شاید در چنین مشارکتی ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، که مردانگی مسلط و مراتب جنسیتی در جامعه را به وجود می آورد و بازتولید می کند، نمی شکنند یا حداقل نرم تر نمی شود. بدون شکست این ساختار، مردانگی های دیگر توان زیست آزادانه و شناور در بطن جامعه را نخواهند داشت.

31. homosociality

32. Dynamite

وقتی از گره که فاصله بگیریم، نباید از قدرت گروه های طرفدار در عصر دیجیتال و کنش اتصالی غافل شد. یادمان باشد که بینندگان و دنبال کنندگان گروه های پاپ دیگر زنانی جوان و منفعل نیستند. هرچند مردانگی جایگزین ستاره های دوست داشتنی بی تی اس شاید خیالی فانتزی از روابط جنسیتی ایدئال است، دختران جوان، و حتی پسران در اقلیت های به حاشیه رفته، یاد گرفته اند که آنچه را تخیل می کنند آزادانه زندگی کنند.

آن ها می توانند دینامیت های رنگارنگ را هر جایی که بخواهند منفجر کنند.

یکی از پوسترهای رسمی موزیک ویدئوی «دینامیت»، گروه بی تی اس



## منابع:

Kim. G. (2021). BTS, alternative masculinity and its discontents, *The Soft Power of the Korean Wave*, Routledge.

<https://www.cheatsheet.com/entertainment/rm-bts-lyrics-looked-over-womens-studies-professor.html/>.

Ainslie.M. (2017). Korean soft masculinity vs. Malay hegemony: Malaysian masculinity and Hallyu fandom, *Institute of Korean Studies* 48(3): 609-638.

Choi, Hangsub (2023). "The Korean Wave: From Global Consumption to Global Creation. *Korea Deconstructed, BTS: Love, Life, and Mental Health*, (Nov 2024).



## باخت‌ها پے در پے پسران

گفت‌وگوی هایا با علی اکبر زین‌العابدین (معلم، نویسنده و روانشناس)

آذر ۱۴۰۳

می‌خواهم از تصویری ثابت و پرتکرار آغاز کنم: گره خوردن مدرسه پسرانه با کتک‌کاری و عاشق فوتبال بودن و قلدرمآبی و افتخار به ایجاد ناامنی برای زنان. این تصویر چقدر واقعیت دارد و فراگیر است؟ چه چیزهایی در مدارس پسرانه هست که آن‌ها را به این رفتارها تشویق می‌کند؟ آیا پسری را دیده‌اید که نخواهد وارد این فضاهای خصومت‌آمیز شود؟

ابتدا خوشحالی‌ام را اعلام کنم از اینکه مسئله «مردانگی» موضوع یک نشریه تخصصی علوم اجتماعی شده است. و به همین دلیل که گفتید، منبعی در این زمینه وجود ندارد، اما همین ویژه‌نامه می‌تواند به منبع تبدیل شود.

درست می‌گویید! مردان به این موضوع توجه نمی‌کنند. اما خبری دارم که دو رو دارد، یک روی خوش و یک روی ناراحت‌کننده. چه پژوهشگران روان‌شناسی و علوم اجتماعی و روان‌شناسی اجتماعی بخواهند چه نخواهند، مسئله پسران و مردان به‌زودی در جهان و ایران بحران بسیار بزرگی را در صلح جهانی رقم خواهد زد. روی خوش این است که در کشور ما به‌زودی این واقعیت



خودش را تحمیل خواهد کرد، عینیت می‌یابد و ما را به این سمت می‌برد که ببینیم در دنیا چه خبر است. چون، همان طور که گفتیم، این مسئله‌ای جهانی است. کتابی اخیراً در آمریکا با نام پدران و پسران<sup>۱</sup> منتشر شده است که در ادامه به آن اشاره می‌کنم. گرچه بسیاری از شاخص‌های آن کتاب به کشورهای غربی و همین‌طور ژاپن مربوط است، تفاوت زیادی با شرایط ما ندارد، چون دربارهٔ پسران و دختران عصر دیجیتال و پسادیجیتال است. البته که ما به پیمایش‌های مربوط به خودمان نیاز داریم. دختران بدون اینکه خودشان قصدی داشته باشند به ناچار در حال پیمودن راهی مشخص‌اند، اما چند اتفاق افتاده است که پسران و مردان آینده را به سمت بحران تأثیرگذاری در جوامع آینده کشورها می‌برد. چه اتفاقاتی؟ از آن کتاب حرف‌هایی دارم و نمونه‌هایی هم از کشور خودمان می‌گویم.

۱. حضور فناوری‌های نوین در انواع کسب‌وکارها باعث شده است که فقط در آمریکا تنها ۱۰ درصد از مشاغلی که به توان بدنی و فیزیک افراد نیاز دارند باقی بمانند. این آمار تا سال ۲۰۲۲ است و درصدها همچنان کمتر می‌شود. البته اینجا مزیتی نسبی که مردان طی تاریخ نسبت به زنان داشته‌اند در حال نابودی است، و آن‌ها که قبلاً شاید ۵۰ درصد مشاغل بر عهده‌شان بود دیگر چیزی برایشان وجود ندارد.

۲. تحقیقات نشان می‌دهد دختران و زنان در مدرسه و دانشگاه برای هر نوع آموزش کلاسیکی که باید پشت نیمکت بنشینند تواناترند. آمارها نشان می‌دهند پسران بعد از ۳۰ تا ۳۵ دقیقه خسته می‌شوند و باید حدود ۱۰ دقیقه بلند بشوند و استراحت کنند، راه بروند، بدونند، بازی کنند و... اما دختران می‌توانند به‌طور میانگین ۴ ساعت بنشینند و تمرکزشان را حفظ کنند و یاد بگیرند. در اغلب مدارس دنیا این تفاوت بیولوژیک در طراحی برنامه‌های درسی و آموزشی لحاظ نشده است. ۶۰ تا ۹۰ دقیقه زمان کلاس است، چه در مدارس دخترانه چه پسرانه. من در مدارس هم دخترانه درس داده‌ام هم پسرانه. دخترها راحت می‌نشینند، چه آنلاین چه حضوری. اما پسرها بعد از ۲۰ تا ۲۵ دقیقه از جایشان بلند می‌شوند و شیطنت می‌کنند؛ درحالی‌که دخترها همچنان می‌نویسند و تمرکز دارند. خوشبختانه آزادی تحصیل حداقل در سه دههٔ اخیر برای دختران خیلی بهتر از قبل شده است و چون اکثر دختران به مدرسه می‌روند، این مزیت نسبی تازه‌ای برایشان ایجاد شده است که تا دیپلم خودشان را برسانند و بچه‌های درس‌خوان‌تری به حساب بیایند. زنگ ورزش و هر زنگ تحریک‌آمیز برای پسرها باید هر روز باشد؛ درحالی‌که در مدارس ما فقط یک زنگ ورزش داریم و این برای پسرها یعنی فاجعه؛ در نتیجه تمام شیطنت‌ها و تحرکات و بازیگوشی‌ها را سر کلاس انجام می‌دهند. پسران در مدرسه سوءسابقه می‌گیرند؛ یعنی جرم‌انگاری‌شان زیاد می‌شود، یعنی از دوم و سوم دبستان یا از کلاس اخراج می‌شوند یا توبیخ می‌شوند یا والدینش را می‌خواهند و... تا سال دوازدهم. و این چه در کشورهای توسعه‌یافته چه کشورهایی مثل ما مشترک است. با پایین آمدن نمرهٔ انضباط، عزت‌نفس پسر پایین می‌آید و چون این میزان توقیف برایش عادی شده است، در جامعه هم اجازه کارهای جرم‌انگارانهٔ بیشتری به خود می‌دهد. اما دختران این سوءسابقه را ندارند؛ بنابراین با احترام بیشتری با آن‌ها برخورد می‌شود. البته بدانیم که در پیشرفته‌ترین کشورها هم اغلب مدارس همان شیوهٔ کلاسیک آموزشی و طراحی برنامه‌های درسی را - یعنی پشت نیمکت نشستن - دارند.

با بعضی دانش‌آموزان ایرانی که در کشورهایی مثل کانادا، امارات، اسپانیا، آلمان، استرالیا، ترکیه، ایتالیا و روسیه زندگی می‌کنند

۱. «دربارهٔ پسران و مردان» ریچاردز ریوز، آیتا خوشاب، انتشارات تألیف

در ارتباطم. گزارش‌هایی که از این نوجوانان دربارهٔ مدرسه‌شان می‌گیرم بسیار به ایران شباهت دارد. هرچند مثلاً کتابخانه‌های مجهزتری دارند، آزمایشگاه‌های خوبی دارند، زنگ ورزش‌های پویاتر یا با تعداد بیشتری دارند و... آن چیزهایی که دربارهٔ شیوه‌های نوین آموزش و عملکرد مدارس می‌شنویم فقط در بخشی از مدارس خاص و خوب دنیا و در بعضی کشورها اجرا می‌شود. در نتیجه همچنان اکثر بچه‌ها از مدرسه فراری‌اند. و بعد، وقتی پسرها می‌خواهند وارد دنیای کار شوند و دانشگاه نروند، کافی است کارفرما بگوید می‌خواهد کارنامهٔ انضباطی طرف را ببیند. می‌بیند مثلاً نمرهٔ انضباطش ۱۵ است!

تخلیه نشدن انرژی پسران، مخصوصاً پسران نوجوان، در ایران آن‌ها را به سوی چند چیز هل داده است: رانندگی و موتورسواری بدون گواهینامه و ماشین‌دزدی از پدر و مادر. این‌ها دیگر واقعاً سوءسابقهٔ جدی قضایی برایشان به بار می‌آورد. بخشی از انرژی‌شان را هم با ناهنجاری‌های اجتماعی تخلیه می‌کنند. آمار رسمی مستند و منتشرشده در سال ۱۴۰۲ نشان می‌دهد ۲۵۰۰۰۰ نزع خیابانی در ایران ثبت شده و این بالاترین میزان نزع خیابانی در ایران تا به حال بوده است. بخش بزرگی از این آمار به پسران نوجوان ارتباط دارد، اما مشخص نشده است که دقیقاً چه گروه‌های سنی. با این حال چنین آماری وجود دارد. مصرف مواد محرک و مخدر، که در ایران اغلب با قلیان یا سیگار شروع می‌شود و به گل و انواع ماریجوانا می‌رسد، از دیگر انواع ناهنجاری‌های اجتماعی است. به گفتهٔ مدیرکل دفتر تحقیقات و آموزش ستاد مبارزه با مواد مخدر، پیمایشی تا سال (به گمانم) ۱۳۹۸ دربارهٔ میزان مصرف مواد مخدر در دورهٔ دبیرستان دختران و پسران انجام شد که نشان داد تا آن زمان ۳/۳ درصد مصرف‌کنندگان گل دانش‌آموزان بوده‌اند. اما فقط تا آن موقع! بعد از کرونا افزایش چشمگیری در مصرف گل و ماریجوانا داشتیم. با اطلاعات شخصی خودم از درمان جویانم می‌توانم به راحتی بگویم این آمار دو برابر شده است، هم در تهران هم حاشیهٔ تهران و بین اقشار و طبقات مختلف اقتصادی. یعنی پراکندگی اطلاعاتم بد نیست، هرچند محدود به تهران است.

۳. اتفاق دیگر این است که در سال گذشته در ایران ورودی پسران به دانشگاه ۲۸ درصد و دختران ۷۲ درصد بوده است. نمودارها شیب عجیب و غریبی را نشان می‌دهند. این تفاوت سالی تقریباً ۵ درصد بیشتر می‌شود. یعنی اگر همین‌طور پیش برود و کاری به آن رشته‌هایی نداشته باشیم که وزارت علوم ظرفیتشان را برای دختران محدود کرده، ممکن است تا سه چهار سال دیگر این آمار به ۸۰ در مقابل ۲۰ درصد برسد و این یکی از بحران‌هاست که فقط در تحصیلات دارد رخ می‌دهد. از طرف دیگر، انگیزهٔ روانی دخترانی که به گواه تاریخ حضور اجتماعی و تحصیلی‌شان همیشه با مانع مواجه بوده خودبه‌خود چندین برابر بیشتر از پسرهاست. دخترها دارند از طریق تحصیل و پشت میز نشستن و خوب گوش کردن و جزوه نوشتن خودشان را بالا می‌کشند و این کار برایشان خیلی راحت‌تر از پسرها رخ می‌دهد. مشابه همین را در کشورهای غربی داریم. سال ۲۰۲۲ در رشتهٔ حقوق در آمریکا ورودی دختران حدود ۴ درصد بیشتر از پسران شد و پیش‌بینی شد طی یک دههٔ آینده نسبت وکلای زن به مرد در آمریکا حدود ۷۰ به ۳۰ خواهد بود. پس این مسئله‌ای جهانی است.

از طرفی بحران اقتصادی جهان و ایران پس از کرونا باعث شد زنان و دختران با حقوق کمتر مشغول کار شوند، اما پسران به سبب نگرانی از آینده‌شان به ویژه در کشوری مثل ما می‌ترسند با حقوق کم وارد شغلی شوند، نگاهی به بازار دارند و احساس می‌کنند در ایران دیگر از طریق تحصیلات و مدرک به پول نمی‌رسند. مدارس هم که مهارت‌محور نیستند؛ بنابراین در مدرسه

هم چیزی کسب نکرده‌اند و بدون هیچ مهارتی وارد بازار کار می‌شوند. تصور کنید دختران از جامعه دانشگاهی یا دیپلمه مستقیم وارد بازار کار می‌شوند، درحالی‌که حقوق کمتر را می‌پذیرند و مهارت‌هایی نیز در خانه از مادر خود آموخته‌اند. پسران این‌ها را نیاموخته‌اند، بیشتر در بازی و تفریح بوده‌اند و با همین بی‌مهارتی وارد بازار کار شده‌اند. در مقایسه‌ای ساده تصور کنید چند سال دیگر با تعداد فراوانی از زنان تحصیل کرده در سن ازدواج مواجهیم، در برابر مردانی که فقط ۲۰ درصد چنین وضعیتی دارند. اینجا مردان باخته‌اند. در بازار کار هم که اصلاً معلوم نیست بتوانند پول در بیاورند و موفق شوند، چون راه تحصیلات بسته است. فقط این راه می‌ماند که بدون مهارت وارد بازار کار بشوند و اگر دوام بیاورند، طی کار مهارت کسب کنند؛ بنابراین اعتماد به نفسشان بسیار پایین‌تر خواهد آمد. البته آخرین پیمایش‌های دهه ۹۰ نشان می‌دهد همچنان اعتماد به نفس و عزت نفس دختران در کل کشور پایین‌تر از پسران است. اما الآن در سال ۱۴۰۳ تصور نمی‌کنم آن آمار هنوز صادق باشد، لااقل در جامعه متوسط شهری؛ به ویژه ما جنبش بسیار بزرگی را از سر گذرانیم که دختران و زنان، به خصوص دختران دهه ۸۰ و اواخر ۷۰، پیشگامش بودند. هنوز فاصله هست، اما نه به آن شدتی که قبلاً بود.

درباره ویژگی‌های مردانه‌ای که ذکر کردید، پسران گاهی با رسانه‌های مدرن و تعریف مردانگی در کشورهای مدرن همراهی می‌کنند؛ گاهی هم از شاخصه‌های مردانگی سنتی در ایران تبعیت می‌کنند. میل پسران ما الآن رفتن به باشگاه‌های ورزشی بسیار سطح بالاست؛ یعنی الآن یکی از کسب‌وکارهای پردرآمد و تضمین شده در ایران تأسیس باشگاه ورزشی در هر منطقه‌ای، از فقیرنشین تا مرفه‌نشین، است. این جایی است که پسر برایش از پول توجیبی خود خرج می‌کند، چون احساس می‌کند با عضلانی کردن بدنش وجهه مردانه‌اش را تقویت می‌کند و این هم به نگاه سنتی زور بازوی مردانه ارتباط دارد هم به زیبایی. از طرف دیگر، در جنبش اخیر دیدیم پسران با دختران همراهی جدی کردند؛ هم برایشان دل سوزاندند، هم سوگواری کردند، هم در عمل حمایتشان کردند. درحالی‌که طبق معیارهای سنتی مردانگی، باید غیرت می‌ورزیدند و می‌گفتند نه، وقتی بحث حجاب هست من همچنان باید مواظب زنان زندگی‌ام باشم. اما همراهی جدی دیدیم و خود زنان هم اذعان داشتند که همراهی مردان به جنبش ما کمک کرد. اینجا می‌فهمیم پسران نوجوان ما دارند مفهوم عدالت جنسیتی را به رسمیت می‌شناسند و نمی‌توانیم به سادگی از این بگذریم. هرچند ممکن است هنوز در بسیاری از خانواده‌ها پسر روی برخی حرکات خواهرش یا مادرش غیرت داشته باشد، به نظر من در میان طبقه متوسط شهرنشین ایران، مخصوصاً طی دو سال اخیر، این نوع مسائل بسیار کاهش یافته است و مفهوم سنتی مردانگی دارد از معنا ساقط می‌شود. بااینکه همین الآن علت بسیاری از دعوایی که بین پسران رخ می‌دهد فحش مادر است (یعنی مسئله ناموس و توهین غیراخلاقی به او همچنان در صدر است)، نگاه به آزادی دختران و زنان به طور کلی در پسران دارد تعدیل می‌شود. پسران این‌ها را بر نمی‌تابند؛ یعنی نزد پسرهای نوجوان واکنش به آزادی زنان و دختران و واکنش به توهین به دختران و زنان با هم فرق دارد و این دومی شکل مدرن ندارد و همچنان به شکل سنتی تعریف می‌شود. اتفاقاً در طبقه مرفه ما نیز که پول و اعتماد به نفس بیشتری هم دارند و اغلب مادران و خواهرانشان از آزادی بیشتری برخوردارند هنوز بحث غیرت و غیرتمندی وجود دارد.

۴. اتفاق دیگر گسترش گیمینگ در جهان است. برخلاف این تصور که پسرها بیشتر بازی می‌کنند، در اروپا غربی و آمریکا و کانادا تفاوت بین دختران و پسران گیمر نوجوان ۳ تا ۴ درصد است. البته در ایران درصد پسران خیلی بیشتر و اعتیادشان

به بازی‌های رایانه‌ای هم فعلاً بسیار شدیدتر از دختران است. در مدارس دختران گزارش زیادی از اعتیاد به این نوع بازی‌ها وجود ندارد، اما در مدارس پسران بسیار زیاد است. در بین مراجعان من اعتراضی که به دختران می‌شود بیشتر به گفت‌وگوهای آنلاین زیاد و استفاده بی‌رویه از شبکه‌های اجتماعی است. بازی آنلاین برای پسران سوای اعتیادی که می‌آورد، بهره‌مندی‌هایی برایشان دارد، مثل افزایش خلاقیت، افزایش شناخت از دنیا و تعاملات بین‌المللی. اما از طرفی اکثر نوجوانانی که الآن جوان شده‌اند و در دهه سوم زندگی‌شان‌اند، چه در ایران چه جهان، حاضرند زندگی‌شان را با بازی بگذرانند، اما به درآمدهای بسیار کم و رهبانیت جنسی تن دهند. همین حالا مثلاً در ژاپن و کره جنوبی شش پسر با هم اتاقی اجاره می‌کنند، فوتبال می‌بینند، بازی آنلاین می‌کنند، فیلم می‌بینند و اندک درآمدی از شغلی ساده مثل خدمتکاری، غرفه‌داری، گارسونی، تبلیغات و... به دست می‌آورند، در این حد که غذای ساده‌ای بخورند و پول سیگارشان دربیاید. تمایلات جنسی‌شان را هم از طریق خودارضایی و گاهی تماس‌های هم‌جنس‌گرایانه یا غیرهم‌جنس‌گرایانه به صورت حداقلی اش مرتفع می‌کنند. این‌ها فعلاً در جهان زیاد نیست، اما رو به گسترش است. نمی‌گویم همه این‌طوری می‌شوند، اما معنایی پشت این‌هاست که به ما می‌گوید این گرایش در پسران دارد بالا می‌رود: یک زندگی ساده بدون عهده‌دار شدن مسئولیت‌های اجتماعی.

۵. شاخص دیگر مسئولیت معیشتی خانواده است. نوجوانی کلاً در جهان پدیده جدیدی است و شاید عمر رسمیت یافتن دوره‌ای با نام «نوجوانی» بیش از ۱۵۰ سال نیست. معتقدم در ایران پس از انقلاب به رسمیت شناخته شد. کوتاه بخواهم بگویم، تا سال حدود ۱۳۶۳ ادبیات و هنر نوجوان نداشتیم؛ فقط کودک و بزرگسال داشتیم. برای بازه سنی نه‌سالگی تا هجده‌سالگی کتاب و مجله و فیلمی وجود نداشت. حتی تلویزیون برنامه‌ای برایشان نداشت. اما از نیمه‌های دهه ۶۰ تلویزیون برنامه‌های خاصی برایشان ساخت و شعر نوجوان، کتاب و رمان و مجله سروش نوجوان برایشان درست شد. وقتی می‌گویم نوجوانی به رسمیت شناخته می‌شود، یعنی در شاخص‌های قبل، نوجوانی بخشی از بزرگسالی تعریف می‌شد و وقتی شما قرار است بزرگسال تعریف بشوی یعنی باید در تأمین معاش خانواده مشارکت کنی. طی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ اگر می‌دیدیم پسرها از نه یا ده‌سالگی سر کار می‌روند به این علت بود که مسئولیت بخشی از تأمین معاش خانواده را بر عهده داشتند. اما از دوره‌ای که گفتم این شاخص مردانگی نزد پسرهای ما تغییر کرد، مگر نوجوانانی که در خانواده‌های کم‌بضاعت‌اند (که البته با توجه به افزایش فقر و اوضاع وخیم اقتصادی پنج سال اخیر تعدادشان روبه‌افزایش است). اما از حیث روان‌شناسی اجتماعی، یک پسر تصور نمی‌کند مسئولیت تأمین معاش را طی دوران دبیرستان بر دوش دارد. الآن به‌ناچار به او تحمیل می‌شود، اما قبلاً جزو وظایف شمرده می‌شد. نوجوانانی که من می‌بینم در شهرهای بزرگ پذیرفتن شغل و مسئولیت اقتصادی را از ۲۲ تا ۲۵ سالگی برای خود تعریف می‌کنند.

اما مسئله مهم این است که نوجوانان ما بسیار به پول فکر می‌کنند و این را جزو شاخص‌های مردانگی نمی‌دانند. بین دختر و پسر فرقی وجود ندارد، همه‌شان دل‌مشغولی پول درآوردن را دارند. یعنی همه‌شان تصور می‌کنند اگر از الآن بخواهم پول دریاورم باید چه کار کنم؟ بیوتیوبر بشوم؟ در بازارهای مالی و بورس معامله کنم؟ جایی هست که بروم سه ساعت کار کنم و پول خوبی بدهند؟ چطور می‌توانم پول توجیبی بیشتری از پدر و مادرم بگیرم؟ دلایلش را صرفاً می‌توانم حدس بزنم، چون در این باره ندیده‌ام پیمایشی انجام شده باشد: چشم‌انداز ناامن اقتصادی، تنوع خرید و دسترسی به نرم‌افزار و سخت‌افزارهای موجود و همان‌طور که اشاره کردم، گرایش زیاد به پول و یورو و دلار، که جزو شاخص‌های مردانگی و زنانگی نیست و بین هر دو جنسیت هست. این را با مسئولیت تأمین معاش خانواده اشتباه نگیرید؛ آنجا اتفاقاً میلی به این کار ندارند و پدر و مادرشان می‌گویند الآن درست را بخوان، تجربه کن و از زمانت استفاده کن.

۶. مسئله دیگر متلک‌پرانی پسران به دختران است که شاید روزگاری از قدرت‌های مردانه محسوب می‌شد. در ایران سنتی پسر می‌خواست قدرت خودش را در خیابان به جنس دختر نشان دهد و می‌دانست دختر از خودش دفاع نخواهد کرد و دفاعش به منزله بی‌آبرویی خودش است. این کار به نوعی شروع بروز مردانگی‌اش در جامعه بود. آنچه از دخترهای نوجوان در این ده‌دوازده سال اخیر می‌شنوم این است که می‌گویند متلک‌پرانی بسیار کم‌رنگ شده است و دختران با آرامش خاطر بیشتری در بوستان‌ها و خیابان‌ها رفت‌وآمد می‌کنند و اتفاقاً با پسرها می‌توانند راحت‌تر ارتباط بگیرند. پسرها به جای اینکه تکه بیندازند، درصدند که آن‌ها را جذب کنند و موفقیت خودشان را در این می‌بینند که بتوانند با گروه دختران یا دختری دوستی یا رابطه اجتماعی یا عاطفی کوتاهی برقرار کنند. این‌ها جایشان را به خشونت‌ورزی کلامی داده‌اند. این شاخص به نظرم تغییر کرده و محل مجادله جای دیگری است. خشونت کلامی به شبکه‌های اجتماعی، به ویژه در کامنت‌ها و پیام‌های خصوصی، مخصوصاً اینستاگرام و ایکس (توییتر) و تیک‌تاک، آمده است. فعلاً ایکس محل جدی نزاع پسران و دختران نوجوان است و آنجا انتقامشان را از همدیگر می‌گیرند. خشونت کلامی در این رسانه‌ها بالاست و جالب اینجاست که دختران بی‌پاسخ نمی‌گذارند. تبعیض نمی‌بینیم، اما خشونت را می‌بینیم. اما در خیابان و اماکن عمومی این طور نیست.

علت آن تمایزی که گفتم - که در دنیای شغل و تحصیل فاصله میان دختران و پسران رفته‌رفته کم می‌شود - یا تأثیر فناوری است یا حضور آزادانه‌تر دختران. به لحاظ درآمدی هم پیش‌بینی می‌شود میانگین درآمد زنان در سن کار در ایالات متحده آمریکا حدود ۸۵۰ تا ۸۶۰ دلار و مردان حدود ۱۰۰۰ تا ۱۱۰۰ دلار است. این اختلاف تا پنج‌شش سال پیش ۲۰ درصد و بیشتر بود. پیش‌بینی می‌شود به زودی به هم برسد و برابر شود.

چرا گفتم نگرانی‌ای وجود دارد که خودش را تحمیل می‌کند و صلح را در خطر می‌اندازد؟ اگر مردان در اجتماع کنار گذاشته شوند و نتوانند در برابر زنان در جامعه ابراز وجود کنند تبعاتی دارد. یک علت پایین آمدن آمار ازدواج در ایران این است که دختران هویت قدرتمندتری در اجتماع پیدا کرده‌اند. پسران حالا می‌بینند که اصلاً از پس حمایتگری‌ای که قبلاً مردان داشته‌اند بر نمی‌آیند. حال اگر این روند در تحصیل و شغل افزایشی باشد، پسران ساکت نمی‌نشینند و قطعاً راه‌های غیرخردمندانه‌ای را انتخاب خواهند کرد که صلح را به خطر می‌اندازد. عده‌ای می‌گویند: «خب حالا که چه؟ پسرها بروند تلاش کنند.» خیر، موضوع این نیست. وقتی مردان وارد خشونت می‌شوند، آنجا از مزیت‌های جسمانی‌شان استفاده می‌کنند.

مسئله اینجاست که وقتی ارزش‌های قدیمی رنگ می‌بازد و با مانع مواجه می‌شود، ارزش‌های تازه‌ای باید جایگزین شود. و وقتی خبری از این بدیل‌ها نیست، دوباره آدم‌ها می‌خواهند به همان ارزش‌های قبلی برگردند و سردرگمی‌ها و ناهنجاری‌هایی پیش می‌آید که باز همان آدمی که از امتیاز برخوردار بود باید هزینه این جایگزین پیدا نکردن را بدهد.

دقیقاً. خیلی خوب گفتید. در واقع ما در دوری معیوب می‌افتیم.

پسران با غم‌هایشان چه می‌کنند؟ چطور بروزشان می‌دهند؟ زن‌ها و دخترها اغلب دورهمی‌هایی دارند که در آن‌ها مسائل و رنج‌هایشان را با هم مطرح می‌کنند، که البته اغلب با پرچسب «حرف‌های خاله‌زنکی» تحقیر می‌شوند، درحالی‌که آن جمع‌ها نوعی حمایتگری عاطفی و اجتماعی مفید و ارزشمند است. اما مردان و پسران تقریباً چنین جمع‌هایی ندارند و درباره‌ی ترس‌ها و غم‌ها و مشکلات ارتباطی‌شان با هم صحبت نمی‌کنند.

چه سؤال خوب و دشواری! این‌ها واقعاً نیازمند پژوهش‌های علمی است. هرچه بگوییم شنیده‌ها و مشاهدات برآمده از کار مشاوره و فعالیت رسانه‌ای و تدریس با نوجوان‌هاست، یعنی لطفاً کسی به آن‌ها استناد نکند و تعمیم ندهد. ما خلأهای جدی در حوزه مطالعات نوجوانی داریم. گاهی بعضی‌ها تصور می‌کنند کسانی مثل من که در این زمینه کار کرده‌اند هرچه می‌گوییم مبتنی بر علم و تئوری و مستند است؛ درحالی‌که محدود به تجربیات خودمان است.

اما پاسخ شما. نوجوانان پسر همچنان مانند گذشته ابراز احساساتشان کم است و ابراز احساسات را خلاف مردانگی‌شان می‌دانند. قطعاً که بهتر شده است، اما همچنان دختران‌اند که از هم‌دلی و حمایت‌های کلامی برخوردارند. پسرها نه تنها هم‌دلی بلد نیستند، بلکه خودشان را از در میان گذاشتن غصه‌ها و اضطراب‌ها و نگرانی‌هایشان با کسی دیگر منع می‌کنند. دختران چون هم‌دلی می‌گیرند، به صحبت درباره‌ی احساساتشان ترغیب می‌شوند.

اتفاق خوب این است که در جامعه‌ای که خانواده فرزندانی کمی دارد، مادران از طریق گفت‌وگو با پسرانشان آثار مثبتی می‌گذارند؛ یعنی الآن پسران بیشتر از همیشه احساساتشان را با مادرانشان در میان می‌گذارند. اما با هم‌سالان و هم‌جنس‌هایشان این‌طور نیست؛ آنجا همچنان موانع وجود دارد. با یکدیگر بازی می‌کنند و گاهی حین شیطنت و تفریح ممکن است بعضی‌هایشان از سختی‌هایشان بگویند، اما بیشتر با مادرانشان حرف می‌زنند. صحبت با پدران خود همچنان مثل قبلاً کم است. قبلاً پدران به فرزندانشان، چه دختر چه پسر، راهی برای گفت‌وگو نمی‌دادند. الآن این مسیر را باز می‌کنند، اما حضور ندارند؛ باید پول در بیاورند؛ از صحنه غایب‌اند. الآن پدران هر روز بیش از قبل از خانواده حذف می‌شوند. نوبت‌های کاری‌شان بیشتر می‌شود. پدرانی را سراغ دارم که اصلاً بچه‌هایشان را نمی‌بینند. ساعت بیداری و خواب فرزندانشان دیرتر و از آن طرف زودتر است. معدود اوقاتی هم که پدر در خانه حضور دارد آن قدر در وضعیت بد تنش‌های عصبی است که اگر بخواهد کوچک‌ترین خبر منفی از احساسات بچه‌اش - که تا همان لحظه به خاطر او دویده است - بشنود، او را محکوم و به قدرشناسی متهم می‌کند. درباره‌ی دخترها این قضیه بهتر است. آن‌ها در نوجوانی هوش هیجانی بهتری دارند؛ برای همین می‌توانند رابطه‌ی حتی کم‌رنگشان را با پدرشان حفظ کنند. اما پسرها نمی‌توانند، و نیازمند این‌اند که مستقیم ابراز کنند. بنابراین رابطه‌ی پسرها با پدران‌شان قطع شده است. درحالی‌که پدران امروز نسبت به پدران خودشان بسیار شنواترند؛ حتی مردانی که تصور می‌کنیم از نظر اقتصادی و فرهنگی فرودست‌اند هم می‌شنوند.

اما مادران، که این مسئولیت شنونده بودن را بر عهده دارند، یک مسئله‌ای دارند. چیزی که من دیدم نگرانی از این است که اخلاقیاتی که طی تاریخ از آن زنان بوده است به پسران منتقل شود، درحالی‌که مال آن‌ها نیست. هم‌جواری شما در سن بلوغ با کسی بزرگ‌تر از خودت می‌تواند آنچه را درون اوست به تو منتقل کند. به عبارت دیگر، من مادری با فلان پشتوانه تاریخی زنان

در ایران هستیم، آدم آگاهی‌ام و می‌دانم با پسر باید تعامل کنم و او را بشنوم، اما از نظر هویت جنسی و جنسیتی در مشورت‌هایی که می‌دهم هر قدر هم تلاش کنم خودم را جای او بگذارم، هورمون‌هایم یاری نمی‌کند. به همین دلیل الآن حساسیت‌هایی در پسران دبستانی می‌بینیم که قبلاً نبود؛ مثل نازک‌نارنجی شدن. و این به علت حذف نقش پدران است. اگر پدران بودند، این اتفاق خواه‌ناخواه نمی‌افتاد. نوع مراقبتی که یک دختر از خودش می‌کند با نوع مراقبتی که پسر باید از خودش کند فرق دارد. مراقبت احساسی، عاطفی، روانی و... دخترها و پسرها با همدیگر متفاوت است. وابستگی پسران به مادران در سنین دبستان زیاد است و بعد که به بلوغ می‌رسند، مادر ناگهان در تنگنا قرار می‌گیرد. می‌گوید از پس این بر نمی‌آیم، مدام به من چسبیده است! و این بدترین حالتی است که پسری در آستانه نوجوانی‌اش به مادرش بچسبد. واقعاً مادر را کلافه می‌کند. برای سؤالات پسرش پاسخی هم ندارد. اصلاً چرا باید داشته باشد؟ متخصص که نیست. پدر هم که غایب است و به قول شما جایگزینی برایش نیست.

تاریخ زنان ایران شنوندگی است و تاریخ مردان ایران گویندگی است. الآن هر دو شنونده شده‌اند، با این تفاوت که مادران چون تغییرات مدرن کرده‌اند، تعامل و گفت‌وگوی دوسویه‌ای را با بچه‌هایشان برقرار می‌کنند، اما پدران به علت مشکلات اقتصادی حذف شده‌اند. این علت افزایش مجاورت و وابستگی فیزیکی و عاطفی پسران به مادران و مخدوش شدن هویت جنسیتی آن‌ها است. البته زنان تعمدی در این باره ندارند، بلکه علتش غیبت پدر است. در واقع زن‌ها حتی اگر شاغل باشند می‌کوشند جای پدر را هم پر کنند؛ مخصوصاً چون در قانون ایران وظیفه سرپرستی و تأمین معاش با مرد خانواده است و پدر بیشتر از مادر کار می‌کند. آخر شب که پدر به خانه می‌رسد، مادر حرف‌های فرزند را منتقل می‌کند، اما حرف‌هایی که از کانال خودش گذشته است. در حالی که پسر باید با داشتن اوقات مشترک با پدر، مثل بازی کردن، خرید و گردش رفتن، گفت‌وگو، هر کار خدماتی، تماشای فیلم و... تعاملش را با او حفظ کند، اما می‌بینیم این تعامل مدام کم و کمتر می‌شود و شکل‌گیری هویت جنسیتی پسر به تعویق می‌افتد. در عوض دختران اینجا پیروزند.

**خواهر من بازی درمانگر است و در همه درمان‌جویانش از طبقات مختلف پدران غایب‌اند، حتی در حد یک تلفن کردن و پیگیری وضعیت فرزندشان، حتی وقتی مادر شاغل است، حضور ندارند و پدری کردن برایشان به تأمین معاش محدود است. این را میان طبقات بالا که در رفاه اقتصادی‌اند نیز می‌بینیم. همه چیز بر دوش مادر است. پدران خودشان را کنار می‌کشند.**

کاملاً درست است. اما اینجا باید از دو منظر نگاه کنیم. من مدام با این موضوع روبه‌رو هستیم. یک علت اینکه پدران حتی در طبقات مرفه هم غایب‌اند، برخلاف آنچه تصور می‌شود، بازهم مسئله اقتصاد است. تنش‌های مالی و نگرانی‌های پدری که صاحب کسب‌وکار مالی بزرگ است بیش از پدری است که سه شیفت کارگری می‌کند، اما مسئله اصلی‌اش قوت روزانه خانه است. با توجه به بی‌ثباتی اوضاع اقتصادی کشور، پدر سرمایه‌دار هر لحظه دغدغه ورشکستگی و افزایش قیمت دلار و... را دارد. این را مدام از پدران طبقه بالا می‌شنوم که می‌گویند وقتی به خانه می‌روم آن قدر ذهنم شلوغ است و نگران قوانین جدید بانکی و اعتبارات و نوسانات قیمت ارز و تعدیل نیرو و پرداخت حقوق کارمندان و... هستیم که حواسم نمی‌تواند جای دیگری برود. وقتی اوضاع اقتصادی کشوری وخیم می‌شود، اتفاقاً ثروتمندان از لحاظ روانی شکننده‌تر می‌شوند؛ مگر گروه‌های خاصی که رانت‌خوارند و در کشور ما هم این طبقه وجود دارد؛ آن‌ها نگرانی ندارند، چون دستشان در جیب مردم است و نهایتاً نگران از دست دادن پست و مقامشان باشند. اما آن‌هایی که صاحب کسب‌وکارند نگرانی‌شان بسیار بیشتر است و حتی اگر چرخ اقتصادشان خوب

بچرخد و نگران ورشکستگی و... نباشند، باز چون وضعیت ایران پیش‌بینی‌پذیر نیست مدام در تلاش‌اند سبدهای بیشتری را برای درآمدزایی و روز مبادا ایجاد کنند که اگر جنگ شد، تحریم جدید شدیم و... پیشاپیش آماده باشند. پدرانی را می‌شناسم که صاحب برندهای مشهورند و نزد من می‌آیند و این را مستقیماً از آن‌ها شنیده‌ام. نکته دیگر اینکه متأسفانه بسیاری از مردان ما، فارغ از طبقه اقتصادی، همچون گذشته همچنان فقط خود را مسئول معاش خانواده می‌دانند و تعریف مردانگی را چنین می‌دانند. اما زنان قدرت‌یافته در امروز ایران هم تحصیلات عالی دارند و هم شاغل‌اند و هم، طبق سنت، تربیت کردن بچه‌ها را بر عهده دارند. مادری این‌گونه که تعداد فرزند کمی هم دارد وقتی می‌خواهد بچه تربیت کند، دیگر آن مادر کم‌سواد بدون مشارکت اجتماعی شش دهه پیش نیست و حساسیت‌های بالاتری دارد. در نتیجه شش هفت مسئولیت اصلی را بر عهده گرفته است و به نظر من، خود زنان این کار را با خود کرده‌اند. البته بخشی از آن امتیاز و دستاورد است، زیرا توانمندی‌شان در عرصه‌های مختلف نمایان شده است، اما بخشی دیگر به نوعی اشغال نقش‌هایی است که تعادل خانواده را به هم می‌زن. بسیاری از تنش‌ها و مشکلات خانوادگی کنونی ناشی از متعادل نبودن مسئولیت‌پذیری زنان و مردان است. به همین دلیل خانم‌ها به من اعتراض می‌کنند که این آقا خیال می‌کند فقط پول دربیآورد کافی است. از او می‌پرسم خب شما آشپزی را که برای خودت برداشته‌ای، تربیت را برداشته‌ای، درس خواندن با بچه و ارتباط با مدرسه و... را هم برداشته‌ای، شغل خودت را هم داری، دیگر جایی باقی نگذاشته‌ای. یعنی جایی باید عقب بکشی و به همسرت بگویی شما دو مسئولیت برداشته‌ای و من هفت تا! تصور می‌کنم بخشی از این مقاومت جامعه زنان برخاسته از تاریخ است. به محض اینکه می‌بیند مرد جایی نیست، می‌گوید من جای تو بازی می‌کنم. در حالی که مسئله‌اش الزاماً خود مرد نیست، بلکه نوعی واکنش تاریخی و اجتماعی است. به همین دلیل وقتی به مدارس می‌روم و با مادران صحبت می‌کنم، وقتی می‌گویند پدران غایب‌اند، پاسخ می‌دهم حق دارید، من در این باره تسلیمم، اما این را هم بدانید که همه مسئولیت‌ها را برداشته‌اید. وقتی با پدرها حرف می‌زنم که بیشتر مسئولیتی را بپذیرید، می‌پرسند مثلاً چه کنیم. پاسخ می‌دهم فقط ۱۵ دقیقه در روز با فرزندت، چه دختر چه پسر، وقت بگذران. می‌گوید کم است. می‌گویم مهم نیست، ۱۵ دقیقه با کیفیت و روزانه که مثلاً جمعه‌ها می‌توانی آن را به دو ساعت افزایش دهی خیلی هم خوب است. پدر همین ۱۵ دقیقه را هم نپذیرفته است. بعد می‌گوید تصور نمی‌کردم بتوانم.

اگر مسئولیت‌پذیری‌ها درست شود، بار همان مادر سبک‌تر می‌شود و نفس راحتی می‌کشد. «زن، زندگی، آزادی» بازیابی هویت کرد و به یاد جامعه آورد که تاریخ زن ایرانی همیشه صرفاً تاریخ سرکوب نبوده است و زنان توانمندی هم داشته‌ایم که هویت و قدرت داشته‌اند. اما نگرانی‌ام درباره‌اش این است که این میزان مسئولیت‌پذیری در ادامه به فرسودگی روانی در میان سالی خواهد رسید، و در نهایت به میل به انزوا. اصلاً همین الآن هم این اتفاق افتاده است. اما اگر همین‌طور پیش برود، در آینده قطعاً شدیدتر خواهد شد. بسیاری از مادران که اکنون فرزند دهه‌نودی دارند این میزان اشتغال به بچه را اقتدار می‌بینند.

از آن طرف، پیمایش‌های سالیان اخیر می‌گویند عملکرد زنان در شغلشان بهتر از مردان است. کارهای نرم‌افزاری و پشت‌میزنشینی بیشتر شده است. همان مسئله‌ای که پسرها در مدرسه دارند که باید مدام وسط درس بلند شوند و تحرکی کنند، در شغل‌های نرم‌افزاری هم تکرار می‌شود و کیفیت عملکرد فرد پایین می‌آید؛ مدام استعفا می‌دهند و بیرون می‌روند؛ اعتماد به نفسشان افت می‌کند و آن را گردن سیاست و شغل و حکومت و... می‌اندازند، در حالی که هم‌زمان زنان در این کارها موفق‌اند. تصور می‌کنم توفیق‌های هم‌زمان زودرس برای زنان امروز فرسوده‌شان می‌کند.



خیلی اوقات می‌بینم که سازمان‌ها و نهادهای مختلف دولتی و غیردولتی کارگاه و دوره‌هایی با عنوان «مادر و کودک» می‌گذارند. از خودم می‌پرسم پس پدرها چه؟ پدری کردن فقط پر کردن جیب که نیست!

از سنین نوزادی و خردسالی و پیش‌دبستانی عبور می‌کنم، چون در این سنین، مخصوصاً دو سال اول، کودک باید بیشتر با مادر باشد. البته نقش پدران هم سر جایش محفوظ است؛ اما با تسامح از آن می‌گذرم و می‌گویم قبول، آنجا «مادر و کودک» باشد. مسئله ما اکنون این است که مثلاً من را به دبیرستان پسرانه دعوت می‌کنند که بیا برای والدین صحبت کن، می‌روم و می‌بینم ۶۰ مادر نشسته است، ۲ پدر!

### احتمالاً همان دو نفر هم تصور می‌کنند اشتباهی آمده‌اند!

نه اتفاقاً، خیلی هم علاقه‌مندند. حالا یا ذهنشان فرهنگی‌تر است، یا گاهی تک‌والدند. البته این هم هست که به مدیران مدارس زیاد می‌گویم که ساعت ۲ بعدازظهر مردها اغلب نمی‌توانند جلسات را بیایند؛ شغلشان اجازه نمی‌دهد. چند بار پیش آمد که مدرسه‌ها روز جلسه پدران را جمعه، ساعت ۱۰:۳۰ صبح گذاشتند؛ بیشترشان آمده بودند. تدبیر مدیرها بود. یعنی گاهی خود ما باید تنظیم شویم. مدرسه پسر من این جلسات را آنلاین، ۹ تا ۱۰ شب، می‌گذارد و می‌بینم آن قدر تفاوت بین میزان حضور مادران و پدران نیست؛ یعنی این طور نیست که پدران نخواهند. اما اگر مادر بگوید من جای تو می‌روم، اگر مدیر مدرسه روز و ساعت را متناسب با کار پدر تنظیم نکند، حضور مدام کم‌رنگ‌تر می‌شود. مثلاً اردوهای پدران پسران که مدارس غیردولتی تازگی‌ها زیاد برگزار می‌کنند با استقبال خوب پدرها مواجه شده است؛ چون پدرها هم مثل پسرانشان به تحرک و بازی و ورزش و رقابت و مسابقه نیاز دارند. نمی‌گویم زن‌ها به این‌ها علاقه ندارند، نه؛ اما باید پذیرفت که علاقه مردان به این فعالیت‌ها بیشتر و ماندگارتر است.

آن طور که می‌بینیم، مردان بسیار کمتر از زنان پیگیری مطالعه و کسب آگاهی در زمینه‌های رشد فردی و بهبود روابط و این مسائل‌اند. به نظر شما این مسئله با تغییر نسل تغییری کرده است؟ و چرا پسران برای شناخت احساسات خود و دیگران عطشی ندارند؟

الآن که با هم صحبت می‌کنیم بر کسانی متمرکزیم که دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ به دنیا آمده‌اند. از نظر من آن‌ها بسیار آگاه‌اند و میان دختران و پسران این دوره تفاوت زیادی نمی‌بینم. زیاد با نوجوانان گفت‌وگو می‌کنم. آیا با کتاب به آگاهی و رشد رسیده‌اند؟ نه الزاماً. نرخ مطالعه میان این دوره سنی البته بالا رفته است. آمار اواخر دهه ۹۰ نشان می‌داد نوجوانان ایرانی حدود ۱۵ دقیقه در روز مطالعه غیردرسی دارند. به نظر من طی پنج سال اخیر (از حدود سال ۹۵ و اوجش ۱۴۰۰ بود) دوسه ناشر اساساً به قصد کتاب‌خوان کردن نوجوانان فعالیت خود را کردند؛ یعنی برندی از خودشان ساختند که بچه‌ها به خاطر برند آن‌ها کتاب‌خوان شدند. تا جایی که می‌دانم هرکدام از این برندها طی تقریباً هشت سال که از عمرشان می‌گذرد حدود ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ عنوان کتاب ترجمه یا تألیف کرده‌اند. این تعداد کتاب که مخصوص مخاطب نوجوان چاپ شده‌اند و بعضی‌هایشان به چاپ دهم و پانزدهم هم رسیده‌اند به خودی خود از افزایش مطالعه نزد این گروه سنی خبر می‌دهد. اما نوجوان‌ها از یوتیوب، هوش

مصنوعی، سریال‌های خوب خارجی، تماشا و تحلیل اخبار، انیمه‌ها و انیمیشن‌های پرمحتوا با مضامین فلسفی هم یاد می‌گیرند. این آگاهی‌ها دارد کسب می‌شود، بی‌آنکه خانواده‌ها و مدارس بفهمند. و نوجوانان به توسعه وجودی و فردی‌شان فکر می‌کنند، هرچند ممکن است کاملاً آگاهانه نباشد. بخشی از افسردگی‌هایی هم که برایشان پیش می‌آید برآمده از همین فهم‌هاست. اما درکل تصور می‌کنم دختران شادتر از پسران‌اند.

**تصور می‌کنم یکی از علت‌های این است که دختران با تعارضات کمتری روبه‌رویند. پسران سردرگمی‌های بیشتری دارند، به سبب همان فروریختن اقتدار ارزش‌ها و هنجارهای نسل قبل و نساختن ارزش‌های بدیل که به دنیایشان معنا بدهد.**

چند شاخص هست که طول دوران نوجوانی را در جهان بلندتر کرده است. نوجوانی در دختران از حدود هشت‌نُه سالگی و در پسران از ده‌یازده سالگی شروع می‌شود و پایانش را حدود ۲۵.۲۴ سالگی می‌دانند؛ چون شاخص اصلی خروج از نوجوانی «استقلال» است: اینکه فرد بتواند خودش را با کمترین میزان حمایت پدر و مادر مستقلاً اداره بکند، هم استقلال فیزیکی از خانه و هم مالی. از طرف دیگر اشاره کردم که تأمین معاش خانواده همچنان جزو شاخص‌های مردانگی نزد پسران است و بنابراین، علاوه بر بحران‌هایی که گفتم هنگام تحصیل در مدرسه و دانشگاه آن‌ها را مستعد افسردگی می‌کند، آن شاخص سنتی مردانگی هم باعث می‌شود میزان افسردگی و اضطراب‌شان همچنان تا دهه سوم زندگی‌شان ادامه یابد و این اتفاق رو به افزایش است؛ برخلاف دختران که با اینکه رسماً شاغل‌اند، هنوز تأمین معاش را در وظایف خودشان نمی‌دانند و جزو شاخص‌های زنانگی‌شان محسوب نمی‌شود. بنابراین دخترها رشد می‌کنند و حالشان بهتر از پسرهاست. دختران بسیار تشویق می‌شوند؛ پسران تشویق نمی‌شوند. در جامعه مدرک‌گرایی مثل جامعه ما که والدین هنوز فشار می‌آورند تا بچه‌شان در کنکور قبول شود این نسبت ۲۸ درصد ورودی پسران به دانشگاه‌ها در برابر ۷۲ درصد ورودی دختران مشکل ایجاد می‌کند. در سه سال اخیر هم که بلای دیگری به بلای کنکور اضافه شده است: تأثیر نمرات امتحان نهایی برای ورود به دانشگاه. نمرات پایانی سال‌های دهم و یازدهم هم اضافه شده و بحران را بیشتر کرده است. پسران بسیار کمتر از دختران می‌توانند این‌ها را مدیریت کنند؛ چون درکل معدلشان پایین‌تر است، که علت آن هم هماهنگ نبودن ساختار آموزشی با نوع توجه و تمرکز و تحرکی که در ابتدا اشاره کردم و اغلب هم باعث می‌شود به پسران، خیلی بیشتر از دخترها، برچسب بیش‌فعالی بزنند، صرفاً چون فضایی برای تخلیه هیجان‌اتشان ندارند. در جهان این مشکل هست. باید این مدرک‌گرایی از سر مردم بیفتد و این قدر کنکور و دانشگاه مهم نباشد تا نوجوان‌ها زودتر بتوانند وارد کارگاه‌های مهارتی بشوند.

**اتفاقاً تصور می‌کنم طی سالیان اخیر با تنزل جایگاه دانشگاه‌ها و کیفیت آموزش، جایگاه مدرک مثل قبل نیست.**

بله، اما نزد خانواده‌ها هنوز ارزش این است که وارد دانشگاه بشوی. تصور نمی‌کنند پسرشان ممکن است به دانشگاه نرود، فلان دوره را بگذرانند و وارد بازار کار شود. این کلیشه‌ها را باید تغییر داد.

# Understanding Masculinities:

Results from the  
INTERNATIONAL MEN AND GENDER EQUALITY SURVEY (IMAGES)  
- MIDDLE EAST AND NORTH AFRICA

Egypt, Lebanon, Morocco, and Palestine



## شناخت مردانگی

گزیده‌هایی از پیمایشی در خاورمیانه و شمال آفریقا

مصر، لبنان، مراکش و فلسطین

مترجم: نوشین صفائیان

متنی که پیش رو دارید ترجمهٔ چهار بخش از گزارش پیمایشی بین‌المللی است. این بخش‌ها عبارت‌اند از: «پیشگفتار»، «تجربیات سازمان‌های مردم‌نهاد در کار با مردان»، «یافته‌ها» و «پیشنهادها».

## پیشگفتار

محمد نصیری، مدیر منطقه‌ای حوزهٔ کشورهای عرب، کارگروه زنان سازمان ملل متحد

در عربی ضرب‌المثلی وجود دارد که می‌گوید: «درخت از دل یک بذر آغاز می‌شود.» و واقعاً این مطالعه مانند دانه‌ای بود در انتظار کاشته شدن. تلاش برای توانمندسازی زنان در منطقه‌ای که همیشه با برابری جنسیتی توأم نبوده است یکی از موهبت‌ها و افتخارات بزرگ زندگی‌ام بوده است. من هر روز با دیدن زنان و دختران شجاعی که با هنجارها و انتظارات محدودکننده‌ای که در زندگی تجربه می‌کنند مبارزه می‌کردند خجلت‌زده می‌شوم و از آن‌ها الهام می‌گیرم؛ زنان و دخترانی که در برابر این فشارها ایستادگی می‌کنند، از آن

سخن می‌گویند و برای حقوق خود مبارزه می‌کنند. در مواجهه با آمارهای تکان‌دهنده - از مشارکت پایین زنان در حوزه اقتصادی و سیاسی گرفته تا خشونت گسترده علیه آنان در حوزه‌های خصوصی و عمومی و فشار شدید اجتماعی برای جا انداختن تعریفی بسیار محدود از زنانگی - زنان و دختران همچنان مقاومت می‌کنند و در این مسیر پیروزی‌های کوچکی را نیز به دست می‌آورند.

شاهد پیشرفت‌هایی در این زمینه بوده‌ایم. دولت‌های منطقه برای برابری جنسیتی تلاش کرده‌اند؛ به‌ویژه در سال‌های اخیر قوانینی برای تضمین حقوق برابر تصویب کرده‌اند، خشونت علیه زنان را جرم‌انگاری کرده‌اند و برخی از آن‌ها تمامی محدودیت‌های مربوط به «کنوانسیون رفع تمام اشکال تبعیض علیه زنان»<sup>۱</sup> را لغو کرده‌اند. با این حال بزرگ‌ترین مانع همچنان جامعه است: شما، من و همسایه‌هایمان، و کلیشه‌ها و هنجارهایی که در سر می‌پروریم و تداوم می‌بخشیم. همه ما در این زمینه مقصریم و همین موضوع باعث می‌شود که زنان و دختران سرسختی که در برابر این هنجارها مقاومت می‌کنند حتی شجاع‌تر نیز به نظر برسند.

اینجاست که استعاره «بذر» به میان می‌آید. برای شکستن دیوار و غلبه بر موانع موجود در راه برابری باید آن را بشناسیم، درک کنیم و بله، حتی با آن همدلی کنیم. این کار آسانی نیست و می‌دانستیم که مشکلی بزرگ خواهد بود. از مردان و پسران درباره نگرش‌هایشان به برابری سؤال کنیم؟ آن‌ها را وادار کنیم به رفتار خود و نقششان در جامعه فکر کنند؟ وقتی دو سال پیش برای اولین بار این موضوع را با «پروموندو»<sup>۲</sup> و بعداً با دیگر شرکای تحقیقاتی‌مان مطرح کردیم، می‌دانستیم در حال عبور از مرزهای معمول هستیم. درست است که همه مردان مرتکب خشونت نمی‌شوند یا حافظ نابرابری نیستند، اما همه مردان - و زنان - باید بخشی از ایجاد جامعه‌ای عادلانه‌تر باشند. منطق ما ساده بود: اگر سراغ مردان نرویم و فضایی برای مشارکت آن‌ها فراهم نکنیم، چگونه می‌توانیم انتظار داشته باشیم که بخشی از راه‌حل باشند؟

پیمایش بین‌المللی شناخت مردان و برابری جنسیتی در خاورمیانه و شمال آفریقا گسترده‌ترین مطالعه درباره مردان و دیدگاه‌ها و تجربیات آن‌ها در جنسیت و برابری جنسیتی است که تاکنون در این منطقه انجام شده است. از یافته‌های این مطالعه نتایجی را به دست آوردیم که قبلاً می‌دانستیم، اما شواهدی برایش نداشتیم (مثلاً اینکه در میان بسیاری از پاسخ‌دهندگان مرد احساس برتری وجود دارد و این باور که آن‌ها حق دارند از اعضای زن خانواده‌شان محافظت و آن‌ها را کنترل کنند).

با این حال من امیدوارم. در چهار کشور - مصر، لبنان، مراکش و فلسطین - مردان و زنانی را دیدیم که دیدگاه مثبتی به کار کردن زنان خارج از خانه دارند. در عین حال مشاهده کردیم که مردان کمتر از حضور زنان در موقعیت‌های رهبری حمایت می‌کنند (و حتی بسیاری از زنان نیز همین احساس را دارند).

برای کار ما در حوزه «زنان سازمان ملل متحد» این گزارش ابزار فوق‌العاده مهمی است، مخصوصاً در زمینه برنامه‌ریزی‌ها، سیاست‌گذاری‌ها و تلاش برای همکاری با کشورهای عضو سازمان، جامعه مدنی و جوامع محلی. اگرچه ممکن است اعداد و ارقام را به تنهایی نامیدکننده ببینیم، این تحقیق تأیید می‌کند که در میان مردان و زنان قهرمانانی واقعی وجود دارند که به برابری جنسیتی باوری عمیق دارند.

1. Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination against Women (CEDAW)

2. Promundo

در میان روایت‌های خشونت مردان علیه زنان، به داستان‌هایی از مردانی نیز برخوردیم که در خانه وظیفه مراقبت و نگهداری را بر عهده داشتند. به‌ازای هر داستان از مردی که دخترش را به ازدواج برخلاف میلش مجبور کرده بود، داستان‌هایی از مردانی نیز وجود داشت که به دخترانشان قدرت می‌دادند. به‌ازای هر مردی که شغل خود را مهم‌تر از شغل همسر یا خواهرش می‌دانست، مردانی هم وجود داشتند که کار همسران و خواهرانشان را کاملاً برابر با کار خود می‌دیدند.

در درجه اول، این مطالعه تنوع مردان را در چهار کشور بررسی شده تأیید می‌کند و در این دایره متنوع، مردانی را می‌بینیم که نگرش‌ها و رفتارشان الگو می‌شود، الگویی برای آنچه باید تمام مردان منطقه به آن باور داشته باشند و هر روز رقم بزنند: برابری بین زنان و مردان. درواقع این مطالعه یک بذر است، و روایت‌های آن به درختی از امید و انسانیت تبدیل خواهند شد.

### نگاهی به سازمان‌های مردم‌نهاد (سمن) مصر: گفت‌وگوی مردانه<sup>۳</sup>

«زنان چه می‌خواهند؟» سؤالی بود که به‌ندرت مردان روستاهای مانیل<sup>۴</sup> شیحا، تاموه<sup>۵</sup> و بدراشین<sup>۶</sup> در جیزه<sup>۷</sup> را به خود مشغول می‌کرد. تا اینکه خود را در موقعیتی غیرمنتظره یافتند: شرکت در کارگاهی درباره زنان در سیاست که «آکت»<sup>۸</sup>، یک سمن مصری، برگزار کرده بود. آکت بیش از دو دهه با شرکای محلی در سراسر مصر همکاری کرده است تا آگاهی و دستیابی به حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زنان را ترویج کند. کار آسانی نیست، زیرا زنان، هرچند مشتاق، برای مشارکت اغلب با ممانعت شوهرانشان مواجه می‌شوند؛ بنابراین آکت تصمیم گرفت مستقیماً سراغ مردان برود و آن‌ها را همراه همسرانشان به کارگاه‌هایی درباره اهمیت مشارکت سیاسی زنان دعوت کند.

برای این مردان کارگاه‌ها نوعی روشنگری بود که بینش جدیدی درباره شرایط روزمره زندگی زنان و پتانسیل آن‌ها فراتر از کارهای روزمره - واقعیتی که مردان به‌ندرت به آن فکر کرده بودند و همسرانشان به‌ندرت فرصتی برای بیان آن داشتند - ارائه می‌کرد. بسیاری از شرکت‌کنندگان به این درک رسیدند که: «ظاهراً ما چیزی درباره همسرانمان نمی‌دانیم.» در این کارگاه‌ها تفکر اولیه بعضی مردان درباره اینکه «آیا همسرانشان می‌توانند فراتر از آشپزی و نظافت کاری بکنند؟» به حمایت مشتاقانه از نامزدی آن‌ها در انتخابات محلی تبدیل شد.

داوطلبان آکت می‌گویند پیام اصلی چنین تغییری این است: «ما توضیح می‌دهیم مشکلات زنان بر کل خانواده تأثیر می‌گذارد، بنابراین حل آن‌ها به مردان نیز کمک می‌کند و همچنین نمونه‌هایی از جامعه را نشان می‌دهیم که در آن زنان در برقراری ارتباط بسیار بهتر از مردان عمل می‌کنند؛ بنابراین می‌توانند بهتر از مردان نماینده آن‌ها باشند.» آکت دریافته است که این استراتژی که بر پایه منافع آگاهانه مردان استوار است با آن‌ها هم‌خوانی دارد و در تعدادی از پروژه‌های دیگر توانمندسازی سیاسی آن‌ها نیز موفقیت‌آمیز بوده است، از جمله آموزش ده‌ها مرد جوان برای بسیج جوامع به منظور حمایت از نامزدهای زن در انتخابات پارلمانی سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۵.

3. Man Talk  
4. Manila Sheiha  
5. Tamoh  
6. Badrashein  
7. Giza  
8. ACT

همکاری آکت با مردان فراتر از صندوق‌های رأی است. این گروه بیشتر به خاطر فعالیت‌هایش در زمینه خشونت‌های جنسیتی شناخته شده است؛ در سال ۲۰۱۲ آکت همراه دیگران ابتکار عمل «شُفتُ تحرش» (آزار دیده‌ام) را پایه‌گذاری کرد؛ پروژه‌ای پیشگامانه که مردان و زنان جوان را گرد هم می‌آورد تا با آزار جنسی مبارزه کنند. صدها داوطلب این پروژه در روزهای عید و دیگر مناسبت‌هایی که آزار جنسی به اوج خود می‌رسد جمع می‌شوند و به زنان و دخترانی که در خیابان‌ها تحت فشارند کمک می‌کنند. علاوه بر دور کردن مردان مهاجم، مردان «شُفتُ تحرش» همچنین تلاش می‌کنند به هم‌سن‌وسال‌های خود آموزش دهند که اصلاً به زنان آزار نرسانند و این کار را از طریق فعالیت‌های گسترده در خیابان‌های شهرها و شهرک‌های سراسر کشور انجام می‌دهند. پیام آن‌ها به دیگر مردان ساده است: تصور کنید زنی که آزار دیده مادر، همسر یا خواهر شما بود! این رویکرد بیشتر بر مفاهیم مردانه از محافظت و نگهبانی از زنان تمرکز می‌کند تا به مفاهیم برابری جنسیتی، اما پیامی است که بسیاری از مردان درک می‌کنند.

کار با مردان و پسران درباره برابری جنسیتی هنوز در مصر کم‌تعداد است. آکت با معرفی کارگروه‌های کوچک‌تر جامعه مدنی و قدردانی از تلاش‌های آن‌ها به گسترش این حوزه کمک می‌کند. نمونه‌هایی از این گروه‌ها شامل انجمنی محلی در روستایی در جیزه است که مردان محله را بسیج کرد تا از دولت محلی درخواست روشنایی بهتر خیابان‌ها را برای کاهش آزار خیابانی داشته باشند. گروهی در سکونتگاهی غیررسمی در قاهره نیز گروهی از «توک‌توک‌های امن» ایجاد کرده‌اند. رانندگان این توک‌توک‌ها آموزش دیده‌اند تا از آزار جنسی مسافران زن خودداری کنند. به گفته آکت، مشکل اصلی در پل زدن بین انجمن‌های محلی و گروه‌های حقوق زنان بود؛ زیرا انجمن‌های محلی را معمولاً مردان و گروه‌های حقوق زنان را اغلب زنان مدیریت می‌کردند. چه افراد چه نهادها، کمک به مردان و زنان برای درک بهتر و ارتباط مؤثرتر درباره مشکلات و فرصت‌های یکدیگر کلید بهبود شرایط برای همه است.

## نگاهی به سازمان‌های مردم‌نهاد مراکش: جهان تفاوت

رشید، مرد جوانی که در رباط زندگی می‌کند، می‌گوید: «چیزهای زیادی هست که یک مرد دوست دارد انجام دهد اما نمی‌تواند، چون همین‌که مرد باشد به این معنی است که جامعه به او اجازه نخواهد داد... مثلاً نمی‌تواند گریه کند، نمی‌تواند برقصد؛ این‌ها از نظر جامعه مسخره است. قوانینی وجود دارد - چگونه بنشینند، چگونه با دیگران صحبت کند - که باید رعایت کند. ممکن است جامعه او را برتر ببیند، به عنوان کسی که قدرت را در دست دارد، اما در واقع او در درون خود رنج می‌کشد.»

این صراحت مردانه به کمک سازمان مردم‌نهادی فرانسوی به نام محله‌های جهان<sup>۱۰</sup> ممکن شده است. این گروه از زمان تأسیس در سال ۲۰۰۳ روی توسعه جامعه مدنی و توانمندسازی زنان در سراسر فرانسه، غرب و شمال آفریقا و آمریکای لاتین، با تأکید بر همکاری مناطق جنوبی، کار کرده است. از جمله ابتکارات اولیه آن‌ها در مراکش پروژه‌ای درباره توسعه اقتصادی زنان بود که «فدراسیون اتحادیه حقوق زنان»<sup>۱۱</sup>، سازمان ملی حقوق زنان در وارززات<sup>۱۲</sup>، شهری در جنوب مراکش، رهبری‌اش می‌کرد. در این پروژه شرکت‌کنندگان زن از اتحادیه حقوق زنان خواستند با مردان خانواده‌شان هم کار کند، چون آن‌ها را مانعی برای پیشرفت خود می‌دیدند. شرکت‌کنندگان در پروژه‌ای دیگر درباره توسعه جوانان در مناطق کم‌درآمد سِل<sup>۱۳</sup>، شهری در نزدیکی رباط، نیز پیشنهاد کردند که این اتحادیه بر مشکلاتی که مردان و پسران جامعه‌شان با آن مواجه‌اند متمرکز شود.

۹. توک توک یا اتوریشا ماشین‌های سه چرخه هستند. م.

10. Quartiers du Monde (QdM)  
11. FLDF  
12. Ouarzazate  
13. Giza



از سال ۲۰۱۵ اتحادیه حقوق زنان این پیشنهادها را به حوزه کاری جدیدی تبدیل کرده است تا مشکلات پیش روی مردان در مراکش امروز را بهتر درک و بررسی کند. فیلم مستند تحقیقاتی<sup>۱۴</sup> که مردان جوان از زندگی شان در سیل فیلم برداری کرده اند برخی از مسائل کلیدی در جامعه شان را بررسی می کند، مانند قدرت و محدودیت های مردی جوان در مراکش که با فشار تأمین معاش خانواده در وضعیت نرخ بالای بیکاری جوانان روبه رو است (حتی مشکلات دیگری مانند اینکه چگونه مفاهیم سنتی مردانگی شکل می گیرد و آیا امکان تغییر آن ها وجود دارد یا خیر).

با توجه به این تصاویر به دست آمده از جامعه، اتحادیه حقوق زنان برای مردان و زنان جوان در سیل کارگاه های آموزشی برگزار کرده است تا به آن ها کمک کند درباره کلیشه های جنسیتی و روابط قدرت در زندگی خود فکر کنند، از جمله اینکه چگونه نابرابری های بین فقیر و غنی با نابرابری های بین جنسیت ها تلاقی می کند. همچنین تحت حمایت سازمان زنان ملل متحد، اتحادیه حقوق زنان با ابعاد<sup>۱۵</sup>، سمنی لبنانی، همکاری کرده است تا به بیش از ده گروه جامعه مدنی مراکشی که اکنون روی برابری جنسیتی کار می کنند آموزش بدهند و مردان و پسران را نیز در این فرایند مشارکت دهند. به علاوه اتحادیه حقوق زنان برای همکاری با دیگر سمن های محلی در پروژه تثاتی مشارکتی دارد که به مردان و زنان جامعه فرصت می دهد داستان های خود از پدر بودن را به اشتراک بگذارند (زیرا پدر بودن حوزه ای گسترده و از نظر اجتماعی پذیرفته شده است که می تواند بحث عمومی درباره مشکلات فراوان پیش روی مردان مراکشی امروز را گسترش دهد)<sup>۱۶</sup>.

## نگاهی به سازمان های مردم نهاد لبنان: کار روی مردانگی در عمل در لبنان

«ابعاد» سازمان مردم نهاد لبنانی است که مأموریت اصلی اش تأمین فضاهای امن و پناهگاه برای زنان و دخترانی است که در معرض خشونت های جنسیتی اند یا آن را تجربه کرده اند. با این حال از همان ابتدا در سال ۲۰۱۱ می دانستند که این خدمات به تنهایی نمی تواند با هنجارها و نگرش های ریشه ای که این خشونت ها را تداوم می بخشند مقابله کنند؛ آن ها باید با مردان و پسران نیز کار می کردند.

ابعاد دست به کار شد و به سراغ مردان و زنان در سازمان های جامعه مدنی و میان عموم مردم رفت تا آگاهی آن ها را درباره تفکرات کلیشه ای که مردان با آن ها بزرگ می شوند و آثاری که این تصورات ممکن است بر زنان، جامعه و خود مردان داشته باشند افزایش دهد. ابعاد ذیل برنامه «مردانگی» مشغول بررسی مسائل بزرگ تر شد. مردانگی یکی از اولین برنامه های مبتکرانه ابعاد و اقدامی پیشگامانه در لبنان و منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بود. آن ها مشغول بررسی راه هایی شدند که از آن طریق بتوانند با مردان، به عنوان شریک زندگی زنان، همکاری کنند تا کار توانمندسازی زنان را تکمیل کنند، تبعیض و خشونت جنسیتی را کاهش دهند و فرهنگ مشارکت، همدلی و برابری را در لبنان ایجاد کنند.

برای ابعاد این کار فقط در صورتی مؤثر خواهد بود که فراگیر و جامع باشد؛ از طریق همکاری و مشارکت مردان و همچنین زنان در مسئله مردانگی؛ استفاده از روان درمانی فردی و گروهی؛ افزایش آگاهی، توسعه منابع و ظرفیت سازی با افراد، سازمان های جامعه مدنی و جامعه عمومی؛ و سخنرانی های عمومی و جذب حمایت های اجتماعی.

۱۴. «ویدیو-تحقیق درباره مردانگی ها» - QdM - داستان های شهری.

<http://www.quartiersdumonde.org/jeunes/pagina?id=26>  
15. ABAAD

۱۶. برای اطلاعات بیشتر به این آدرس بروید: [www.quartiersdumonde.org](http://www.quartiersdumonde.org)



محور کار آن‌ها با مردان جوان «برنامه ر» - برگرفته از کلمه عربی «رَجُل» به معنای «مرد» - است که مردان را به تفکر انتقادی دربارهٔ هنجارهای سخت‌گیرانه مرتبط با مردانگی تشویق می‌کند. با توجه به بحران پناهندگان در لبنان، برنامه ر از «برنامه اچ» (که پروموندو بنیانش را گذاشت و در بیش از ۲۲ کشور استفاده شده است) اقتباس شده است. این برنامه طوری طراحی شده است که مردان جوان بین ۱۴ تا ۲۴ سال از جوامع پناهنده و حاشیه‌نشینان و همچنین ساکنان مناطق شهری و روستایی را مخاطب قرار دهد. برنامه ر، به عنوان برنامه آموزشی آگاه‌سازی مردان جوان، بر موضوعاتی مانند خشونت پرهیزی، سلامت و حقوق جنسی و باروری، سوء مصرف مواد و برابری جنسیتی تمرکز دارد.

أبعاد در قالب بخشی از این فعالیت مبتکرانه برای مشارکت مردان، مرکز مشاوره روان‌شناختی‌ای به نام «مرکز مردان»<sup>۱۷</sup> راه‌اندازی کرد تا نه تنها از طریق اقدامات پیشگیرانه، بلکه با تمرکز روی کسانی که مرتکب خشونت شده‌اند به پیشبرد اهدافش کمک کند. در این مرکز مردان ساکن لبنان (چه از جمعیت محلی چه پناهندگان) می‌توانند خدماتی مانند گروه‌های حمایتی، گروه‌های گفت‌وگو و مشاوره روان‌شناختی فردی دریافت کنند تا در فرایند بازتوانی به آن‌ها کمک شود. در این جلسات مردان نه تنها دربارهٔ نقش‌های جنسیتی و نقش استرس در زندگی خود تأمل می‌کنند، بلکه دربارهٔ استراتژی‌های ارتباطی برای کاهش خشونت و همچنین درک و پذیرش مسئولیت رفتارهای خود نیز آموزش می‌بینند. أبعاد از طریق کمپینی ملی با عنوان «مستعدین نسیم حکمی» (ما مشتاقیم، اینجا هستیم، گوش می‌کنیم) از این فعالیت‌ها حمایت کرد تا مردان بیشتری را به کمک گرفتن تشویق کند.

أبعاد از پتانسیل رهبران مذهبی برای اثرگذاری‌های مهم در پیشگیری از خشونت علیه زنان استفاده کرده است؛ به‌ویژه در جوامع سنتی اغلب از دولت‌های محلی یا رهبران جامعه سکولار تأثیرگذارترند و می‌توانند مستقیم و غیرمستقیم بر قوانین، سیاست‌ها و هنجارهای اجتماعی در جامعه خود تأثیر بگذارند. این سازمان مردم‌نهاد از خلال میزگردهای مشارکتی، امکان ایجاد پلتفرمی مشترک را شکل داد که در آن رهبران مذهبی به اتخاذ مواضع مثبت، حمایت از برابری جنسیتی و پایان دادن به خشونت‌های جنسیتی متعهد شدند.

أبعاد تمام این فعالیت‌ها را از طریق کمپین‌های رسانه‌ای و فیلم گسترش داده است. این سازمان در همکاری با «اتحادیه هارتلند برای نیازهای انسانی و حقوق بشر» و وزارت امور اجتماعی لبنان و با همکاری موسسه «فرهنگ توسعه و گفت‌وگو» کمپین رسانه‌ای ملی با عنوان «مرد باش؛ مردان واقعی در برابر خشونت می‌ایستند» راه‌اندازی کرد. این کمپین رسانه‌ای رویکردی انقلابی داشت: به جای سرزنش عاملان خشونت، مردانی را در مرکز توجه قرار داد که در برابر نابرابری جنسیتی و خشونت علیه زنان سکوت نمی‌کنند. همچنین أبعاد در سال ۲۰۱۱ با همکاری «واندر باکس پروداکشنز»<sup>۱۸</sup> از شانزده مرد جوان از عراق و لبنان حمایت کرد تا تیزرهای تلویزیونی حاوی این پیام تولید کنند که همه در پایان دادن به خشونت علیه زنان نقش دارند.

أبعاد در سطح جهانی این برنامه را از طریق ظرفیت‌سازی محلی و منطقه‌ای پیش برد. آن‌ها با اتکا بر آموزش‌ها و به عنوان نقطهٔ کانونی فعالیت خود در خاورمیانه و شمال آفریقا و همچنین ایجاد اتحادیهٔ «مردان مشارکت‌کننده»، شبکه‌ای متشکل از بیش از ششصد سازمان غیردولتی و شرکای سازمان ملل که برای مشارکت مردان و پسران در برابری جنسیتی کار می‌کنند، فعالیت‌های خود را

17. Men Center (MC)

18. WonderBox Productions



گسترش دادند. نقش آن‌ها در اتحادیه مردان مشارکت‌کننده به تأسیس و راه‌اندازی اولین شبکه اختصاص یافته به کار روی مردانگی در خاورمیانه منجر شد؛ این ساختار برای دیگر کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به عنوان الگو عمل خواهد کرد.<sup>۱۹</sup>

## نگاهی به سازمان‌های مردم‌نهاد فلسطین: با هم برای تغییر

در دفتری کوچک در رام‌الله تلفن‌ها بی‌وقفه زنگ می‌زنند. هفت روز هفته، سالانه ۱/۵ میلیون تماس تلفنی برقرار می‌شود و گروهی از مردان و زنان فلسطینی آماده پاسخ‌گویی به سؤالات از سراسر غزه و کرانه باختری، از جمله شرق قدس، هستند. آن‌ها این جمله را به شوخی می‌گویند که «اگر دو دقیقه خط مشغول نباشد، بررسی می‌کنیم که آیا مشکلی فنی وجود دارد یا نه.» اما کار آن‌ها خنده‌دار نیست، زیرا این مرکز تماس متعلق به «سوا» است، یکی از سمن‌های پیشرو در فلسطین که با خشونت‌های جنسیتی مقابله می‌کند.

«سوا» به معنای «با هم» است و همان‌طور که از نامش پیداست، این سازمان یکی از محدود گروه‌ها در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا است که مستقیماً با مردان و پسران درباره حقوق زنان کار می‌کند. نمونه بارز آن خط تلفن بحران این سازمان است که پلتفرم‌های تلفن، ایمیل و فیس‌بوکش ماهانه بیش از ۲۰۰ پرونده را مدیریت می‌کنند که حدود ۴۰ درصد آن‌ها مربوط به مردان و پسران است. اکثر تماس‌گیرندگان مرد زیر ۲۱ سال هستند و قربانی خشونت خانگی (از جمله سوءاستفاده جنسی در خانواده) یا قلدری در مدرسه و جامعه‌اند. با این حال بسیاری از آن‌ها برای دریافت برخی اطلاعات اولیه درباره زندگی تلفن می‌کنند. در غیاب آموزش رسمی مسائل جنسی در مدارس فلسطین، بسیاری از تماس‌گیرندگان در درک رشد شخصی خود سردرگم‌اند. تیم مشاوران سوا به‌طور ویژه آموزش دیده‌اند تا نیازهای تماس‌گیرندگان مرد و زن را برطرف کنند و در موارد خشونت، افراد را به شبکه‌ای متشکل از بیش از ۵۰۰ ارائه‌دهنده خدمات پزشکی، حقوقی و روانی-اجتماعی ارجاع دهند.

به سبب سیستم تلفن بحران و آگاهی و بینشی که به واسطه آن ایجاد شده است، سوا برنامه‌های متنوع دیگری نیز راه‌اندازی کرده است. مثلاً کلاس‌های «سلامت خانواده» آن‌ها جلسات فوق برنامه‌ای‌اند که تقریباً در ده‌ها مدرسه در شرق قدس و رام‌الله برگزار می‌شوند تا به دانش‌آموزان فرصت بدهند تغییرات بدن و احساسات خود را درک کنند. کلینیک‌های سیار در مناطق محروم خدمات معاینه فیزیکی و سلامت جنسی و باروری را به مردان ارائه می‌کنند و از این فرصت استفاده می‌کنند تا با افراد درباره خشونت و مسائل جنسیتی صحبت کنند.

به گفته سوا، کار با مردان اغلب مشکل‌آفرین است، به‌ویژه مشارکت با جوانانی که در سایه بنیادگرایی مذهبی بزرگ شده‌اند و تمایل دارند رویکردی محافظه‌کارانه‌تر به نقش‌ها و حقوق جنسیتی داشته باشند. برای تغییر دیدگاه‌های آن‌ها، سوا رهبرانی در جامعه - از جمله مقامات منتخب، شخصیت‌های مذهبی، قضات، پلیس و وکلای - را آموزش می‌دهد که در خطوط گسل مسائل جنسیتی کار می‌کنند تا به آن‌ها کمک کنند فوریت مقابله با خشونت علیه زنان را درک کنند و از قربانیان سوءاستفاده بهتر حمایت کنند. این چهره‌های تأثیرگذار سپس پیام سوا را در جامعه خود گسترش می‌دهند (مانند فرماندار الخلیل که علیه خشونت با زنان سخنرانی عمومی‌ای کرده است، یا رهبران مذهبی که درباره این موضوع موعظه می‌کنند). در ابتدا بسیاری از مردان - و حتی زنان - مقاومت

نشان می‌دهند و ادعا می‌کنند چنین پیام‌های توانمندسازی «غربی» اند و برای خانواده خطرناک‌اند. اما با گذشت زمان و در اثر آموزش، نگرش‌ها به آرامی تغییر می‌کند، اگرچه راهی طولانی و پرپیچ‌وخم پیش روی سوا و جوامع مخاطب آن وجود دارد تا مردان و زنان حقوق برابر برای همه را بپذیرند.<sup>۲۰</sup>

## نتایج:

مردان ستون‌های نظام‌های مردسالار در سراسر منطقه «خاورمیانه و شمال آفریقا»<sup>۲۱</sup> هستند، اما در دوره‌ای که روابط جنسیتی در حال تغییر است تحقیقات نسبتاً کمی درباره دیدگاه آن‌ها به زنان یا مردانگی خودشان انجام شده است. مطالعه ما اولین پژوهش از این نوع در منطقه مذکور است که با نگاهی گسترده و مقایسه‌ای زندگی مردان - شامل پسران، همسران و پدران در خانه و محل کار، در زندگی عمومی و خصوصی - را بررسی می‌کند تا درک بهتری از دیدگاه آن‌ها به جایگاه خود به عنوان مرد و همچنین نگرش‌ها و اقداماتشان درباره برابری جنسیتی ارائه کند. همچنین این مطالعه دیدگاه‌های زنان را نیز درباره همین موضوعات بررسی می‌کند. یافته‌های کمی و کیفی غنی این پژوهش (که بخشی از آن‌ها در این گزارش گنجانده شده و با جزئیات بیشتر در گزارش‌های جداگانه کشورهای ارائه شده است) مکمل مجموعه روبه‌رشدی از تحقیقات درباره مردان و مردانگی در این منطقه‌اند.

نتایج مطالعه ما کلیشه‌ها و پیش‌داوری‌هایی را که اغلب پیچیدگی هویت‌ها و روابط جنسیتی پویا در این منطقه را پنهان می‌کنند کنار می‌زند. چهار کشور ذکرشده در مرحله اولیه از مطالعه - مصر، لبنان، مراکش و فلسطین - متنوع‌اند و این تنوع غنی در دیدگاه‌ها و تجربیات مردان و زنانی که دیدگاه‌های خود را درباره تغییر نقش‌های جنسیتی و حقوق زنان در زندگی شخصی و جهان اطرافشان به اشتراک گذاشته‌اند بازتاب یافته است.

اکثر مردان بررسی شده در این چهار کشور از طیف گسترده‌ای از نگرش‌های نابرابر و سنتی حمایت می‌کنند. اما اقلیت چشمگیری - حداقل یک چهارم یا بیشتر از مردان در هر کشور - از بعضی جنبه‌های برابری و توانمندسازی زنان حمایت می‌کنند. این مردان با خشونت علیه زنان مخالفت می‌کنند، با قوانینی که از حقوق زنان محافظت می‌کنند موافق‌اند، از زنان در موقعیت‌های رهبری حمایت می‌کنند و اغلب می‌خواهند خود زمان بیشتری را به مراقبت از فرزندانشان اختصاص دهند. بسیاری از مردان مصاحبه‌شده، و همچنین بسیاری از زنان، ترکیبی از نگرش‌ها و رفتارهای برابرخواهانه و نابرابر را نشان می‌دهند. با این حال تعداد زیادی از مردان در این منطقه همچنان به هنجارهایی پایبندند که خشونت علیه زنان را تداوم می‌بخشند یا زنان را به نقش‌های سنتی محدود می‌کنند و این نگرش‌ها را به شیوه‌هایی عملی می‌کنند که به زنان، کودکان و خودشان آسیب می‌رساند. راه طولانی و پرپیچ‌وخمی وجود دارد که باید پیموده شود تا اکثر مردان - و بسیاری از زنان - به پذیرش کامل برابری جنسیتی در تمام حوزه‌ها دست یابند.

به‌رغم همه مشکلات، راه‌های پیشرفت بیش‌ازپیش روشن‌اند. بر مبنای نظرسنجی‌های خانگی انجام‌شده از حدود ده هزار زن و مرد در چهار کشور، پژوهش کیفی نشان می‌دهد مردان و زنانی قالب‌های سنتی را می‌شکنند. درحالی‌که نگرش‌ها و رفتارهای نابرابر مردان در این چهار کشور غالب است، این تحقیق به‌وضوح نشان می‌دهد مردان و زنانی نیز - از طبقات نخبه تا حاشیه‌نشین‌ترین

گروه‌ها - وجود دارند که تجربیات زندگی‌شان ثابت می‌کند برابری جنسیتی امکان‌پذیر است. در واقع صدای آن‌ها تأیید می‌کند که برابری جنسیتی یک «محصول وارداتی خارجی» نیست، بلکه ممکن است با فراهم شدن شرایط مناسب از درون خود این جوامع نیز سر برآورد.

یافته‌های کلیدی این مطالعه - بر اساس مضامین اصلی - به این شرح است:

## ۱. شکاف‌هایی در زره: هنجارهای جنسیتی و توانمندسازی زنان

اکثر مردان مصاحبه‌شده در چهار کشور از دیدگاه‌های تبعیض‌آمیز درباره نقش زنان حمایت می‌کنند. مثلاً دوسوم تا بیش از سه‌چهارم مردان از این ایده حمایت می‌کنند که مهم‌ترین نقش یک زن مراقبت از خانه است. زنان نیز اغلب این دیدگاه‌های نابرابر را درونی می‌کنند؛ حدود نیمی از زنان در این چهار کشور از همین ایده حمایت می‌کنند. به علاوه، اکثر قاطع مردان معتقدند که نظارت و کنترل حرکات زنان و دختران در خانواده‌شان وظیفه آن‌هاست، عملی که اکثر مردان یادآوری می‌کنند از دوران کودکی آغاز شده است. در بعضی کشورها اکثر زنان نه تنها این نظارت مردانه را تأیید می‌کنند، بلکه گویی آن را می‌پذیرند. در کشورهای دیگر زنان با این ایده، حداقل اگر نه در عمل، در ساحت نظر مخالفت می‌کنند.

منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا برخی از پایین‌ترین نرخ‌های مشارکت اقتصادی زنان در جهان را دارند. با توجه به ناپایداری اقتصادی در این منطقه در سال‌های اخیر و نرخ بالای بیکاری میان جوانان (افراد ۱۵ تا ۲۵ ساله)، جای تعجب نیست که سه‌چهارم یا بیشتر مردان در چهار کشور مطالعه‌شده و زنان با نرخ‌هایی تقریباً مشابه اولویت دسترسی مردان به شغل نسبت به زنان را تأیید می‌کنند. زنان هنوز به طور گسترده‌ای - هم از سوی مردان هم از سوی زنان - در درجه اول به عنوان همسر و مادر تعریف می‌شوند، نه بر اساس دستاوردهای حرفه‌ای یا کاری.

همچنان شکاف‌هایی در این زره وجود دارد. در میان کشورهای بررسی‌شده حدود نیمی از مردان - یا کمتر - معتقدند زن متأهل باید همان قدر حق کار کردن را داشته باشد که مرد دارد. در عین حال اکثر مردان در هر چهار کشور حاضر بودند یک زن را به عنوان رئیس خود بپذیرند و تمایل داشتند در محیط‌های کاری مختلط جنسیتی کار کنند. البته بخش زیادی از این پذیرش نظری است؛ آنچه روشن می‌شود این است که بسیاری از مردان در منطقه از کار کردن زنان خارج از خانه حمایت می‌کنند، به این شرط که مرد همچنان نان‌آور اصلی خانواده باشد و زن مسئولیت اصلی مراقبت و سازمان‌دهی زندگی خانوادگی را بر عهده داشته باشد.

کدام مردان بیشتر احتمال دارد از برابری جنسیتی حمایت کنند؟ در کل مردان از خانواده‌های ثروتمندتر و مردان با سطح تحصیلات بالاتر که مادرانشان تحصیلات بیشتری داشتند و پدرانشان وظایف سنتی زنانه در خانه را انجام می‌دادند بیشتر احتمال دارد نگرش‌های برابرخواهانه جنسیتی داشته باشند. در مصر و مراکش مردان ساکن مناطق شهری نگرش‌های اندکی برابرخواهانه‌تر داشتند. در فلسطین، مصر و مراکش تفاوت‌چندانی بین مردان جوان و مسن در نگرش‌های جنسیتی وجود نداشت، اگرچه در لبنان مردان جوان دیدگاه‌های کمی برابرخواهانه‌تر داشتند.

در تقریباً تمام کشورهای دیگر که مطالعه ما در آن‌ها انجام شده است (در دیگر مناطق جهان)، مردان جوان مدام نگرش‌ها و رفتارهای برابرخواهانه‌تری نسبت به هم‌تایان مسن‌تر خود نشان داده‌اند؛ اما در سه کشور از چهار کشور بررسی شده در مطالعه ما این موضوع صادق نبود. به عبارت دیگر، در مراکش، فلسطین و مصر دیدگاه مردان جوان درباره برابری جنسیتی تفاوت چندانی با دیدگاه مردان مسن‌تر ندارد. چرا مردان جوان در کشورهای بررسی شده همان حرکت به سوی حمایت از برابری زنان را نشان نمی‌دهند که مردان جوان در بسیاری از نقاط دیگر جهان نشان می‌دهند؟ دلایل متعددی و به زمینه خاص هر کشور وابسته است. ممکن است وضعیت دشوارتر اقتصادی که مردان جوان در آن قرار دارند - مانند دشواری در یافتن شغل و در نتیجه دستیابی به حس مردانگی که از نظر اجتماعی به رسمیت شناخته شود - واکنش منفی به برابری جنسیتی ایجاد کرده باشد. همچنین ممکن است این اختلاف نتیجه فضای عمومی محافظه‌کاری مذهبی باشد که نسل جوان در آن بزرگ شده‌اند. درحالی که تحقیقات دیگر در این منطقه نیز نتایج مشابهی را ثبت و عوامل مشابهی را مطرح کرده‌اند، مطالعات بیشتری برای بررسی این پدیده لازم است.

اگر دیدگاه مردان جوان در اکثر کشورهای مطالعه شده پیش‌گام نگرش‌های برابرخواهانه جنسیتی نیست، چه عواملی این اثرگذاری را دارند؟ تحصیلات عاملی مؤثر برای هر دو جنس مطرح می‌شود. همانند مردان، زنانی که تحصیلات بیشتری دارند، مادرانشان تحصیلات بالاتری داشته‌اند و پدرانشان در دوران کودکی وظایف سنتی زنانه‌تری را در خانه انجام می‌دادند پیوسته احتمال بیشتری دارد که دیدگاه‌های برابرخواهانه داشته باشند. با این حال برخلاف مردان، زنان جوان در هر کشور دیدگاه‌های برابرخواهانه‌تری نسبت به هم‌تایان مسن‌تر خود داشتند. این نتیجه به دست می‌آید که زنان جوان در این منطقه مشتاق برابری بیشتر هستند، اما هم‌تایان مردشان این آرزوها را با آن‌ها شریک نشده‌اند یا از آن‌ها حمایت نمی‌کنند. این تنش بین دو جنس در فضاهای عمومی و خصوصی در کشورهای مطالعه شده، با تغییرات مهمی که در هر کشور وجود دارد، به چشم می‌خورد.

## ۲. چرخه‌های خشونت مبتنی بر جنسیت

همان‌طور که مطالعات دیگر نشان داده‌اند، تجربه خشونت مبتنی بر جنسیت، به‌ویژه خشونت شریک زندگی و آزاروآذیت جنسی در خیابان‌ها، برای زنان در سراسر این منطقه رواج دارد. در مجموع در چهار کشور بررسی شده حدود ۱۰ تا ۴۵ درصد از مردانی که حداقل یک بار ازدواج کرده‌اند گزارش داده‌اند که حداقل یک بار از خشونت فیزیکی علیه شریک زندگی زن خود استفاده کرده‌اند و تقریباً تعداد مشابهی از زنان تأیید کرده‌اند که با این خشونت مواجه شده‌اند. همچنین در زندگی زنان نرخ بالای خشونت عاطفی وجود دارد: بین ۲۰ تا ۸۰ درصد مردان گفته‌اند که حداقل یک بار نوعی خشونت عاطفی علیه همسران خود اعمال کرده‌اند. در هر چهار کشور، همان‌طور که در دیگر نقاط جهان هم دیده می‌شود، مردانی که شاهد خشونت پدرانشان علیه مادرانشان بوده‌اند و مردانی که در کودکی نوعی خشونت فیزیکی را در خانه تجربه کرده‌اند به میزان چشمگیری بیشتر احتمال دارد که در روابط بزرگ‌سالی خود از خشونت علیه شریک زندگی‌شان استفاده کنند.

در دیگر نقاط جهان، ریشه‌های خشونت مبتنی بر جنسیت در قدرت محدود زنان، نگرش‌های حامی خشونت (میان مردان و زنان) و دوران کودکی بسیار خشونت‌آمیز یافت می‌شود. در هر چهار کشور نصف تا سه‌چهارم مردان گزارش کرده‌اند که در دوران رشد

خود در خانه خشونت فیزیکی را مشاهده کرده‌اند، و دوسوم یا بیشتر گفته‌اند که در مدرسه در معرض خشونت فیزیکی از سوی معلمان یا هم‌سالان قرار گرفته‌اند. در هر چهار کشور زنان نیز این اشکال خشونت را شاهد بوده‌اند، اما با نرخ‌های کمتری نسبت به مردان.

خشونت‌هایی که مردان و زنان در کودکی تجربه می‌کنند به خشونت علیه فرزندان خودشان تبدیل می‌شود. در هر چهار کشور، ۲۹ تا ۵۰ درصد مردان و ۴۰ تا ۸۰ درصد زنان گفته‌اند که از نوعی تنبیه فیزیکی یا دیگر اشکال خشونت علیه فرزندان خود استفاده کرده‌اند. نرخ بالاتر تنبیه فیزیکی زنان علیه کودکان به وضوح نشان‌دهنده این واقعیت است که زنان بخش عمده‌ای از مسئولیت مراقبت از کودکان را بر عهده دارند. خشونت فیزیکی علیه کودکان نیز جنسیتی است: در بیشتر کشورها پدران تمایل بیشتری به استفاده از خشونت فیزیکی علیه پسران دارند.

شایع‌ترین شکل دیگر خشونت مبتنی بر جنسیت در این منطقه آزاروآذیت جنسی در خیابان است که عمدتاً شامل اظهارنظرهای جنسی، تعقیب کردن یا چشم‌چرانی است. بین ۳۱ تا ۶۴ درصد مردان گفته‌اند که حداقل یک بار چنین اعمالی را انجام داده‌اند، در حالی که ۴۰ تا ۶۳ درصد زنان گفته‌اند که حداقل یک بار در معرض آن قرار گرفته‌اند. وقتی از مردان پرسیده شد چرا چنین خشونت‌هایی را اعمال می‌کنند، اکثر قریب به اتفاق آن‌ها - تا ۹۰ درصد در برخی کشورها - پاسخ دادند که برای سرگرمی این کار را می‌کنند، و دوسوم تا سه‌چهارم آن‌ها زنان را به دلیل پوشیدن لباس‌های «تحریک‌آمیز» مقصر دانستند. مردان جوان، مردان با تحصیلات بالاتر و مردانی که در کودکی خشونت را تجربه کرده‌اند بیشتر احتمال دارد که در آزاروآذیت جنسی در خیابان مشارکت کنند. زنان با تحصیلات بالاتر و زنان ساکن مناطق شهری نیز بیشتر احتمال داشت که گزارش کنند با چنین خشونت‌هایی مواجه شده‌اند. این یافته‌ها که مردان با تحصیلات بالاتر بیشتر احتمال دارد مرتکب آزار جنسی شوند (با بالاترین نرخ در میان مردان دارای تحصیلات متوسطه در سه کشور از چهار کشور) و زنان با تحصیلات بالاتر بیشتر احتمال دارد آزار جنسی ببینند موضوعی است که به تحقیقات بیشتری نیاز دارد.

### ۳. تصمیم‌گیری در خانواده: چه کسی کنترل زندگی را در دست دارد؟

زنان و مردان در هر چهار کشور پیوسته گزارش دادند که مردان بیشتر تصمیمات مهم خانواده را می‌گیرند، اگرچه در کل مردان در این امور بیشتر از آنچه زنان تأیید کردند اظهارنظر داشتند. در مقایسه با مردان، زنان مدام کنترل کمتری بر تصمیم خود برای ازدواج با فرد موردنظرشان و در زمان موردنظرشان گزارش کردند و در بیشتر موارد پدران حرف آخر را می‌زدند. مردان در حالی که ممکن است در انتخاب همسر خود استقلال بیشتری داشته باشند، همچنین تحت فشار بیشتری برای تأمین هزینه‌های فزاینده ازدواج و تأمین نیازهای خانواده خود در دوره افزایش بیکاری هستند.

مردان انتظار دارند آزادی‌های شخصی همسران خود را کنترل کنند، از آنچه می‌پوشند و جایی که می‌روند گرفته تا زمان برقراری رابطه جنسی زناشویی. دوسوم تا ۹۰ درصد مردان گزارش کردند که این اشکال مختلف کنترل را اعمال می‌کنند و زنان تأیید کردند که همسرانشان سعی کرده‌اند آن‌ها را از این طریق کنترل کنند.

## ۴. پدری کردن، کارهای خانه و مراقبت

وقتی صحبت از کارهای خانه و مراقبت از کودکان می‌شود، نگرش‌ها به عمل - یا عمل نکردن - تبدیل می‌شوند. در هر چهار کشور، بخش عمده مراقبت روزانه از کودکان و دیگر کارهای خانه بر عهده زنان است. فقط یک‌دهم تا یک‌سوم مردان گزارش کردند که اخیراً کار سنتی زنانه در خانه را خود انجام داده‌اند، مانند تهیه غذا، نظافت یا حمام کردن کودکان. در هر چهار کشور مردانی که پدرانشان در کارهای به‌طور سنتی زنانه خانه مشارکت داشتند و مردانی که در کودکی یاد گرفته‌اند این کارها را انجام دهند بسیار بیشتر احتمال داشت که در ازدواج خود به این شکل مشارکت کنند.

در دو کشور - مصر و لبنان - کار کردن زنان خارج از خانه ممکن است محرکی برای مشارکت بیشتر مردان در کارهای روزمره و مراقبت از کودکان باشد. در میان درصد کمی از مردان در مصر (۱۰ درصد) که همسرانشان تمام وقت کار می‌کنند ۴۵ درصد گزارش دادند که در کارهای خانه مشارکت دارند؛ رقمی که بسیار بیشتر از مردانی است که همسرانشان کار نمی‌کنند. به‌طور مشابه، در لبنان مردانی که همسرانشان تمام وقت کار می‌کنند گزارش دادند که کارهای خانه بیشتری انجام می‌دهند. ممکن است مردانی که همسرانشان کار می‌کنند از قبل بیشتر مستعد داشتن دیدگاه‌های برابرخواهانه بوده باشند (با موافقت با کار کردن همسرانشان)، یا ممکن است کار کردن زنان خارج از خانه مردان را وادار کرده باشد کارهای خانه و مراقبت بیشتری را بر عهده بگیرند. در هر صورت، حتی وقتی مردان متأهلی که همسرانشان خارج از خانه کار می‌کنند کارهای خانه بیشتری انجام می‌دهند، زنان شاغل همچنان بار دوگانه‌ای را تحمل می‌کنند.

با این حال آمارهای امیدوارکننده‌ای درباره نقش پدری وجود دارد. بیش از ۷۰ درصد مردان در همه کشورهای گزارش دادند که حداقل در بعضی از کلاس‌های مراقبت بارداری قبل از زایمان با همسر باردار خود شرکت کرده‌اند (اگرچه این مشارکت مردان ممکن است نشان‌دهنده میزان کنترل و سرپرستی مردان و همچنین نگرانی و مراقبت آن‌ها باشد). در تمام کشورهای بررسی شده نصف یا بیشتر مردان گفته‌اند کارشان زمان کمتری برای بودن با فرزندانشان باقی می‌گذارد. به‌علاوه حدود دویزدهم یا بیشتر مردان در هر چهار کشور گزارش داده‌اند که با فرزندان خود درباره مسائل مهم شخصی زندگی‌شان صحبت می‌کنند. این موضوع نشان‌دهنده صمیمیت عاطفی است که همیشه به رفتارهای مردانه مربوط نمی‌شود. نتایج نشان می‌دهد که پدری کردن ممکن است راهی برای مشارکت مردان در منطقه به شیوه‌های مثبت، برابرخواهانه و غیرخشونت‌آمیز در زندگی فرزندانشان و در نهایت در برابری جنسیتی فراهم کند.

## ۵. آسیب‌پذیری‌های سلامت و رفاه جنسیت زده

علاوه بر روابط جنسیتی، پویایی‌های مربوط به خانواده و خشونت مبتنی بر جنسیت، مطالعه ما شامل سؤالاتی درباره مسائل خاص سلامت نیز می‌شود و آسیب‌پذیری‌های متفاوت سلامت مردان و زنان را مقایسه می‌کند. در هر چهار کشور اکثر مردان (دوسوم تا سه‌چهارم) گزارش دادند که سلامت آن‌ها بهتر از مردان هم‌سن خودشان است. این رقم برای زنان بین یک‌دوم تا دوسوم بود. در هر چهار کشور بیش از یک‌چهارم مردان سیگار می‌کشند که سیگار کشیدن را به یکی از عوامل اصلی بیماری‌ها در منطقه تبدیل کرده است و پیامدهایی را هم برای خود مردان هم برای زنانی که از آن‌ها مراقبت می‌کنند به همراه داشته است. تا دوسوم مردانی

که سیگار می‌کشند تصور می‌کنند بیش از حد سیگار می‌کشند، و تا نیمی از آن‌ها گفته‌اند که حداقل یک بار مشکل سلامتی مرتبط با سیگار را تجربه کرده‌اند.

هم مردان هم زنان احتمالاً نشانه‌هایی را دال بر افسردگی داشته‌اند. بین ۳۵ تا ۵۲ درصد زنان و ۲۶ تا ۳۸ درصد مردان معیارهای غربالگری علائم افسردگی را نشان دادند. جنگ و بیکاری مکرر از دلایل یا عوامل تشدیدکننده علائم افسردگی در میان مردان معرفی شده‌اند. زنان و مردان پناهنده سوری در لبنان گزارش دادند که مردان، به‌ویژه به دلیل جنگ و آوارگی، احساس می‌کنند هویت مردانه خود را از دست داده‌اند. حداقل بخشی از این استرس روانی ناشی از ناتوانی مردان در انجام دادن نقش اجتماعی تعیین شده‌شان به‌عنوان تأمین‌کننده مالی بود. برای مثال اکثر مردان در فلسطین گزارش دادند که به دلیل نداشتن کار یا درآمد کافی اغلب زیر فشار استرس یا افسردگی قرار دارند. در لبنان حدود ۳۷ درصد مردان پناهنده سوری گفته‌اند که جست‌وجو برای کار را رها کرده‌اند. همچنین نرخ بالای علائم افسردگی میان جمعیت لبنان نیز مشاهده می‌شود. در مجموع، یک‌پنجم تا نیمی از مردان در چهار منطقه بررسی شده گزارش داده‌اند که به دلیل کمبود کار یا درآمد از مواجهه با خانواده‌شان احساس شرم می‌کنند.

در مجموع نتایج نشان‌دهنده سطح بالای استرس و نگرانی‌های رایج سلامت روان در میان مردان و زنان با الگوهای جنسیت زده خاص است. در بیشتر کشورها نتایج نشان می‌دهد بخش عمده‌ای از مردان تحت فشارهای (عمدتاً اقتصادی) قرار دارند؛ آنان به مراقبت‌های بهداشتی رسمی، از جمله خدمات سلامت روان، به‌ویژه برای سیگار کشیدن و مصرف مواد مخدر، دسترسی محدودی دارند.

## ۶. ناامنی، امنیت عمومی و آثار آن در روابط جنسیتی

با توجه به واقعیت‌های منطقه، به‌ویژه در کشورهای در معرض جنگ و آوارگی، مطالعه ما شامل سؤالاتی درباره امنیت عمومی و آثار جنگ می‌شود و شیوه‌های خاصی را که این عوامل در زنان، مردان و روابط جنسیتی اثر می‌گذارند بررسی می‌کنیم.

در هر چهار کشور تعداد تقریباً برابر مردان و زنان سطح بالایی از نگرانی را برای رفاه و امنیت خانواده و خودشان نشان می‌دهند. حداقل نیمی از پاسخ‌دهندگان مرد و زن چنین ترس‌هایی را گزارش کرده‌اند.

در فلسطین ۶۵ درصد مردان و ۵۵ درصد زنان یک یا چند مورد از ۱۲ شکل خشونت مرتبط با اشغال و تجربیات دیگر را در پنج سال گذشته گزارش داده‌اند. در سال‌های اخیر شاهد تشدید خشونت‌های مرتبط با اشغال علیه فلسطینی‌ها بوده‌ایم، به‌ویژه طی جنگ‌های اسرائیل علیه نوار غزه در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۴ که هزاران نفر کشته، ده‌ها هزار مجروح و خسارات مالی میلیاردی را بر جای گذاشت. وقتی از پاسخ‌دهندگان درباره خشونت‌ها و تجربیات مرتبط با اشغال پرسیده شد، آن‌ها راه‌های مستقیم بسیاری را مطرح کردند که اشغال در زندگی‌شان تأثیر گذاشته است. مردان بیشتر از زنان گفته‌اند که زمین‌های خود را از دست داده‌اند، از سوی سربازان یا شهرک‌نشینان آزار دیده‌اند و بازداشت یا مجروح شده‌اند؛ در دسترسی به خدمات بهداشتی مشکل داشته‌اند و به دلیل اشغال، فرصت‌های کاری یا آموزشی خود را از دست داده‌اند.

در لبنان مردان پناهنده سوری دو تا سه برابر بیشتر از مردان لبنانی گزارش داده‌اند که حداقل یک بار پلیس آن‌ها را دستگیر یا بازداشت کرده‌اند یا در معرض نوعی خشونت فیزیکی در فضاهای عمومی (چه در کشور خود یا جای دیگر) قرار گرفته‌اند. یافته‌های تحقیقات کیفی با هر دو گروه مردان پناهنده سوری و مردان متولد لبنان نشان می‌دهد مشکلات مالی، آوارگی ناشی از جنگ و بیکاری در استفاده مردان از خشونت علیه همسران و فرزندانشان تأثیر دارد.

مردان در چهار کشور اغلب در جنب و جوش‌اند، چه در داخل چه خارج از کشور خود، چه به انتخاب خود چه به دلیل شرایط سخت زندگی. در مجموع بین ۷ تا ۲۶ درصد مردان در هر چهار کشور گزارش داده‌اند که حداقل شش ماه برای کار، تحصیل یا زندگی در داخل یا خارج از کشور خود مهاجرت کرده‌اند. اگرچه استرس و سختی‌های ناشی از آوارگی مرتبط با درگیری با انتخاب مهاجرت برای کار یا تحصیل متفاوت است، تحرک مردان بدون توجه به دلیل آن آثار چشمگیری در روابط خانوادگی دارد.

یک تأثیر مهاجرت در کار، آوارگی ناشی از جنگ یا حبس - هرچند به شیوه‌های مختلف - این است که زنان در این شرایط، در غیاب همسرانشان، اغلب نقش‌های جدیدی خارج از خانه بر عهده می‌گیرند و در خانه هم نقش بزرگ‌تری در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی ایفا می‌کنند. در مصاحبه‌های کیفی، در میان پاسخ‌دهندگان در معرض جنگ، مشخص شد مردان دیگر نمی‌توانند طی درگیری یا آوارگی ناشی از آن (به صورت جزئی یا کامل) خانواده‌شان را تأمین مالی کنند و زنان مجبور شده‌اند نقش تأمین‌کننده را بر عهده بگیرند. در بعضی موارد، علتش این است که زنان با احتمال کمتری برای دستگیری یا آزار توسط نیروهای امنیتی، آزادی حرکت بیشتری داشته‌اند و در نتیجه مردان به آن‌ها وابسته شده‌اند.

## راه‌های دستیابی به برابری جنسیتی: چه عواملی باعث می‌شود بعضی مردان برابرخواه‌تر باشند؟

در سراسر کشورهای مطالعه شده حدود نیمی از مردان و نسبت مشابهی از زنان موافق بودند که برابری جنسیتی «بخشی از سنت‌ها یا فرهنگ ما نیست». در عین حال مردان و به‌ویژه زنان به بسیاری از مواضع برابرخواهانه جنسیتی باور دارند و از تصویب سیاست‌ها و قوانینی تضمین‌کننده برابری زنان و مردان در کشورهايشان حمایت می‌کنند.

چه عواملی ممکن است برابری جنسیتی را در این منطقه افزایش دهد؟ در بخشی از این مطالعه، تیم‌های تحقیقاتی مصاحبه‌هایی کیفی را با زنان «توانمندتر» و مردان «برابرخواه‌تر» انجام دادند (که از طریق ارتباطات جامعه و سازمان‌های غیردولتی شناسایی شدند و به عنوان مردانی تعریف شدند که دیدگاه‌ها و رفتارهای برابرخواهانه‌تری نسبت به اکثر مردان در زمینه اجتماعی خود داشتند، و زنانی که در موقعیت‌های رهبری یا مشاغل سنتی مردانه فعالیت می‌کردند). نتایج این مصاحبه‌ها نشان‌دهنده اهمیت تجربیات زندگی و تأثیر خانواده و همچنین شرایط است. برخی مردان مجبور شده‌اند مراقبت‌های بیشتری را بر عهده بگیرند، چون به سبب آوارگی، جنگ یا بازار کار شغل خود را از دست داده‌اند. بعضی دیگر از مردان پس از دوری از خانه، چه برای کار چه درباره فلسطین به عنوان زندانیان سیاسی، همسران خود را قوی و توانمند دیده‌اند.



الگوهای خانوادگی مهم‌اند. پدرانی که دختران خود را تشویق می‌کنند تا مشاغل غیرسنتی را انتخاب کنند یا خارج از خانه کار کنند یا به دختران خود اجازه می‌دهند همسر خود را انتخاب کنند ظاهراً در ظهور زنان «توانمندتر» نقش داشته‌اند. در برخی کشورها، در میان مردان، داشتن پدرانی برابرخواه و مشارکت‌جو یا زندگی‌ای که مردان را به پذیرش نقش‌های جدید خانوادگی مجبور می‌کرد محرک نگرش‌ها و رفتارهای برابرخواهانه‌تر بوده است. با این مردان که «برخلاف جریان حرکت می‌کنند»، با اقلیت چشمگیری از مردانی که از قبل به برابری اعتقاد دارند، و با اشتیاق زنان جوان برای داشتن فرصت‌های برابر، حرکت به سمت برابری جنسیتی بیشتر ممکن است ریشه بدواند و به تدریج در حلقه‌های گسترده‌تری از جامعه گسترش بیابد. بعضی دیگر از مردان درباره‌ی این صحبت کردند که چگونه از طریق کار خود یا پیام‌هایی که در رسانه‌ها دیده‌اند به درک مشکل بی‌عدالتی جنسیتی رسیده‌اند.

مصاحبه‌های کیفی روایت‌هایی از مهربانی، مراقبت عمیق و مشارکت مردان در کارهای خانه و مردانی که از دختران خود حمایت می‌کردند تا برای ازدواج تصمیم بگیرند به دست دادند. این روایت‌ها شامل مردانی در فلسطین بود که توسط نیروهای امنیتی اسرائیل زندانی شده بودند و به توانایی همسران خود در مدیریت خانه و کار در زمان غیبت آن‌ها پی بردند، یا نگران این بودند که آیا می‌توانند به موقع از زندان آزاد شوند تا هنگام تولد فرزندشان در کنار همسر خود باشند؛ مصاحبه‌هایی با مردان پناهنده‌ی سوری که با از دست دادن جایگاه خود به عنوان تأمین‌کننده‌ی خانواده دست‌وپنجه نرم می‌کردند و احساس می‌کردند مردانگی‌شان به سبب وابستگی به کمک‌های بشردوستانه و همسرانشان آسیب دیده است (بعضی از این مردان به پذیرش این نظم جنسیتی جدید رسیدند)؛ مردانی در مصر که از تحصیل و کار همسران خود حمایت می‌کردند؛ و مردانی در مراکش که با اشتیاق از برابری جنسیتی به عنوان بازتابی از جامعه‌ای عادلانه دفاع می‌کردند. آن‌ها اکثریت مردان نیستند، اما بی‌شک کلید آینده‌ای بهتر برای زنان و مردان‌اند.

## تصویر کلی

مردان و زنان شرکت‌کننده در مطالعه ما تأیید می‌کنند که مردانگی امروز با گذشته تفاوت دارد. بسیاری از مردان از کاهش اقتدار خانوادگی و تضعیف جایگاه خود به عنوان تأمین‌کننده مالی شکایت می‌کنند، درحالی‌که برخی زنان این سؤال را مطرح می‌کنند که آیا قوانین و سیاست‌های برابری جنسیتی واقعاً می‌توانند در زندگی روزمره آن‌ها تغییری ایجاد کنند، و اگر چنین است، آیا این تغییر لزوماً به نفع آن‌ها خواهد بود؟

درحالی‌که صحبت از «بحران مردانگی» رواج یافته است، درواقع مردان و زنان بر سر دوراهی قرار دارند و سعی می‌کنند راه خود را در جهانی درحال‌تغییر پیدا کنند. برای بخش زیادی از جمعیت این منطقه، روابط جنسیتی، مانند زندگی به‌طورکلی، تحت فشار است. ساختارهای خانواده گسترده به تدریج جای خود را به خانواده‌های هسته‌ای می‌دهند. جنگ، آوارگی، بیکاری بالای جوانان، بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی همگی در روابط خانوادگی و هویت، نگرش‌ها و رفتار مردان تأثیر می‌گذارند. مردان به‌ویژه با تناقض‌های زیادی روبه‌رو هستند؛ آن‌ها به گذشته‌ای چسبیده‌اند که دیگر با زمان حال سازگار نیست و اغلب درباره تغییراتی که ممکن است بار سنگین وظایف مردسالارانه تحمیل شده توسط جامعه را کاهش دهد تردید دارند یا به پذیرش آن تمایلی ندارند.

تغییرات ساختاری و عمومی در بسیاری از کشورهای بررسی شده در پژوهش ما - برخی از آن‌ها بسیار چشمگیر - در نظم جنسیتی تردید ایجاد کرده‌اند. بااین حال این تغییرات درکل آن‌طور که پیش‌بینی می‌شد به حوزه خصوصی و خانوادگی نفوذ نکرده یا نگرش‌های پاسخ‌دهندگان را تغییر نداده است. بعضی از این کشورها شاهد تحولات و جنبش‌های مردمی چشمگیر، بحران‌های اشتغال، جنگ‌ها یا اشغال مداوم بوده‌اند (این عوامل در کنار دیگر عوامل ساختاری آثار انکارناپذیری در نظم جنسیتی داشته‌اند، به‌ویژه در توانایی مردان در انجام مسئولیت سنتی خود برای تأمین امنیت جانی و مالی خانواده). برای زنان، این تحولات و دگرگونی‌ها گاهی فضاها و فرصت‌های اجتماعی، اقتصادی و... جدیدی باز کرده است، اما اغلب به بهایی برای خود آن‌ها و هم‌تایان مردشان تمام شده است.

الگوهای تفکر و رفتار معمولاً از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند و این انتقال ممکن است آثار مثبت و منفی به همراه داشته باشد. تمام مطالعات ما نشان داده‌اند که خشونت خشونت به بار می‌آورد و مراقبت مراقبت ایجاد می‌کند و پژوهش ما هم از این قاعده مستثنا نیست. در هر یک از چهار کشور مطالعه شده درصد بالایی از پاسخ‌دهندگان مواجهه مختلفی با خشونت در دوران کودکی خود را گزارش کرده‌اند. بسیاری از پاسخ‌دهندگان از این صحبت کرده‌اند که شاهد خشونت علیه مادرانشان، تنبیه بدنی یا خشونت آشکار در خانه، آزاروآذیت یا تنبیه بدنی در مدرسه و خشونت در جوامع کودکی بوده‌اند. ظاهراً دوران کودکی برای مردان در این مطالعه به‌ویژه بازه زمانی خشونت‌آمیزی بوده است (بدون در نظر گرفتن هزینه‌های سنگین ناشی از خشونت‌های مرتبط با اشغال که در مطالعه فلسطین گزارش شده است یا درگیری‌هایی که پناهندگان سوری داشته‌اند). همان‌طور که تحقیقات قبلی نشان داده، پیامدهای بین‌نسلی این خشونت واضح است: مردانی که در کودکی شاهد خشونت بوده‌اند، بسیار بیشتر احتمال دارد که در روابط بزرگ‌سالی خود از خشونت استفاده کنند.

در عین حال نتیجه امیدوارکننده‌تری از این یافته نیز در کشورهای مطالعه شده وجود دارد: مردانی که شاهد بودند پدرانشان در مراقبت از فرزندان و دیگر کارهای خانگی مشارکت دارند و همچنین مردانی که در کودکی انجام دادن این کارها را آموزش دیده‌اند بیشتر احتمال دارد که به عنوان شوهران و پدران این کارها را انجام دهند. به اختصار، کار مراقبتی - و شکستن نقش‌های جنسیتی قدیمی که وقتی مردان این کار را می‌پذیرند اتفاق می‌افتد - از پدر به فرزندانش منتقل می‌شود. مادران و زنان هم در پیشبرد برابری جنسیتی تأثیرگذارند. مردانی که مادران تحصیل کرده‌تری دارند معمولاً رفتارها و نگرش‌های عادلانه‌تری دارند و در دو کشور، کار زنان در خارج از خانه ظاهراً مردان را به بیشتر انجام دادن کارهای خانه ترغیب کرده است.

در نهایت مهم است که توجه کنیم نگرش‌ها و اقدامات مردان می‌تواند رو به بهبود برود. اگرچه اکثر مردانی که در چهار کشور مصاحبه شدند به نگرش‌ها و نقش‌های سنتی جنسیتی پایبندند، در هر موضوعی یک چهارم یا بیشتر آن‌ها دیدگاه‌های بازتر و عادلانه‌تری دارند. اقداماتی که مردان پیشروتر در رفتارهای خود انجام می‌دهند - مانند مردانی که در مراقبت روزانه از کودکان مشارکت دارند - اغلب انتخاب‌هایی عملی‌اند که با توجه به شرایط پیش گرفته می‌شوند و نتیجه موضعی ایدئولوژیک درباره برابری جنسیتی نیستند. مشکل پیش رو در شناسایی و حمایت از رفتارهای روزمره برابرخواهانه و مردان حامی این رفتارها نهفته است که نه تنها به دلیل خودشان، بلکه به دلیل نسل‌های آینده‌ای که از آن‌ها پیروی می‌کنند باید این مسیر را ادامه دهند.

## پیشنهادها

ایجاد تغییر در هنجارهای اجتماعی، نگرش‌های فردی، روابط قدرت در خانواده‌ها و رفتارها و عادات روزانه مردان در ارتباط با زنان، و همچنین در سطح ساختاری، نیازمند رویکردی یکپارچه و چندبخشی است. نتایج پژوهش ما به نه توصیه عملی به هم پیوسته اشاره می‌کند که مدل بوم‌شناختی تغییر و رویکردی چرخه‌حیاتی را در نظر می‌گیرند. این توصیه‌ها برای دولت‌ها، سازمان‌های ملل متحد، پژوهشگران و جامعه مدنی ارائه شده‌اند:

### ۱. به‌کارگیری منابع اصلی تأثیر اجتماعی برای تغییر هنجارهایی اجتماعی که نابرابری‌های مردانه را تداوم می‌بخشند

همان‌طور که در سراسر این گزارش اشاره شده است، اکثر مردان و حدود نیمی از زنان (یا بیشتر) از تقسیم‌بندی تاریخی جنسیتی که مردان را نان‌آور و زنان را مراقب می‌داند حمایت می‌کنند. بسیاری از مردان و زنان در چهار کشور مطالعه شده از تغییر این نظم جنسیتی نگران یا ناراحت‌اند. تغییر این نگرش‌ها فقط با تمرکز بر افراد محقق نمی‌شود، بلکه به مشارکت رهبران مذهبی و سیاسی و جامعه، تولیدکنندگان رسانه‌های جدید و سنتی و بخش خصوصی نیاز دارد. همچنین این امر به معنای همکاری با زنان و مردان است؛ زیرا زنان در نقش‌های مراقبتی و مادری تأثیر بسیار زیادی در تداوم هنجارهای اجتماعی دارند. توصیه‌های خاص عبارت‌اند از:

- استفاده از رسانه‌های جدید و سنتی برای مخالفت با کلیشه‌ها و نقش‌های سنتی مردان، با تکیه بر روندهای مثبت موجود به سمت تغییر، مانند آنچه در پژوهش‌های کیفی شناسایی شده است.
- تعامل با گفتمان‌ها و شخصیت‌های مذهبی پیشرو به منظور مخالفت با کلیشه‌های جنسیتی و ترویج نسخه‌های عادلانه‌تری از مردانگی.
- گنجاندن بحث‌هایی دربارهٔ مردانگی عادلانه‌تر در برنامه‌های آموزشی مذهبی، رسانه‌های مذهبی پیشرو و دیگر روش‌های آموزش مذهبی به منظور کمک به مردان و زنان برای درک بهتر امکان‌های برابری جنسیتی که در ایمان آن‌ها نهفته است.
- بهره‌گیری از ادبیات، هنر و بیان‌های فرهنگی موجود، که پیام‌هایی دربارهٔ مردانگی مثبت را شامل می‌شوند، و همکاری با رسانه‌های جمعی، رسانه‌های اجتماعی، تولیدکنندگان محتوای کودکان و نوجوانان و دیگر تولیدکنندگان هنری برای گنجاندن پیام‌هایی دربارهٔ تغییر هنجارهای مرتبط با مردانگی.

## ۲. به‌کارگیری مردان در حمایت از برنامهٔ جامع سیاستی برای حقوق زنان

- بسیاری از مردان در چهار کشور مطالعه‌شده، حداقل در ساحت نظر، از قوانین و سیاست‌هایی که برابری کامل زنان را ترویج می‌دهند حمایت می‌کنند. این یافته اهمیت استراتژیک مشارکت مردان به‌عنوان متحد در حمایت از برنامهٔ کامل سیاستی برای حقوق زنان را تأیید می‌کند. توصیه‌های خاص برای این مشارکت عبارت‌اند از:
- تکمیل اصلاحات قانونی دربارهٔ حقوق زنان - به‌ویژه موارد مرتبط با خشونت مبتنی بر جنسیت - با بحث‌های عمومی و کمپین‌های آگاهی‌بخشی تا به مردان بفهماند که چرا چنین تغییراتی ضروری است و چگونه این تغییرات می‌تواند برای خود آن‌ها مفید باشد.
  - شناسایی و حمایت از رهبران سیاسی مرد تأثیرگذار، چه در بخش عمومی چه در جامعهٔ مدنی، به‌عنوان متحدان نامدار در توانمندسازی زنان. این امر ممکن است شامل اجرا و گسترش کمپین‌هایی باشد که از کمپین «اوبرای.او»<sup>۲۲</sup> سازمان زنان ملل متحد الهام گرفته‌اند.
  - به‌کارگیری مردان در برنامه‌ها و پلتفرم‌هایی که هدف پنجم توسعهٔ پایدار سازمان ملل متحد<sup>۲۳</sup>، یعنی «دستیابی به برابری جنسیتی و توانمندسازی همهٔ زنان و دختران»، هدایت می‌کند. این امر شامل کار پیشگیرانه با مردان و همچنین

پاسخ‌گو ننگه داشتن آن‌ها در نقششان برای دستیابی به این هدف است؛ از جمله رفع همه اشکال تبعیض، خشونت و اقدامات مضر علیه زنان و دختران و حمایت از برابری کامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زنان و دختران.

- برقراری اتحاد بین تعداد کمی از سازمان‌های مردم‌نهاد محلی که اکنون با مردان و پسران کار می‌کنند و سازمان‌های حقوق زنان که بیشتر تثبیت شده‌اند.

- برگزاری آموزش‌های آگاهی جنسیتی برای کارکنان اجرای قانون (که اغلب مرد هستند) - از جمله پلیس، وکلا و قضات - تا آن‌ها را به اجرای فعال این قوانین تشویق کنند و از حضور بیشتر زنان در این مشاغل سنتی مردانه حمایت کنند.

### ۳. تغییر شیوه اجتماعی شدن پسران و دختران، از خانه تا نظام مدرسه

نتایج پژوهش انجام شده در هر چهار کشور تأیید می‌کند که الگوهای دوران کودکی، از مشاهده خشونت تا مشاهده تسلط مردان بر تصمیم‌گیری‌های خانگی، در بزرگسالی تکرار می‌شوند. مردانی که در کودکی شاهد خشونت بوده‌اند یا آن را از سر گذرانده‌اند بیشتر احتمال دارد که این خشونت را در بزرگسالی تکرار کنند. این ارتباط هم برای مردانی که از خشونت علیه همسران زن خود استفاده می‌کنند هم برای آن‌هایی که مرتکب آزار جنسی در خیابان می‌شوند صادق است. در مقابل، مردانی که در کودکی پدران خود را بیشتر درگیر امور خانه دیده‌اند بیشتر احتمال دارد که این رفتارها را در بزرگسالی تکرار کنند. با توجه به نرخ بالای خشونت‌هایی که پسران و دختران در خانه و مدرسه شاهد آن بوده‌اند، مشکلات بسیار بزرگ‌اند. برای تغییر این دوران کودکی که اغلب خشونت‌آمیز و ناعادلانه است این اقدامات ضروری است:

- مخالفت با کلیشه‌های جنسیتی درباره نقش‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مردان و زنان در متون و برنامه‌های درسی مدارس و حذف آن کلیشه‌ها و اجرای آموزش‌های جنسیتی تحول‌آفرین برای پسران و دختران در مدارس.

- گسترش آموزش‌های معلمان به منظور شمول روش‌های انضباطی غیرخشونت‌آمیز برای کودکان و معرفی سیاست‌هایی که معلمان را در صورت استفاده از خشونت علیه کودکان پاسخ‌گو ننگه می‌دارد.

- آموزش معلمان و دیگر کارکنان مدارس برای شناسایی و پاسخ دادن به سوءاستفاده از کودکان.

- برگزاری کمپین‌ها و تلاش‌های مدرسه‌محور برای آموزش پسران و دختران در سنین پایین‌تر درباره تقسیم کار مراقبتی و خانگی.

- بهره‌گیری از برنامه‌های آموزش والدین مبتنی بر شواهد که در منطقه و جهان وجود دارند، به منظور تشویق و حمایت از والدین - هم مادران و هم پدران - برای تربیت برابر پسران و دختران، استفاده از روش‌های فرزندپروری غیرخشونت‌آمیز و حمایت از قوانینی که همه اشکال خشونت علیه کودکان را ممنوع می‌کند.

## ۴. توانمندسازی جوانان به عنوان عاملان تغییر برای برابری جنسیتی

این یافته که مردان جوان در سه کشور مطالعه شده به اندازه مردان مسن نگرش‌هایی ناعادلانه‌تر دارند مشکل مشارکت مردان جوان به عنوان متحد دستیابی به برابری برای زنان را تأیید می‌کند. از سوی دیگر، زنان جوان تمایل دارند نگرش‌های جنسیتی عادلانه‌تری نسبت به زنان مسن‌تر داشته باشند که نشان‌دهنده اشتیاق آن‌ها برای مشارکت در تغییرات اجتماعی است. برای به کارگیری جوانان به عنوان عاملان ارتقای برابری جنسیتی این اقدامات ضروری است:

- گنجاندن دوره‌هایی در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها که بر توانایی دانش‌آموزان برای تفکر انتقادی درباره تغییر هنجارها و رفتارهای ناعادلانه جنسیتی تمرکز دارند.

- حمایت از ایجاد کمپین‌ها و فعالیت‌های جوان‌محور برای ترویج برابری جنسیتی در منطقه.

- حمایت از آموزش رهبری جوانان برای مردان و زنان جوان از طریق دوره‌های دانشگاهی در مطالعات جنسیتی، برنامه‌های تحول‌آفرین جنسیتی و فرصت‌های کارآموزی و مربی‌گری برای رهبران جوان. تعداد محدود دوره‌های مطالعات جنسیتی ارائه شده در دانشگاه‌های کشورهای مطالعه شده می‌تواند با گسترش دامنه خود به مطالعه مردان و مردانگی در برنامه‌هایشان و همکاری با مؤسسات آکادمیک - به ویژه آن‌هایی که در بخش جنوبی جهان تجربه طولانی مدتی در این زمینه‌ها دارند - بهبود یابد.

- استفاده از برنامه‌های مبتنی بر ورزش و بخش‌های موجود توسعه جوانان برای ترویج برابری جنسیتی و گنجاندن آموزش‌های حساس به جنسیت در فعالیت‌های آن‌ها.

## ۵. شکستن چرخه‌های خشونت مبتنی بر جنسیت از طریق اجرا و گسترش برنامه‌های پیشگیری مبتنی بر شواهد

پژوهش انجام شده نرخ بالای خشونت مردان علیه زنان در خانه‌ها و خشونت مردان علیه زنان در خیابان‌ها را تأیید می‌کند. شواهد فزاینده‌ای از برنامه‌های مؤثر در پیشگیری اولیه از خشونت مبتنی بر جنسیت وجود دارد که باید در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا تطبیق داده شوند، آزمایش شوند، اجرا شوند و گسترش یابند. این برنامه‌ها علاوه بر برنامه‌های پاسخ‌گو، شامل این موارد است (اما محدود به آن‌ها نیستند):

- گسترش مداخلات جامعه‌محور که هنجارهای حامی خشونت را تغییر می‌دهند و رهبران جامعه را بر آن می‌دارند تا جلوی خشونت مبتنی بر جنسیت را بگیرند و مردانی را که دست به این نوع خشونت می‌زنند پاسخ‌گو نگه دارند.

- ارائه حمایت‌های روانی-اجتماعی و دیگر اشکال حمایت از کودکان و نوجوانانی که شاهد خشونت در خانه‌های خودند.
- گسترش و اجرای برنامه‌های ترسیم نقشه جامعه و مداخله ناظران که در آن مردان نیز برای مقابله با آزار جنسی خیابانی به کار گرفته می‌شوند و همچنین گسترش برنامه‌های مربوط به ایجاد شهرهای امن‌تر برای زنان و دختران.
- اجرا و گسترش برنامه‌های درسی پیشگیری از خشونت مبتنی بر جنسیت برای مردان و زنان جوان، کارفرمایان و معلمان در مدارس و محیط‌های کاری.
- ارزیابی تلاش‌های یکپارچه پیشگیری از خشونت مبتنی بر جنسیت، مانند برنامه‌هایی که حقوق زنان را ترویج می‌کنند، از جمله توانمندسازی اقتصادی زنان و همچنین فعالیت‌های حساس‌سازی برای همسران و دیگر بستگان مردان آن‌ها.

## ۶. ترویج نقش مراقبتی مردان و مشارکت کامل زنان در محیط کار

- نتایج پژوهش ما بار ناعادلانه کار مراقبتی بدون دستمزد بر دوش زنان و مشارکت بسیار محدود زنان در بازار کار رسمی را تأیید می‌کند که از ویژگی‌های منطقه مطالعه شده است. در عین حال، نتایج نشان می‌دهند که بسیاری از مردان نقش خود به عنوان پدر و مراقب را ارج می‌نهند و ارزش می‌گذارند و مشارکت مردان در مراقبت می‌تواند به عامل مهم تغییر بین‌نسلی در روابط جنسیتی در منطقه تبدیل شود. به علاوه، در مصر و لبنان بسیاری از مردانی که همسرانشان کار می‌کنند به تدریج فعالیت‌های بیشتری در خانه بر عهده می‌گیرند. بنابراین واضح است که ترویج برابری در منطقه به تلاش‌های هماهنگ دوگانه برای افزایش مشارکت زنان در محیط کار و مشارکت مردان در کارهای خانگی و وظایف مراقبتی نیاز دارد. برای این تلاش‌ها این اقدامات ضروری است:
- ایجاد پروتکل‌ها و آموزش ارائه‌دهندگان خدمات بهداشتی برای به‌کارگیری مردان در قامت پدر در نظام بهداشت عمومی، محیط کار و برنامه‌های توسعه دوران کودکی.
  - حمایت از مرخصی زایمان برای مادر و پدر و سیاست‌ها و خدمات حمایتی دوستدار خانواده برای والدین شاغل، مانند مراقبت از کودکان با یارانه.
  - گسترش آماده‌سازی محیط کار، ایجاد درآمد و آموزش رهبری برای زنان، همراه با اقداماتی برای حساس‌سازی مردان به حمایت از زنان و دختران در محیط کار و موقعیت‌های رهبری.
  - آموزش مدیران ارشد مرد در محیط کار و همچنین سیاست‌گذاران درباره روش‌های تشویق رهبری زنان و ایجاد محیط‌های کاری حمایت‌کننده از زنان.

## ۷. به کارگیری بخش سلامت به عنوان دروازه ورود مردان در مقام متحدان مسیر برابری جنسیتی

نتایج پژوهش آسیب پذیری های سلامت متعدد زنان و مردان و همچنین رفتارهای محدود مردان در جست و جوی خدمات سلامت را تأیید می کند. به علاوه در مصاحبه های کیفی، مردان سطوح گسترده ای از استرس و علائم افسردگی را گزارش کرده اند که ناشی از ناتوانی آن ها در ایفای نقش نان آور خانواده بود. زنان نیز تأیید کردند که استرس مردان اغلب به شکل خشونت عاطفی و فیزیکی علیه آن ها بروز می کند. بنابراین باید تلاش هایی برای ترویج رفتارهای مسالمت آمیز و کمک طلبی مردان و همچنین مشارکت آن ها به عنوان متحدانی در امر تحقق سلامت زنان و کودکان انجام شود. برای دستیابی به این اهداف باید:

- مردان را به عنوان متحدانی در امر نیازهای سلامت باروری زنان و نیازهای سلامت باروری خودشان به کار گرفت.
- برنامه های آموزشی و پروتکل هایی را برای «سازگار کردن» نظام های سلامت توسعه ترتیب داد و متخصصان سلامت را آموزش داد تا به نیازهای سلامت روان مردان و زنان توجه کنند.
- از نرخ بالای مشارکت مردان در معاینات پیش از زایمان به عنوان دروازه ای برای مشارکت آن ها در سلامت مادر و کودک و ورود خود مردان به نظام سلامت استفاده کرد.

## ۸. افزایش توجه به مردان و زنان در معرض آوارگی و جنگ و نیازهای خاص جنسیتی و مرتبط با جنگ

یافته های پژوهشی از جوامع و جمعیت های در معرض جنگ در لبنان و فلسطین نرخ بالای استرس، تروما، خشونت و نیازهای برآورده نشده مرتبط با درآمد، آموزش و خدمات سلامت را تأیید می کند. این یافته ها همچنین نشان می دهند که توجه نسبتاً کمی به واقعیت های خاص جنسیتی مردان در این شرایط شده است. اقدامات بشردوستانه مسئولیت پذیری که شامل درک مردانگی ها باشد، باید:

- کارکنان بخش بشردوستانه را آموزش داد تا مردان را به عنوان متحد با برابری جنسیتی در محیط های پس از جنگ به کار گیرند و آثار آوارگی بر مردان را درک کنند.
- حمایت در زمینه روانی-اجتماعی و ترومای حاصل از جنسیت را برای مردان و زنان، از جمله درمان های گروهی، فردی و جامعه محور فراهم کرد.
- مردانی را که مهارت هایی دال بر مقابله مثبت از خود نشان می دهند و «بازوهای مقاومت» در برابر نزاع و خشونت، از جمله خشونت مبتنی بر جنسیت به حساب می آیند به عنوان مربی و ترویج دهنده همتا برای دیگر مردان و پسران به کار گرفت.



- مردان و زنان را از نظر نگرانی‌های سلامت روان و مواجهه با خشونت و تروما غربالگری کرد.
- از پتانسیل ارتباط مردان با فرزندانشان و مشارکت آن‌ها به عنوان پدر برای کاهش آثار آوارگی استفاده کرد.

## ۹. انجام دادن تحقیقات کاربردی تکمیلی دربارهٔ مردان و مردانگی

تحقیقات دربارهٔ مردان و برابری جنسیتی در این منطقه نسبتاً محدود است و تحقیقات بسیار کمی در قالب نظرسنجی‌های ملی یا جاری در این زمینه انجام شده است. پروژه ما قرار نیست آخرین بحث در این موضوع باشد، بلکه باید نمونه‌ای از پرسش‌هایی باشد که می‌تواند در جمع‌آوری داده‌های آینده دربارهٔ جنسیت، خشونت، سلامت و دیگر موضوعات مطرح شوند. پیشنهادهای خاص برای کارهای تکمیلی شامل این موارد است:

- انجام دادن تحقیقاتی برای تحلیل نحوهٔ نمایش مردان و پسران در رسانه‌ها، به عنوان مکملی برای کارهای گستردهٔ موجود دربارهٔ نمایش زنان در رسانه‌ها و استفاده از این اطلاعات برای تعامل با تولیدکنندگان محتوای رسانه‌ای.
- استفاده از نتایج پروژه و دیگر تحقیقات برای تقویت گفتمان‌های مثبت حول برابری جنسیتی که اکنون در منطقهٔ مطالعه شده وجود دارد.
- طرح سؤالاتی دربارهٔ نگرش‌ها و رفتارهای مردان در ارتباط با برابری جنسیتی در نظرسنجی‌های ملی موجود و استفاده از داده‌های حاصل برای اطلاع‌رسانی و حمایت از تغییراتی در سیاست در راستای ترویج برابری کامل برای زنان و دختران.



## بدن مردانه<sup>۱</sup>

نویسنده: سلی شلدون<sup>۲</sup>

مترجم: سینا نقیبی

برخلاف انتظار، ظاهراً بدن‌های مردان در بخش عمده‌ای از ادبیات پژوهشی فمینیستی معاصر دربارهٔ بدن غایب بوده‌اند. تلاش برای بسط تحلیل‌های صراحتاً فمینیستی از بدن - تاحدی به‌شکلی متناقض - نوعی دوگانه‌انگاری را تقویت کرده است که بدن‌ها و امور تنانه را صرفاً به زنان و زنانگی مرتبط می‌کند (Davis 1997:19).

وقتی از من خواسته شد در تألیف این کتاب سهمی داشته باشم و فصلی از آن را بنویسم، بسیار تحت تأثیر تازگی توجه به بدن مردانه قرار گرفتم. این شکل از تمرکز بر خاص‌بودگی مردانه چرخش جذابی از وضعیت رایجی است که در آن معمولاً تفاوت‌های زنان را در تقابل با هنجارهای نانوشتهٔ مردانه بررسی و فهم می‌کند. البته در حوزهٔ جامعه‌شناسی بدن، دیدن این چرخش با غافلگیری کمتری همراه است. به‌رغم اینکه به بدن در ادبیات پژوهشی جامعه‌شناختی جریان اصلی صرفاً به‌مثابه «تاریخ پنهان» (Turner 1984: 34) یا «حضور غایب» (Shilling 1993: 9) توجه شده، این کاوش و مسئله‌مندی درک بدن زنانه بوده که برای اندیشهٔ فمینیستی محوریت بسیار بیشتری یافته است.

1. Sheldon, S. (2002). The Masculine Body. In: Evans, M., Lee, E. (eds) Real Bodies. Palgrave, London.

2. Sally Sheldon

اهمیت موضوع بدن برای نویسندگان فمینیست را تا حد زیادی می‌توان با توجه به نقش آشکاری توضیح داد که عوامل تنانه در فرودست‌سازی زنان ایفا کرده‌اند. زنان معمولاً افرادی دانسته می‌شوند که ارتباط نزدیک‌تری با بدن خود دارند، درحالی‌که مردان را بیشتر موجوداتی ذهن‌محور یا عقلانی می‌دانند (Davis 1997). نخست زنان اغلب به چیزی بیش از بدنشان تقلیل داده نمی‌شوند و موجوداتی فهم می‌شوند که تحت فرمان فرایندهای زیستی-شیمیایی (مانند جریان هورمون‌ها) و اختلال‌های مرموز و روانی زنانه (مانند هیستری) هستند. این ادراک تصور فعالیت خودمختار زنان را سلب می‌کند یا به حاشیه می‌راند. در قدم دوم باورهایی مانند ضعف، شکنندگی و آسیب‌پذیری بدن زنان نقشی تاریخی در شکل‌دهی به سیاست‌هایی داشته‌اند که تا مدت‌ها آنان را از عرصه‌های اجتماعی از جمله تحصیلات عالی محروم می‌کرد. در قدم سوم توانایی بدن زنان برای نگه‌داری از جنین در دوران بارداری و تولد مشکلاتی را برای آن‌ها به همراه آورده است و به قوانین و نظم‌های اجتماعی اجازه داده تا آن‌ها را سوژه‌هایی محدود و متفاوت در نظر بگیرند (ر.ک. لی و جکسون، در همین مجموعه). درنهایت زنان اغلب به این موضوع آگاه‌ترند که هم بدن دارند و هم خود بدن‌اند، به این معنا که این بدن‌ها ممکن است به‌عنوان محور تبعیض عمل کنند. مایکل کیمل<sup>۳</sup>، پژوهشگر آمریکایی، با اشاره به گفت‌وگویی میان دو زن این ادعا را به خوبی روشن کرده است. یکی از آن دو که زنی سفیدپوست بود بر پیوندی آشنا تأکید می‌کرد که همهٔ زنان را فارغ از تفاوت‌های نژادی با یکدیگر متحد می‌کند. زن دیگر که سیاه‌پوست بود مخالفت کرد:

زن سیاه‌پوست می‌پرسد: «وقتی صبح از خواب بیدار می‌شوی و به آینه نگاه می‌کنی چه چیزی می‌بینی؟» زن سفیدپوست پاسخ می‌دهد: «یک زن می‌بینم.» زن سیاه‌پوست در جواب می‌گوید: «مسئله دقیقاً همین است؛ من یک زن سیاه‌پوست می‌بینم.» من نژاد را هر روز می‌بینم، چون نژاد موجب می‌شود از مزایای فرهنگ مشترک برخوردار نباشم. نژاد برای تو نامرئی است، چون تو از امتیازهای آن برخوردار می‌باشی. این یک نعمت است، مزیتی است که همواره نژاد و [رنگ پوست] را نمی‌بینی. برای همین است که همیشه تفاوت‌هایی در تجربه‌مان وجود خواهد داشت (Kimmel 1996: 4).

این زنان فقط از این منظر از بدن‌های خود آگاه‌اند که آن بدن‌ها بازنمایی زیان یا تبعیض‌اند. کیمل می‌گوید این تبادل نظر در یک لحظه کشف بزرگی را در مسئله‌مندسازی او به همراه آورد؛ برای اولین بار توجه کرد که وقتی در آینه نگاه می‌کند یک انسان را می‌بیند. او به‌عنوان مردی سفیدپوست و متعلق به طبقهٔ متوسط «نه طبقه داشت، نه رنگ و نه جنسیت؛ او فردی عام و بدون ویژگی بود» (۱۹۹۶: ۴). اگر حق با کیمل باشد حس روان‌شناختی مهمی وجود دارد که به سبب آن زنان آگاهی بیشتری به بدن خود دارند. در این معنا وقتی بدنمندی به شکل‌هایی آثاری منفی در ما می‌گذارد خود به موضوعی مهم بدل می‌شود. این آثار منفی ممکن است از طریق تغییرات تنانه، ناراحتی‌های جسمانی یا وقتی خصوصیت‌های بدنمندی یک فرد، مانند نژاد، جنسیت یا وضعیت جسمانی غیرعادی، در موقعیت‌های اجتماعی بخصوص به مثابه ناتوانی عمل می‌کنند ظاهر شود.

کیمل می‌گوید گاهی به روزی فکر می‌کند که [از نگاه خود] به مردی سفیدپوست و طبقهٔ متوسطی بدل شد؛ مشخصاً نه به این معنا که پیش از آن به این گروه‌ها متعلق نبود، بلکه یعنی دقیقاً در این نقطه بود که به تعلق خودش به این گروه‌ها آگاه شد. علاوه

بر کیمبل، جریان غالب جامعه‌شناسی نیز اکنون بیش‌ازپیش به این واقعیت پی برده است که مردان نیز بدن دارند و شبکه فشرده معانی اجتماعی مرتبط با آن‌ها باید بررسی شوند. مثلاً تمام توضیحاتی که از علاقه فمینیست‌ها به بدن پیش‌تر آمد سویه پنهان و مردانه مهمی نیز دارند: مردان منطقی، مستقل و کمتر در ارتباط و در کنترل بدن خود درک شده‌اند؛ بدن‌های مردانه قدرتمند و کمتر تحت تأثیر نقصان‌های عملکردی بر ساخت شده‌اند؛ مقید شده و شخصی‌اند؛ گویی بدنمندی مردان را کمتر در مضیقه قرار داده است. پیشینه پژوهشی فمینیستی می‌تواند بینش‌هایی هرچند محدود برای فهم این سویه مردانه ارائه کند. درحالی‌که پژوهش درباره بدن زنانه اغلب در تعارض با هنجار مردانه شکل گرفته است، این هنجار به خودی خود اغلب ایدئال شده باقی مانده و به‌طور جدی بررسی نشده است. به‌علاوه حتی مطالعات موجود درباره بدن مردانه نیز نشان‌دهنده غفلت نسبی از جنبه بسیار جالب و مهم آن است: تولیدمثل مردان. این موضوعی است که فصل حاضر بر آن تمرکز می‌کند.

البته فقط نادیده گرفتن این موضوع نیست که بدن تولیدمثلی مرد را به موضوع جالبی برای بررسی در این مجموعه تبدیل می‌کند. همچنین به نظر من چنین تحلیلی روشی اکتشافی را برای نشان دادن موضوعی پرتوان‌تر در جامعه‌شناسی بدن فراهم می‌کند: تا چه اندازه تفاوت‌هایی «واقعی» و واجد ویژگی جنسی میان بدن‌های مرد و زن وجود دارد؟ می‌توان این سؤال را طور دیگری پرسید: بر ساخت اجتماعی بودن تفاوت‌های جنسی میان زنان و مردان چه معنایی دارد؟ آیا این تفاوت‌ها محصول درک ما از نقش‌های جنسیتی زنانه و مردانه‌اند؟ مسئله تولیدمثل موضوع خواندنی و پرسش‌برانگیزی را پیش روی نگاه قدرتمند بر ساخت‌گرایی اجتماعی قرار می‌دهد. مسلماً اگر تفاوتی «واقعی» میان بدن‌های مردان و زنان وجود داشته باشد، به توانایی تولیدمثلی آن‌ها مربوط است. در این زمینه صحبت کردن از تفاوت جنسی به مثابه بر ساختی اجتماعی به چه معناست؟ امیدوارم نشان دهم مسیری که برای پاسخ دادن انتخاب می‌کنیم نه تنها به علایق آکادمیک محدود نیست، بلکه پیامدهای اجتماعی و سیاسی مهمی نیز دارد. برای تقویت این موضوع آخر و نیز بسط نظری بحث‌هایی که در ادامه خواهند آمد ابتدا با مطالعه‌ای موردی شروع می‌کنم.

## مطالعه موردی: شرکت جانسون «کنترل و محافظت از جنین»

بدن مردان ممکن است همانند بدن زنان تصاحب شود، اما این تصاحب از نظر جنسیتی بی طرف نیست. بدن زنان به دفعات بیشتر و به شکلی کامل‌تر تصاحب می‌شود. تصاحب بدن زنان ممکن است به اندازه تصاحب بدن مردان خشونت‌آمیز باشد، اما این تفاوت‌هایی‌اند که ما تازه مشاهده آن‌ها را شروع کرده‌ایم و هنوز نمی‌توانیم به‌دقت بیان‌شان کنیم (Frank 1991: 95).

چند سال قبل شرکت جانسون کنترل<sup>۴</sup>، کارخانه باتری‌سازی آمریکایی، برای طرح آنچه «سیاست محافظت از جنین»<sup>۵</sup> شناخته می‌شود در دادگاه‌های ایالات متحده متهم شد. این سیاست به دنبال محروم کردن «زنانی که بارداری یا توانایی بارداری دارند» از شغل‌هایی بود که مواجهه با سرب ممکن بود به ظرفیت تولیدمثلی<sup>۶</sup> آن‌ها آسیب برساند و به تولد کودکانی با نقص‌های مادرزادی منجر شود. بنابراین محرومیت شامل «همه زنان می‌شد، به‌جز آن‌هایی که ناتوانی‌شان در بارداری به‌صورت پزشکی مستند شده بود». برخی زنان عقیم‌سازی را انتخاب کردند تا شغل خود را از دست ندهند، برخی دیگر انتقال به موقعیت‌های شغلی دیگر با درآمد پایین‌تر را پذیرفتند. در واکنش به این سیاست، برخی کارمندان کمپانی رؤسای خود را به دادگاه بردند تا مقابل این سیاست بایستند و

4. Johnson Controls Inc.

5. fetal protectionism

۶. در بخش‌های مختلف مقاله reproductive به واژگان متفاوتی چون تولیدمثلی، باروری و تناسلی ترجمه شده است. م.

در نهایت دادگاه عالی ایالات متحده آن کارخانه را به تبعیض جنسیتی محکوم کرد و با استناد به فصل ۷ لایحه حقوق مدنی ۱۹۶۴ این سیاست غیرقانونی اعلام شد (اتحادیه بین‌المللی، کارگران اتومبیل‌سازی متحد در برابر شرکت جانسون کنترل، ۴۹۹ آمریکا، ۱۸۷، ۱۹۹۱).

طبق پیش‌بینی‌ها، اقدامات این شرکت طوفانی از انتقادات را به همراه داشت که اغلب بر این دوراهی وحشتناک متمرکز بود که زنان را به انتخاب میان شغل و ظرفیت تولیدمثلی‌شان مجبور می‌کرد (Blank 1993; Daniels 1993, 1997; Roth 2000; Thomson 1996, 1998). به این مسئله کمتر توجه شده است که یکی از شاکی‌ها یک مرد بود. دونالد پنی شکایت کرده بود که درخواست او برای مرخصی به منظور کاهش سطح سرب بدنش به دلیل قصدش برای پدر شدن رد شده است. درحالی‌که می‌دانیم مواجهه با سرب برای باروری مردان نیز مخاطرات به همراه دارد، پنی احساس کرد در معرض تبعیض جنسیتی قرار گرفته است و امکان بهره‌بردن از معیارهای سلامتی را که به همکاران زن تحمیل شده بود ندارد.

از سیاست‌های حمایت از جنین در دو سوی اقیانوس اطلس به شدت انتقاد شده است، زیرا فرض می‌کند که تمام زنان مادران بالقوه‌اند، مگر اینکه به لحاظ پزشکی ناتوانی در بارداری آن‌ها ثابت شده باشد. این موضوع عاملیت زنان را نفی می‌کند و زنان را به بدن‌هایی برای تولیدمثل تقلیل می‌دهد و مادری را در وضعیتی طبیعی و گریزناپذیر به موقعیت وابسته می‌کند. مورد دیگری که در نمونه شرکت جانسون کنترل به صورت ضمنی دیده می‌شود امتناع از نگرستن به مردان به همین شیوه است. این فقط به معنای منفی و ضعیف آن نیست (یعنی مردان را به بدن‌هایی برای تولیدمثل تقلیل ندهیم)، بلکه در معنای قوی‌تر و مثبت آن نیز مطرح است: اینکه این وجه از بدن مرد در برابر الزام مردانه اشتغال و درآمد به وضوح پردشده و کم‌اهمیت پنداشته شده است. عاملیت دونالد پنی نیز نفی شده است. او از این امکان محروم شد که به ظرفیت [جنبه] تولید مثلی بدنش نسبت به توان بدنش برای کار اولویت بیشتری داده شود، حال آنکه این امتیاز به همکاران زن او تحمیل شده است.

چطور باید اقدامات شرکت جانسون کنترل را بفهمیم؟ آیا آن‌ها از جمله کارفرمایان مسئولیت‌پذیری‌اند که دغدغه سلامت بارداری کارمندان را دارند؛ کارفرمایی آگاه به دعاوی قضایی که نگران است بابت مواجهه‌های مسمومیت‌زا که به نقص‌های کودکان می‌انجامد محاکمه شود؛ کارفرمایی پدرمآب که تصور می‌کند بارداری مهم‌ترین مسئله برای کارمندان زن است و این انتخاب را بر آن‌ها تحمیل می‌کند؛ یا کارفرمایی جنیست‌زده و سوءاستفاده‌کننده که با بهره‌بردن از بارداری تبعیض‌های موجود در صنعت را توجیه می‌کند، استحقاق می‌بخشد و زنان را از عرصه‌های جدی (به صورت سنتی در تسلط مردان) بیرون می‌راند؟ درباره دانش شکل‌گرفته حول «محافظت از جنین» که اقدامات جانسون کنترل از آن وام می‌گیرد چه می‌توان گفت؟ واقعاً نقش‌های جنسیتی فرضی متأثر از این دانش «بد» بود یا «خوب»، دانشی عینی که حقایق ناراحت‌کننده را با پیامدهای اجتماعی-سیاسی تأسف بار تولید می‌کند؟

فهم اینکه بدن با ویژگی‌های جنسی چطور تولید می‌شود برای پاسخ به این سؤال‌ها اهمیت دارد. این نقطه‌ای است که هم‌اکنون به سوی آن می‌چرخیم. همان‌طور که از داستان دونالد پنی پیداست، چنین برداشتهایی از بدن‌های تناسلی ممکن است پیامدهایی جدی برای مردان (و قطعاً فرزندان آن‌ها) و نیز برای زنان داشته باشد. درحالی‌که تقلیل زنان به بدن‌هایی تناسلی به آن‌ها آسیب رسانده است، ظاهراً بازشناختن بدن‌های تناسلی مردان نیز بدون پیامد نیست. به هرروی ابتدا لازم است وارد زمینه‌هایی نظری شویم که به رابطه میان جنس و جنسیت ناظر به فهم ما از بدن ربط پیدا می‌کند.

## دوگانه جنس / جنسیت

یکی از دستاوردهای دانش ابتدایی فمینیستی تقسیم جنس و جنسیت به دو مقوله تحلیلی متمایز بود. بر این اساس، جنس به عنوان تفاوت کالبدی (آناتومیک) و جنسیت به عنوان برساخت اجتماعی مردانگی و زنانگی بر مبنای حقایق زیستی درک می‌شوند. کیت میلِت<sup>۷</sup>، فمینیست آمریکایی، در متنی قدیمی و تأثیرگذار در این حوزه برای توضیح این تمایز به کار رابرت جی. استولر<sup>۸</sup> اشاره می‌کند:

کلمه «جنس» به مرد بودن یا زن بودن و مؤلفه‌هایی زیستی ارجاع دارد که مشخص می‌کنند فردی مرد است یا زن؛ کلمه «جنسی» مضامینی آناتومیک و فیزیولوژیک دارد. این تعریف به وضوح حوزه‌های وسیعی از رفتارها، احساسات، افکار و فانتزی‌هایی را باقی می‌گذارد که با جنس مرتبط‌اند، اما اساساً دلالت زیستی مستقیمی ندارند. مفهوم جنسیت به دلیل برخی از این پدیده‌های روان‌شناختی استفاده می‌شود؛ می‌توان از جنس مرد یا جنس زن حرف زد، اما همچنین می‌توان دربارهٔ مردانگی و زنانگی سخن گفت، بدون اینکه ضرورتاً اشاره‌ای به آناتومی یا فیزیولوژی داشته باشد. بنابراین اگرچه ظاهراً جنس و جنسیت در پیوندی جدایی‌ناپذیر با یکدیگرند... این دو مقوله... به شکلی اجتناب‌ناپذیر و نه به گونه‌ای یک‌به‌یک، بلکه به شیوه‌هایی مستقل از یکدیگر، با هم در ارتباط‌اند (Millet 1970: 29، به نقل از Stoller 1968).

این مطالعه قدیمی اهمیت سیاسی بسیاری داشت؛ نظم‌های جنسیتی سنتی جامعه را با مشکلاتی روبه‌رو کرد و فمینیست‌ها می‌توانستند به روشنی و با قدرت استدلال کنند که واقعیت‌های ساده زیست‌شناختی مانند توانایی زنان در زایمان و شیردهی (تفاوت جنسی) به خودی خود تقسیم کار اولیه در خانواده هسته‌ای را این‌طور توضیح نمی‌دهد که زنان مسئول مراقبت از فرزند باشند و مردان نان‌آور خانواده (تفاوت جنسیتی). تمایز میان جنس و جنسیت در مرکز کاوش مهم میلِت از پدرسالاری به مثابه نهادی سیاسی قرار داشت و به او اجازه می‌داد در این باره بحث کند که «بسیاری از تمایزهای عموماً شناخته‌شده میان جنس‌ها در زمینه‌های مهم‌تر نقش‌ها و خلق و خوی، بدون اشاره به موقعیت، به واقع در اصل فرهنگی‌اند، نه زیست‌شناختی» (Millet 1970: 28).

اگرچه مطالعات اخیر در دوگانه جنس / جنسیت تردید کرده‌اند، برخی نویسندگان برای اینکه استدلال کنند جنس محصول جنسیت است و نه برعکس، آن را تغییر داده‌اند. برای این منتقدان بدن با تمام جنبه‌های خود، از جمله جنس و نژاد، در ارتباط با گفتمان اجتماعی است که تولید می‌شود و نه به عنوان امری مستقل و خارج از آن. مثلاً توماس لاکور<sup>۹</sup> در تکوین جنس (۱۹۹۰) فهمی علمی از جنس به دست داده است تا چیزی را نشان دهد که او حرکت از مدلی «یک جنسی» به مدلی «دوجنسی» توصیف می‌کند. لاکور با استناد به تصاویر پزشکی اولیه از اندام‌های تناسلی مرد و زن برای تأیید ادعای خود توضیح می‌دهد که هزاران سال این تصور رایج بود که زنان نیز اندام‌هایی تناسلی همانند مردان دارند، اما در داخل بدنشان نه خارج از آن. واژن همانند آلتی درونی فهمیده می‌شد، لایبیا مانند پیش‌پوست، رحم مانند کیسه بیضه و تخمدان همانند بیضه‌ها. حدود اواخر قرن ۱۸ تمام این‌ها تغییر کرد و جنس‌ها مخالف یکدیگر دیده می‌شدند:

7. Kate Millett  
8. Robert J. Stoller  
9. Thomas Laqueur

در مدل قدیمی که مردان و زنان برحسب میزان کمال متافیزیکی و درجه گرمای حیاتی‌شان رتبه‌بندی می‌شدند، محور این رتبه‌بندی به سمت مردان گرایش داشت. اواخر قرن هجدهم این مدل جای خود را به مدل جدیدی از دوگانگی جنسی یا تمایز زیست‌شناختی داد. در مدل جدید دیدگاه آناتومیک و فیزیولوژیک ناسازگار جایگزین نگاه سلسله‌مراتبی متافیزیکی مربوط به بازنمایی زنان در نسبت با مردان شد (Laqueur 1990: 4-5).

لاکور اگرچه ادعا نمی‌کند که هیچ تفاوت زیست‌شناختی میان بدن‌های زنان و مردان وجود ندارد، نشان می‌دهد فهم ما از این تفاوت‌ها به شدت تحت تأثیر برداشت‌های اجتماعی گسترده‌تر قرار دارد. مشخص می‌شود درک کنونی مان از مردان و زنان به عنوان «مقابل‌های» زیستی امری وابسته به شرایط تاریخی خاص است. همان‌طور که لاکور اشاره می‌کند: «جنس... موقعیت‌مند است و فقط در بستر نبردهای قدرت و جنسیت می‌توان توضیحش داد» (۱۹۹۰: ۱۱).

این ادعا را چگونه باید درک کنیم؟ آیا به معنای آن است که نقش‌های جنسیتی برساخته‌شده اجتماعی تعیین می‌کنند که (اغلب) زنان در سن خاصی قاعدگی دارند، درحالی‌که مردان ندارند، یا اینکه (اغلب) زنان در سن خاصی می‌توانند باردار شوند و در مردان چنین نیست؟ به وضوح از یک سو پاسخ این سؤال باید «خیر» باشد: تفاوت‌های میان مردان و زنان حتماً خارج از محدوده گفتمان [نیز] وجود دارد. اگرچه از سوی دیگر می‌توان درک کرد که به این پرسش پاسخ مثبت داد. شیوه‌ای که ما مجبوریم این پرسش را طرح کنیم همین حالا کشمکش‌هایی را درباره «اغلب» و ابهام درباره «سن مشخص» آشکار می‌کند، اینکه «حقایق» زیست‌شناختی به خودی خود سراسر نیستند. با اینکه تمام زنان قاعدگی ندارند و همه نمی‌توانند باردار شوند، نمی‌خواهیم آن‌ها را از دسته‌بندی «زن» کنار بگذاریم. حتی مثال‌های مطرح‌شده نیز آن‌چنان واضح نیستند. در زمان‌ها و مکان‌های مختلف قاعدگی مردان امری کاملاً طبیعی و حتی مفید دانسته می‌شد. خون‌ریزی از سوراخ‌های مختلف بدن به کارکردی مشابه قاعدگی نسبت داده می‌شد: بدن با این روش می‌توانست مقداری از خون اضافی خود را آزاد کند. به پاسخ کلی جودیت باتلر<sup>۱۰</sup>، نظریه‌پرداز جنسیت، توجه کنید. او از خود می‌پرسد که چگونه باید به این ایده پاسخ داد که حداقل برخی تفاوت‌های جنسی، مانند تفاوت در اعضای بدن، فعالیت‌ها، ظرفیت‌ها، هورمون‌ها و کروموزوم‌ها، می‌توانند بدون ارجاع به برساخت‌های اجتماعی پذیرفته شوند:

اگرچه در این لحظه می‌خواهم به شما اطمینان دهم که تفاوت‌هایی زیست‌شناختی وجود دارند، اضطراب‌هایی هم سر برمی‌آورند. اذعان به اینکه «جنس» یا «مادیت» آن را نمی‌توان نفی کرد همواره تصدیق کردن «جنس» و اشکالی از «مادیت» است... ادعای اینکه گفتمان شکل‌دهنده است به این معنا نیست که منشأ، علت یا کاملاً سازنده چیزی است که به آن اذعان می‌کند، بلکه تصدیق این نکته است که هیچ ارجاعی به یک بدن ناب وجود ندارد بی‌آنکه خود برساخت دیگری از بدن نباشد (Butler 1993: 10).

به زبانی دیگر، باتلر این را نفی نمی‌کند که ما بدن‌هایی مادی داریم/هستیم که به شیوه‌های مختلف با هم تفاوت می‌کنند. اگرچه آن‌طور که سارا احمد در فصل چهارم کتاب بدن‌های واقعی<sup>۱۱</sup> در بحث خود درباره «برساخت نژادی» نشان می‌دهد، نقشه‌نگاری و دسته‌بندی این تفاوت‌ها، که آن‌ها را در محورهای مشخصی صورت‌بندی کند و «واقعیت» عینی بدن‌ها را توصیف کند، به شکلی اجتناب‌ناپذیر تعابیر و ارزش‌های مشخصی را بر آنچه توصیف شده تحمیل می‌کند.

10. Judith Butler

11. Evans, M., Lee, E. (eds) Real Bodies. Palgrave, London.



تبیین حقیقت عینی آرمانی تحسین برانگیز در علوم است، اما از منظر جامعه‌شناختی این امر عملاً ناممکن است؛ امکان ندارد به «واقعی» از بدن دست پیدا کنیم که پیش از برساخته شدن آن به صورتی اجتماعی وجود داشته باشد. از این منظر مسئله کوچک‌تر این است که آیا «بدنی واقعی» وجود دارد یا نه و بیشتر این چنین است که چگونه اشکالی بخصوص از مادی شدن یا فهم ما از بدن از هنجارهای فرهنگی و اجتماعی مستقر مراقبت می‌کند یا در آن‌ها تردید می‌کند. آن‌طور که باتلر می‌گوید:

هنجارهایی که نقش تنظیمی در شکل‌دهی به «جنس» [ها] دارند با سبکی اجرایی اثرگذاری می‌کنند تا مادیت بدن‌ها را شکل دهند و مشخص‌تر، به بدن جنس‌های مختلف [مادیت]‌های خاصی می‌بخشند تا تفاوت جنسی را در خدمت تمایل به جنس مخالف تثبیت کنند... هرگاه «جنس» در هنجاری بودنش درک شود، تصور دربارهٔ مادیت بدن مستقل از نحوه‌ای که هنجارهای تنظیم‌کننده مادی می‌شوند ممکن نیست (۱۹۹۳: ۲).

چالشی که باتلر و لاکور پیش روی ما قرار می‌دهند در نقض دوگانهٔ جنس/جنسیت نهفته است: اندیشیدن دربارهٔ جنس نه به عنوان توضیحی بر تفاوت طبیعی و زیست‌شناختی، بلکه به عنوان مفهومی هنجاری به مثابه «ایدئال تنظیمی» که ارزش‌های مشخصی را در خدمت تداوم «الزام‌آور دگرجنس‌گرا بودن» (آن‌طور که باتلر می‌گوید) تحمیل می‌کند. بنابراین با فهمیدن جهانی که در سطحی گسترده تحت تأثیر جنسیت است می‌توانیم به آن چیزی دست پیدا کنیم که «واقعی» بدن مادی و جنسی به شمار می‌رود.

والری هارتونی<sup>۱۲</sup>، که در باب رشد علم پزشکی قلم می‌زند، به این باور دانشمندان اشاره کرده است که برای کشف «واقعیت» بدن که وجهی عینی و فهمیدنی دارد نگاهی بی‌طرفانه اتخاذ می‌کنند. آن‌ها معتقدند «که بدن می‌تواند به سادگی از خودش سخن بگوید» و آن‌ها به «نگاه عینی خودشان اعتماد دارند و نیز از توانایی خود در دیدن، شنیدن و ترجمهٔ فرمان‌های همیشه‌بی‌صدای بدن - شرایط و همچنین شاکلهٔ آن - خیالشان راحت است» (۱۹۹۷: ۲۲). از نظر هارتونی، وظیفهٔ دانشمندان علوم اجتماعی است تا روایت‌های فرهنگی پنهان‌شده در کار علمی را از کلافش بازکنند:

پرسش این است که چطور چنین ترجمانی، چنین گفتمان تفاوتی یا چنین روایتی توجیهی به وجود آمده است. پس آنچه پیش روی ماست این است که دسیسه‌اش را برملا کنیم؛ یعنی از یک سو کار فرهنگی‌ای را رمزگشایی کنیم که این گفتمان آن را به اجرا درمی‌آورد و از سوی دیگر مجموعهٔ خاصی از فرض‌ها و پیش‌فرض‌ها دربارهٔ معنای تفاوت‌های اجتماعی را ردیابی کنیم و همچنین ردپای بستری را بگیریم که به آن شکل می‌دهد، میانجی‌اش می‌شود، محدودش می‌کند و پیشاپیش در بازشناسی آنچه تحت عنوان «طبیعی» یا «شواهد» شناخته می‌شود دخالت داشته است؛ آنچه مشاهده می‌شود و در نهایت ممکن است در قالب بصری نیز پدیدار شود (Hartouni 1997: 2222).

نمونهٔ شناخته‌شدهٔ چنین کاری در شرح امیلی مارتین<sup>۱۳</sup> از سویه‌هایی از پژوهش دیده می‌شوند که به زعم او حیات تولیدمثلی انسان کلیشه‌هایی مرتبط با رفتار جنسیتی تولید می‌کند. مارتین (۱۹۹۱) به دو روایت زیست‌شناختی متفاوت از فهم انسان اشاره می‌کند که هر دو شواهدی آشکار مبنی بر سلطهٔ تصورات جنسیت‌زده‌اند. از یک سو، دانشمندان اسپرم‌ها را فعال، غالب و «بسیار نرینه»<sup>۱۴</sup>

12. Valerie Hartouni

13. Emily Martin

14. Macho



توصیف کرده‌اند که در تلاش برای دخول به سلول تخم در رقابت و نبرد با یکدیگرند. این مدلی به وضوح جنسیت زده را نمایش می‌دهد که به موازات آن فهم بخصوصی از نقش مرد و زن را در رابطه جنسی به همراه دارد (درحالی که مرد تعقیب، رقابت و دخول می‌کند، زن منفعل و در انتظار پیشروی مرد و اقدام او برای دخول است). گرایش دیگری در نوشتار علمی وجود دارد که این مدل را کنار می‌زند، با طرح ایده «سلول تخم اغواگر» انتخاب اسپرم را به زن منتسب می‌کند. دوباره دیدگاهی مشخص هرچند متفاوت از مواجهه جنسی رخ می‌دهد که زن است که رابطه جنسی را آغاز می‌کند، مردی را برای ورود به تختخواب خود اغوا می‌کند. به تشبیهی توجه کنید که در نقل قول پیش رو تحت تأثیر روایت دوم شکل گرفته است:

سلول تخم انسان به صورتی منفعل در ناحیه تناسلی زنانه منتظر نیست، همانند زیبایی خفته که در انتظار اسپرم پرنسی جذاب است تا از راه برسد و او را برای باروری بیدار کند. بلکه پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد اغلب سلول‌های تخم از طریق آزادسازی موادی شیمیایی و هنوز شناخته نشده به سوی اسپرم به صورتی فعال به شریک خود علامت می‌دهند (اخبار علم، نقل شده در 1997: 592 Daniels).

مسئله مهم در اینجا فقط زبانی نیست که برای ارائه کردن این «یافته‌ها» استفاده شده است، بلکه مهم این است که نگرش‌های جنسیت زده تا چه اندازه در آنچه دانشمندان واقعاً می‌بینند تأثیر می‌گذارد. ظاهراً مدل «سلول تخم اغواگر» حداقل به همان میزان که به شرح «حقایق» زیست‌شناختی تولیدمثل انسان مربوط می‌شود، به روایت دیگر، یعنی فهمی متفاوت از روابط جنسیتی نیز ارائه می‌کند (که زنان در آن نقش منفعلانه کمتری دارند). دستاورد کار مارتین حمله به افراد دانشمند بابت ناکامی در انجام درست کارشان نیست؛ بلکه نمونه‌ای شفاف را از محدودیت‌های نگرش علمی نشان می‌دهد: دانشمندان در تلاش برای دیدن، توصیف یا فهمیدن جهان - همانند همه ما - به طور اجتناب‌ناپذیری به ایده‌ها و صورت‌هایی مفهومی تکیه می‌کنند که پیشاپیش در دسترس آن‌هاست. بنابراین هر پژوهشی چاره‌ای جز تأثیرپذیری از باورهای موجود ندارد.

## محافظت از جنین و بدن با ویژگی‌های جنسی<sup>۱۵</sup>

مجادله درباره مخاطرات جنینی به جلوگیری از آسیب‌های تهدیدکننده جنین کمتر توجه می‌کند و توجهش بیشتر به تولید اجتماعی حقیقت است، به رابطه طبیعی مرد و زن با تولیدمثل (1997: 579 Daniels).

آنچه را گفتیم مرور کنیم: مدعی شدم تا وقتی «بدن‌هایی واقعی» و تفاوت‌هایی «واقعی» میان بدن‌ها وجود دارند، ممکن نیست بی‌واسطه به این واقعیت دست یافت. هر قسمی از تفاوت جنسی همواره و به ناچار از نگرشی جنسیت زده خبر می‌دهد. این را به خاطر داشته باشید. حال به مطالعه موردی شرکت جانسون کنترل و برداشت‌های فرهنگی مؤثر در علم محافظت از جنین برگردیم. در اینجا توجه به پژوهش دانشمند سیاسی آمریکایی، سینتیا دنیلز<sup>۱۶</sup>، مشخصاً سودمند است. دنیلز اشاره می‌کند که تا مدت‌ها دانشمندان بر این باور بودند که انتقال موتاژن‌ها فقط از طریق زنان ممکن است (توکسین‌هایی که در جنین یا اسپرم/تخمک آثار منفی می‌گذارند). در واقع تصور می‌شد مردان از آسیب‌های مسمومیت دارویی، الکل، مخاطرات محیطی و شغلی در امان‌اند یا ناباروری

15. Sexed Body  
16. Cynthia Daniels



آن‌ها به هیچ آسیب‌پذیری و خطری مربوط نیست. مشخصاً تصور می‌شد اسپرم، که به سبب خصلت‌های مردانه از آسیب‌پذیری یا صدمه دیدن از توکسین‌های تولیدمثلی بری بود، از انجام دادن لقاح ناتوان است. برعکس آن نیز درست بود: اگر مردانی در معرض مواد سمی نابارور نمی‌شدند، فرض می‌شد آن‌ها در برابر هر خطر تولیدمثلی دیگری ایمنی دارند (Daniels 1997: 582).

دنیلز مثال گلدیس فریدلر<sup>۱۷</sup> را می‌آورد. او در دهه ۱۹۷۰ به عنوان پژوهشگر دانشگاه بوستون کار می‌کرد. فریدلر اولین کسی بود که رابطه‌ای میان مواجهه پدر با مورفین و نقص‌های تولد فرزند را در موش گزارش کرد. در آن زمان برساخت فرهنگی تولیدمثل مردان کار فریدلر را باورناپذیر جلوه داد و اعتبار علمی آن مخدوش شد (Daniels 1997: 591). برخلاف دانشمندانی که در کار امیلی مارتین به آن‌ها اشاره شد، فریدلر مخالف جریان آب شنا می‌کرد؛ فرضیاتی عمیقاً در تناقض با بدن‌های تناسلی مرد و زن قرار می‌گرفت.

امروز البته کار فریدلر بسیار معتبر دانسته می‌شود و پژوهش‌های بعدی از نتایج آن حمایت می‌کند. مواجهه‌های تولیدمثلی مردان اکنون ثابت شده یا احتمال داده می‌شود که باعث طیف وسیعی از مشکلات باروری و نابهنجاری‌های جنینی می‌شود. فراتر از آن، دنیلز اشاره می‌کند اکنون دانشمندان به علت مشخصی در نقش میانجی آسیب‌های مردان پی برده‌اند: اعضای تناسلی مردان خارج از بدن قرار دارد، آن‌ها بیشتر در معرض مواجهه با حرارت و سوختگی‌اند و اسپرم جزو کوچک‌ترین و آسیب‌پذیرترین سلول‌های بدن به شمار می‌رود. از آنجایی که اسپرم مدام طی عمر مرد در حال ساخته شدن است، سلول‌های زایشی که منشأ آن‌ها هستند دائماً در حال رشد و تقسیم‌اند. طی این فرایند رشدی، اسپرم در معرض صدمه توکسین‌ها است، چون سلول‌هایی که در حال تقسیم شدن‌اند نسبت به سلول‌های رشدیافته و در استراحت آسیب‌پذیری بیشتری در برابر مسمومیت دارند، مشابه تخمک‌ها در دستگاه تناسلی زن. او اشاره می‌کند: «تفسیری متفاوت از داده‌های در دسترس ممکن است این باشد که مردان بیشتر از زنان مستعد صدمه دیدن هستند... در یک نظم اجتماعی متفاوت، شواهد پزشکی موجود می‌توانست برای ممانعت از حضور مردان در محیط‌های سمی استفاده شود» (Daniels 1993: 78).

چه «حقیقت» اجتماعی برساخته‌ای را می‌توان در گفتمان محافظت از جنین یافت که این سیاست‌ها بر آن استوار است؟ چطور ایده بدن با ویژگی‌های جنسی می‌تواند در فهم این موضوع به ما کمک کند؟ ادعا می‌کنم که منطق پشتیبان حمایت از جنین تصویری به کلی متفاوت از بدن‌های تناسلی مرد و زن - تصاویری که به باور من در زمینه‌های دیگر نیز می‌توان ردیابی‌اش کرد (ر.ک. Sheldon 1999) - به نمایش می‌گذارد. بدن زن در اینجا بدنی ضعیف و آسیب‌پذیر فرض می‌شود و در نتیجه ابژه‌ای مناسب برای محافظت تلقی می‌شود. این بدن نفوذپذیر و تراوش‌پذیر برساخته می‌شود - که در معرض تهاجم مواد خارجی قرار دارد - و در نتیجه برای خودش و دیگران (مشخصاً جنین درون) ناپایدار و خطرناک است و بنابراین به مراقبت و نظارت پزشکی نیازمند است (Bridgeman and Millns 1995; Grosz 1994; Sheldon 1997; Smart 1995; Thomson 1998). این برداشت از بدن زنانه به طور ضمنی در تضاد با هنجار مردانه ایدئال شده قرار داده می‌شود. بدن «بهنجار» و ایدئال شده مردانه بدنی پایدار، ایمن، محدود و نفوذناپذیر تلقی می‌شود. این بدن مستعد اختلال عملکرد نیست و در نتیجه به نظارت پزشکی مداوم نیازی ندارد؛ قدرتمند و آسیب‌ناپذیر است و در برابر نفوذ عوامل خارجی مانند توکسین‌ها تسلیم نمی‌شود. این بدن بهنجار و ایدئال شده مردانه بی‌نیاز، مقید شده، ایزوله و مصون است و به بدن‌های دیگر متصل نیست. رابطه آن با تولیدمثل رابطه‌ای مبتنی بر

فاصله جسمانی است، زیرا جسماً از بارداری جدا است. چنین تلقی‌هایی از بدن‌های مردان و زنان در دانش امروزی درباره نقش‌های اجتماعی مرد و زن به این شکل بازتاب می‌یابد: مردان قوی‌تر، محکم‌تر و جدا از فرایند زادوولد دیده می‌شوند، بدن‌هایشان پایدارتر است و کژکارکردی کمتری دارد؛ زنان ضعیف‌تر، لطیف‌تر و در پیوندی عمیق با باروری فهمیده می‌شوند که بدن‌هایشان پایداری کمتر و احتمالاً کژکارکردی بیشتری دارد.

## محافظت از جنین و «الزام دگرجنس‌گرایی»

درحالی‌که شناختن وابستگی بینش‌های ما به بدن مردان و زنان به خودی خود ارزشمند است، کارهای نظریه‌پردازانی چون فوکو<sup>۱۸</sup>، باتلر و لاکور ما را دعوت می‌کند تا از آن فراتر برویم و شیوه‌هایی را بررسی کنیم که این شکل خاص از مادی شدن بدن نظم‌های اجتماعی مشخص را تداوم می‌بخشد یا در آن‌ها تردید می‌کند. همان‌طور که بالاتر دیدیم، باتلر این سؤال را این‌گونه طرح می‌کند که چگونه شکلی خاص از مادیت بخشی به بدن باعث تقویت «الزام دگرجنس‌گرایی» می‌شود. این نگاه هماهنگ با توجه فوکو به این است که چطور بدن‌ها برساخته و موقعیت‌مند می‌شوند تا رژیم‌های مختلف سلطه را حمایت کنند و به آن‌ها مشروعیت ببخشند. مشخصاً او می‌گوید فقط از طریق مدیریت بدن‌هاست که زندگی توده‌های مردم می‌تواند مدیریت شود و لازمه آن گسترش نگرانی درباره رفاه و اعمال قدرت بر زندگی مردم است (Foucault 1978: 139). برای فوکو «مراقبت از بدن و سیاست‌های تنظیمی جمعیت دو قطب دیگر را حول آنچه سازمان قدرت بر آن بنا شده بود مستقر می‌کند» (Foucault 1978: 139). (برای بحث‌های بیشتر در این باره فصل ۸ از کتاب بدن‌های واقعی را بخوانید).

چطور ممکن است [سازوکار] دانش محافظت از جنین و تصاویری را که از باروری زن و مرد ساخته می‌شود درک کنیم تا بر آن اساس زمینه‌ای برای کارکرد و حمایت از نظام خاصی از اقتصاد اجتماعی فراهم کنیم؟ اگرچه تلاش برای ارائه توضیحی علی درباره ناکامی در بازشناسی مردان به مثابه بدن‌های تناسلی‌ای که در معرض صدمات سمی‌اند در این مقال نمی‌گنجد، اشاره به این موضوع اهمیت دارد که رابطه‌ای نزدیک میان این دست بازنمایی‌ها و نوع خاصی از نظم اجتماعی وجود دارد. سیاست‌های محافظت از جنین معمولاً برای حذف زنان از صنایع سنتی مردانه - مانند صنایع شیمیایی و تولیدات سنگین - به کار گرفته می‌شوند، درحالی‌که مردان در این مشاغل حفظ می‌شوند (ر.ک. Thomson 1996, 1998; Sheldon 1999). به علاوه، سیاست‌های مذکور از فرضیه‌ای تبعیت می‌کردند که اگر زنی تصمیم به رفتاری «غیرمسئولانه» می‌گرفت - رفتاری مغایر با تشخیص قانون‌گذاران که صلاح جنین را در نظر داشتند - رفتار مسئولانه قانون‌گذاران ممکن بود به آن زن تحمیل شود. به زبانی دیگر، سرنوشت باروری زن بر هر انتخاب دیگری که ممکن است آرزو کند «غلبه» دارد و آن را تحت الشعاع قرار می‌دهد. مایکل تامسون نوشته است:

گستره وسیعی از سیاست‌ها وجود دارند که تمام زنان را به صورت بالقوه باردار، حامل جنین و در مراقبت از کودکان برساخت می‌کنند و غالباً آن‌ها را «عوامل زیست‌شناختی» [جامعه] در نظر می‌گیرند. نقش تولیدمثلی زنان بسیار مهم‌تر از نقش اقتصادی آن‌ها دیده می‌شود، صرف‌نظر از اثر شاغل نبودن آن‌ها در خودشان، بارداری یا فرزندانشان. این سیاست‌ها با تقلیل زنان به اعضای تولیدمثلی و ازابتدای بارور، آنان را یک شکل و همگون نشان می‌دهد. سیاست‌های محافظت از جنین فردیت،

خودمختاری و علایق زنان را فراتر از حیطة خانواده سنتی انکار می‌کند. به این امکان که زنی انتخاب کند بچه نداشته باشد یا زمان داشتن آن را برنامه‌ریزی کند توجهی نمی‌شود. زنان در عرصه اجتماعی/اقتصادی فقط ممکن است در قالب‌های دگرجنس‌گرا و سنتی زن بودن ظاهر شوند (Thomson 1996: 259).

همان‌طور که دیدیم، فرض یکسانی درباره نیت تولیدمثلی مردان وجود ندارد. باروری تنها گزینه در دسترس آن‌ها نیست، اما وقتی مردان تصمیم به بچه‌دار شدن می‌گیرند از آن‌ها انتظار می‌رود کار کنند تا مایحتاج خانواده خود را مهیا کنند (ر.ک. Collier 1995; Sheldon 1999). ظاهراً سیاست‌های محافظت از جنین جداً در خدمت قوام بخشیدن به هنجار نان‌آوری مرد در خانواده هسته‌ای بوده است.

چنین مدلی که در آن تداوم اشتغال ممکن است به ظرفیت تولیدمثلی فرد صدمه بزند برای زن به گزینه نامناسبی تبدیل می‌شود. خروج از محل کار یا اجبار به جایگزینی آن با شغلی با درآمد کمتر کار را به موضوعی برای زن بدل می‌کند که تا وقتی برای او خوب است که مانع تحقق هدف اصلی‌اش نشود، اینکه مادری برای بچه‌هایی سالم باشد. ازسوی دیگر، همان‌طور که مثال ابتدایی‌مان درباره دونالد پنی و شرکت جانسون کنترل نشان می‌دهد، ظرفیت تولیدمثلی مردان بسیار نادیده گرفته شده است و بنابراین مردان خارج از رژیم‌های مراقبتی وضع‌کننده سیاست‌های محافظت از جنین قرار می‌گیرند. از مرد انتظار می‌رود که همچنان به اشتغال خود ادامه دهد تا خانواده‌اش را تأمین کند، درحالی‌که دیگر ملاحظات و دغدغه‌های او به حاشیه رانده می‌شوند. بنابراین چنین تلقی‌هایی از حیات تولیدمثلی مرد و زن را که دانش محافظت از جنین بر آن بنا شده است می‌توان در صورت‌بندی‌های باتلر نظیر «الزام دگرجنس‌گرا بودن» دنبال کرد.

## نتیجه‌گیری

«جنس» برساخته‌ای ایدئال است که طی زمان و تمام‌وکمال شکلی مادی به خود گرفته است. «جنس» واقعیتی ساده یا وضعیت پایدار بدن نیست، بلکه فرایندی است که هنجارهای تنظیم‌کننده به «جنس» مادیت می‌بخشند و این مادی شدن تحت تشدید مکرر آن هنجارها رخ می‌دهد. ضرورت این تکرارها در این موضوع خودش را نشان می‌دهد که مادی شدن هیچ‌وقت کاملاً به پایان نمی‌رسد، بدن‌ها هیچ‌وقت به‌کل با هنجارهایی که به آن‌ها تحمیل شده است هماهنگ نمی‌شوند (Bulter 1993).

در این فصل در این باره بحث کردم که فرضیات مهمی را درباره بدن مردان می‌سازیم که هم از تحقیقات زیست‌پزشکی تأثیر می‌پذیرد و هم در آن تأثیر می‌گذارد. نمونه سیاست محافظت از جنین نشان داد طرد شدن ظرفیت باروری مردان همان‌گونه به مردان صدمه می‌زند که تقلیل دادن زنان به ظرفیت باروری آن‌ها (توجه کنید که ادعا نکردم هر دو به یک اندازه در معرض آسیب‌اند).

درحالی که سیاست‌های محافظت از جنین همچنان به تمرکز بر بدن زنان ادامه می‌دهند، علم زیربنای آن‌ها ثابت نیست. بخشی از بدنه پژوهشی علمی امروزه اشاره می‌کند که مواجهه‌های تولیدمثلی مردان نه تنها باعث مشکلات باروری می‌شوند، بلکه در سقط جنین، وزن کم هنگام تولد، ناهنجاری‌های از بدو تولد، سرطان، مشکلات عصبی و دیگر مشکلات سلامتی کودکان نیز مؤثرند (برای دسترسی به تعداد زیادی از مطالعات علمی این حوزه ر.ک. Daniels 1997, 1993; Sheldon 1999; Thomson 1996, 1998). گزارش‌های رسانه‌ای و مقالات مجله‌های مردان به تدریج دربارهٔ خطرات تولیدمثلی ناشی از سیگار، الکل، دیگر مواد مخدر و حتی نوشیدن قهوه و استفاده از محصولات بهداشتی هشدار می‌دهند. اخیراً روزنامه‌ای گزارش داد: «هشدار: خمیرپیش می‌تواند مردانگی شما را تهدید کند!» (Merritt and Macdonald ۱۹۹۷). به علاوه، در زمینه‌های دیگر مردان شواهد علمی‌ای را اقامه می‌کنند که نشان می‌دهد بدن‌های بارورشان در مواجهه با سمومی خاص صدمه می‌بینند. آشکارترین نمونه دعاوی حقوقی مربوط به «سندرم جنگ خلیج»<sup>۱۹</sup> است که کهنه سربازان ایالات متحده و انگلستان ادعا می‌کنند توانایی باروری آن‌ها به دلیل مواجهه با ترکیبات شیمیایی خاص استفاده‌شده طی جنگ آسیب دیده است.

چطور باید به این تغییر نگاه کنیم؟ آیا این علم «خوب» است که بر علم «بد» چیره می‌شود؟ آیا تحولی که در نگاه به مردان به مثابه بدن‌هایی بارور که پذیرش مسئولیت‌هایی را در قبال سلامت فرزندان آینده آن‌ها به همراه دارد به نوعی به تغییر نگرش‌های گسترده‌تر اجتماعی ما در نقش ایشان در تولیدمثل مربوط می‌شود؟ آیا اتفاقی است که روندهای مذکور در گفتمان علمی وقتی از راه رسیده‌اند که گویی نقش‌های پدرانه در چرخشی مهم از نقش «نان‌آور» در خانواده به حالتی بسیار فعالانه‌تر در نگه‌داری فرزندان در حال تغییر است؟ (ر.ک. Lupton and Barclay 1997) درحالی که تلاش برای پاسخ به چنین پرسش‌هایی فراتر از مقاصد این فصل کوتاه است، طرح کردن آن‌ها به خودی خود وظیفهٔ سیاسی با اهمیت است. طرح چنین سؤال‌هایی امکان بازشناسی این موضوع را فراهم می‌کند که هروقت بدن جسمانی و مادی وجود دارد، نوعی از تلقی علمی یا انواع دیگری از فهمیدن به صورتی اجتناب‌ناپذیر به میان می‌آید و ایفای نقش می‌کند. دانشمندان علوم اجتماعی باید همواره به شرایط و زمینه‌های خاصی آگاه باشند که علوم طبیعی ادعا می‌کند [بر اساس آن] حقیقت عینی «بدن واقعی» را برملا می‌کند. درست لحظه‌ای که روایت‌های علمی در متقاعدکننده‌ترین حالت خود قرار دارند و همهٔ توجه‌ها را به خود جلب می‌کنند، شاید دلیل آن گفت‌وگوی آشکار این روایت‌ها با ادراک‌ها و ارزش‌های فرهنگی ما باشد و این، به نظر من، همان لحظه‌ای است که در مهلک‌ترین وضعیت‌اند.

## برای مطالعه بیشتر:

Butler, Judith, *Bodies that Matter: On the Discursive Limits of 'Sex'* (New York and London: Routledge, 1993).  
کتابی بسیار جذاب که بینش‌های مشخص و کاربردی دربارهٔ رابطهٔ جنس و جنسیت ارائه می‌کند.

Daniels, Cynthia, 'Between Fathers and Fetuses: The Social Construction of Male Reproduction and the Politics of Fetal Harm', *Signs: Journal of Women in Culture and Society* 22 (3) (1997) 579-616.

مقاله‌ای روشن‌گر و خوانا که به آسیب‌های پیش از تولد می‌پردازد و تفاوت‌های نحوهٔ برخورد و بازنمایی والدین مرد و زن را در گفتمان‌های حقوقی و فرهنگی وسیع‌تر بررسی می‌کند.

Davis, Kathy (ed.), *Embodied Practices: Feminist Perspectives on the Body* (London: Sage, 1997).

مجموعه‌ای مفید با مقدمه‌ای ارزشمند که دیدگاهی جامع از پژوهش فمینیستی دربارهٔ بدن ارائه می‌دهد.

## منابع:

Blank, R. H. *Fetal Protection in the Workplace* (New York: Columbia University Press, 1993).

Bridgeman, J. and Millns, S. (eds) *Law and Body Politics: Regulating the Female Body* (Aldershot: Dartmouth, 1995).

Butler, J. *Bodies that Matter: On the Discursive Limits of 'Sex'* (New York and London: Routledge, 1993).

Collier, R. *Masculinity, Law and the Family* (London: Routledge, 1995).

Daniels, C. *At Women's Expense: State Power and the Politics of Fetal Rights* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1993).

Daniels, C. 'Between Fathers and Fetuses: The Social Construction of Male Reproduction and the Politics of Fetal Harm', *Signs: Journal of Women in Culture and Society* 22: 3 (1997) 579-616.

Davis, K. 'Embodying Theory: Beyond Modernist and Postmodernist Readings of the Body', in K.

Davis (ed.) *Embodied Practices: Feminist Perspectives on the Body* (London: Sage, 1997).

Foucault, M. *The History of Sexuality, Volume 1* (London: Penguin, 1978).

Frank, A. 'For a Sociology of the Body: An Analytical Review', in M. Featherstone, M. Hepworth and B. Turner (eds) *The Body: Social Process and Cultural Theory* (London: Sage, 1991).

Grosz, E. *Volatile Bodies: Toward a Corporeal Feminism* (Bloomington, IN: Indiana University Press, 1994).

Hartouni, V. *Cultural Conceptions: On Reproductive Technologies and the Remaking of Life* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1997).

Kimmel, M. *Manhood in America: A Cultural History* (New York: The Free Press, 1996).

Laqueur, T. *Making Sex: Body and Gender from the Greeks to Freud* (Cambridge, Mass: Harvard University Press, 1990).

Lupton, D. and Barclay, L. *Constructing Fatherhood* (London: Sage, 1997).

Martin, E. 'The Egg and the Sperm: How Science has Constructed a Romance Based on Stereotypical Male-Female Roles', *Signs: Journal of Women in Culture and Society* 16: 1 (1991) 485-501.

Merritt, M. and Macdonald, V. 'Warning: Shaving Foam can Damage your Manhood', *The Sunday Telegraph*, 19 January 1997.

Millett, K. *Sexual Politics* (London: Hart Davis, 1970).

Roth, R. *Making Women Pay: The Hidden Costs of Fetal Rights* (Cornell University Press, 2000).

Sheldon, S. 'ReConceiving Masculinity: Imagining Men's Reproductive Bodies in Law', *Journal of Law and Society* 26: 2 (1999) 129-49.

Sheldon, S. *Beyond Control: Medical Power and Abortion Law* (London: Pluto, 1997).

Smart, C. *Law Crime and Sexuality: Essays in Feminism* (London: Sage, 1995).

Thomson, M. 'Employing the Body: The Reproductive Body and Employment Exclusion'. *Social and Legal Studies* 5: 2 (1996) 243-67.

Thomson, M. *Reproducing Narrative: Gender, Reproduction and the Law* (Aldershot: Dartmouth, 1998).

Sheldon, S. *Beyond Control: Medical Power and Abortion Law* (London: Pluto, 1997).

Smart, C. *Law Crime and Sexuality: Essays in Feminism* (London: Sage, 1995).

Thomson, M. 'Employing the Body: The Reproductive Body and Employment Exclusion'. *Social and Legal Studies* 5: 2 (1996) 243-67.

Thomson, M. *Reproducing Narrative: Gender, Reproduction and the Law* (Aldershot: Dartmouth, 1998).



اریک امانوئل اشمیت



## پدر «شدن»

معرفی داستانی کوتاه از اریک امانوئل اشمیت

نویسنده: فردوس شیخ الاسلام

گرگ مرد تنومند میان سالی است که از کودکی اش کارگری کرده و حالا چند سالی می شود که امور ماشین آلات کِشتی ها را بسیار عالی رتق وفتق می کند. روزی تقریباً ناآرام روی دریاست. با دم و دستگاه ها مشغول است که کاپیتان صدایش می کند و با حالتی معذب از روی کاغذی کوچک برایش می خواند: «دخترتان فوت کرده.» گرگ مبهوت می شود. نمی تواند واکنشی نشان دهد. کمی بعد تنها جمله ای که بر زبان می آورد این است: «کدام دخترم...؟ من چهار دختر دارم.» کاپیتان دوباره و دوباره تلگراف را نگاه می کند؛ نه! هیچ توضیح بیشتری نیست؛ نه هیچ نام و نشانی، نه هیچ اطلاعات اضافه ای.

گرگ ابتدا خون سرد و آرام است. حتی می پرسد آیا می تواند سر کارش برگردد؟ کاپیتان راهی را پیشنهاد می کند تا بلکه بفهمند کدامیک از فرزندانش بوده است، اما دوسه روزی طول خواهد کشید. گرگ تازه می فهمد چه اتفاقی افتاده است. پاهایش سست می شود. چهره اش به سرخی می گراید. سعی می کند تعادلش را حفظ کند و بایستد. یکی از دخترانش مُرده است. آیا واقعاً یکی از دخترانش مُرده است؟ کدام یکی؟ مگر فرق می کند؟ احساساتش به هریک از دخترانش را مرور می کند؛ خاطرات مشترکی که با هرکدام دارد، اوقاتی که با هم گذرانده اند، خلقیاتشان را. و بله، فرق می کند کدامیک مُرده است. وای نه، چه پدر وحشتناکی! او



باید همه را به یک اندازه دوست داشته باشد. اما آخر مگر برای هر چهار دخترش یک جور پدری کرده است؟ به عقب برمی‌گردد و تلاش می‌کند به یاد آورد که برای هر کدام از دخترانش چگونه پدری بوده است. اصلاً چقدر آن‌ها را می‌شناسد؟ آیا او را دوست داشتند؟ «معلوم است که دوستش داشتند؛ با این همه زحمتی که برایشان می‌کشید. همیشه در سفر بود. مدام در دریا سیر می‌کرد تا بتواند پولی برای خانواده‌اش فراهم کند؛ برای خورد و خوراکشان، لباسشان، درس و مشقشان. اگر این‌هم نبود، واقعاً قدرشناس بودند. کل حقوقش را برای آن‌ها خرج می‌کرد و فقط چندرغاز برای خودش می‌ماند. معلوم است که دوستش داشتند. گرک عشق را وظیفه یا دین می‌دانست. حالا که او خودش را فدای دخترانش می‌کرد، آن‌ها هم موظف بودند دوستش بدارند. و او هم به سهم خود وفاداری پدران‌اش را با کار و زحمت طاقت‌فرسا نشان می‌داد. نمی‌توانست تصور کند که عشق در لبخند، نوازش، محبت، خنده، حضور داشتن، بازی و وقت صرف کردن باشد. معتقد بود تمام ویژگی‌های یک پدر خوب را دارد.»

داستان «بازگشت» با نجوهای درونی گرک ادامه می‌یابد. تک‌تک فرزندان را از نظر می‌گذراند و با تصور اینکه کدام یک ممکن است مُرده باشد، احساسات تازه‌ای را درباره‌ی خودش می‌یابد: عذاب وجدان، سرشکستگی، ترس، شرمندگی... او درحالی‌که دوباره خود را سخت درگیر کار می‌کند و با پیچ و مهره‌ها ور می‌رود، سعی می‌کند به تردیدی که برای نخستین بار به جان‌ش افتاده است و در این تعلیق چندروزه هولناک دارد از پا درمی‌آوردش پاسخ دهد: «آیا او هرگز پدر خوبی بوده است؟»

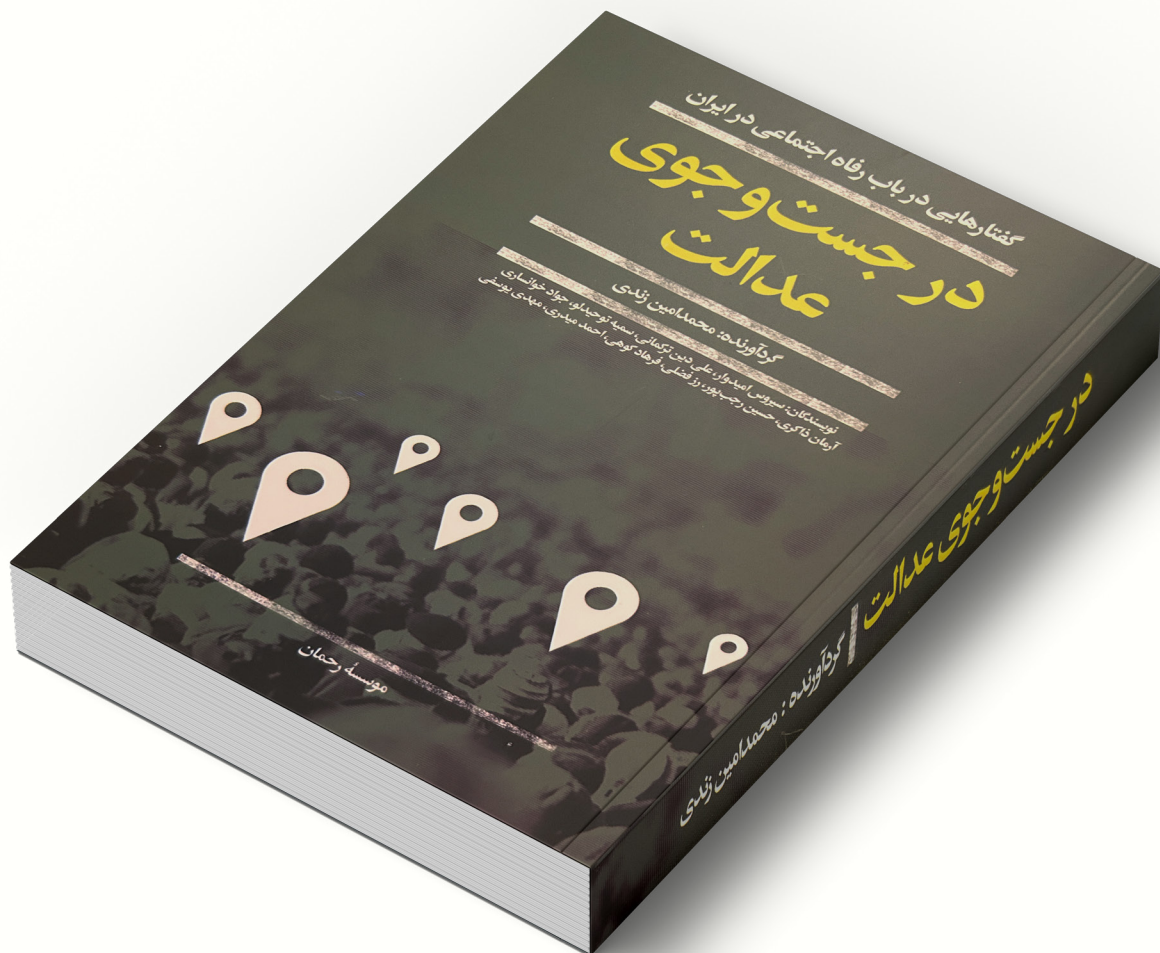
«بازگشت» دومین داستان از مجموعه [اسباب خوشبختی] اثر اریک امانوئل اشمیت با ترجمه‌ی شهلا حائری است که نشر قطره منتشرش کرده و نسخه‌ی کاغذی آن موجود است. به علاوه، می‌توانید نسخه‌ی صوتی آن را در نرم‌افزارهای طاقچه یا فیدیبو گوش کنید و شما هم از خود بپرسید: «یک پدر خوب چگونه پدری است؟»

## خبرنامه

### در جست‌وجوی عدالت: جدیدترین کتاب رحمان

«در فلسفه سیاسی، مسئله عدالت حول سه مفهوم "برابری، شایستگی و نیاز" بیان می‌شود و میان متفکران قدیم و جدید حول این سه مفهوم بحث‌های متعددی شکل گرفته است. اما در حالت کلی می‌توان گفت که دفاع از نابرابری‌ها و نفی آن‌ها موضوع اصلی بحث عدالت است؛ موضوعی که زمینه شکل‌گیری رویکردهای مختلف در خصوص دولت را فراهم کرده است.»<sup>۱</sup>

در جست‌وجوی عدالت؛ گفتارهایی در باب رفاه اجتماعی در ایران متن مجموعه نشست‌هایی است که از آذر سال ۱۴۰۰ تا مرداد ۱۴۰۱ در مؤسسه رحمان برگزار شد. سیروس امیدوار، علی دینی‌ترکمانی، سمیه توحیدلو، جواد خوانساری، آرمان ذاکری، حسین رجب‌پور، رز فضلی، فرهاد کوهی، احمد میدری و مهدی یوسفی در این مجموعه نشست‌ها سخنرانی کردند.



۱. از مقدمه کتاب، به قلم محمدامین زندی.

## در تقاطع زبان، ادبیات و جنسیت

«ما وقتی می‌توانیم از برابری دو جنس زن و مرد صحبت کنیم که زبان بتواند فارغ از جنسیت امکان حضور پیدا کند. چنان‌که ولف معتقد است، فکر کردن به جنسیت هنگام نوشتن مخرب است و ما باید به تفکری زنانه‌مردانه یا مردانه‌زنانه برسیم و دو جنس آشتی‌جویانه کنار هم قرار گیرند.» این بخشی از صحبت‌های مهشاد شهبازی، پژوهشگر و منتقد ادبی، در نشست «به زبان آمدن» بود. این سیزدهمین جلسه از مجموعه برنامه‌های جنسیت و نابرابری است که اول بهمن‌ماه ۱۴۰۳ برگزار شد. فیحا عبدالهادی، نویسنده و فعال اجتماعی فلسطینی، و حسام نقره‌چی، نویسنده و روان‌کاو لکانی، از دیگر سخنرانان این نشست بودند. «نابرابری در اتاق درمان» عنوان نشست دیگری از این مجموعه بود که ۱۷ دی‌ماه برگزار شد. برای دسترسی به فایل صوتی این نشست‌ها در کانال تلگرام رحمان عضو شوید.

## سازمان‌های مردم‌نهاد: مسیر پیش‌رو

«ما برای آینده ایران در سال‌های آینده در برابر تکانه‌ها و ضرباتی که پیش می‌آید به استحکام بالایی نیاز داریم و نهادهای مدنی تنها سرپناه و سپری‌اند که می‌توانند از آن محافظت کنند، اما این نهادها در درون ستیزه‌ها و گفتمان سیاسی گم شده‌اند و با این حال انتظار دموکراسی هم داریم.» بخشی از صحبت‌های فرامرز معتمد، جامعه‌شناس، در دهمین پنل آینده‌پژوهی اجتماعی را خواندید. مصطفی معین، فیروزه صابر، خسرو منصوریان، محیا واحدی و فرامرز معتمد از آینده‌سمن‌ها و جامعه‌مدنی ایران گفتند.

مجموعه پنل‌های آینده‌پژوهی که دبیر علمی آن مقصود فراستخواه است از سال گذشته در مؤسسه رحمان برگزار شد و «سازمان‌های مردم‌نهاد و آینده اجتماعی ایران» آخرین پنل این مجموعه بود. ویدیوی این پنل‌ها را در یوتیوب رحمان ببینید.

## گرنیکا در همایش صلح

«در اسپانیا روستایی به نام گرنیکا هست که در سال ۱۹۳۷ با بمباران هوایی آلمان از بین رفت. کیلومترها دورتر پیکاسو این تصویر را کشید. تأثیری که خبر بمباران گرنیکا در این هنرمند می‌گذارد به یکی از تابلوهای مهم او تبدیل شد. این تابلو جزو معدود تابلوهای پیکاسو است که سیاه‌وسفید کشیده شده و آن را نماد مهمی از صلح اجتماعی در علوم انسانی می‌دانند. این اثر مسیری ضدجنگ ایجاد کرد و مسیر ضدجنگ نتیجه بلوغ فردی و اجتماعی است. ما وقتی می‌توانیم بگوییم به بلوغ اجتماعی رسیده‌ایم که جنگ و هر نوع خشونت را به نفع خودمان مصادره نکنیم.» بخشی از صحبت‌های پوریا عالمی، روزنامه‌نگار، در همایش «صلح اجتماعی و جامعه مدنی» را خواندید. این همایش با همکاری شبکه کمک، حامیان جامعه مدنی، و مؤسسه رحمان در ۱۸ دی‌ماه برگزار شد.

ما واژگان زیبایے را بیہودہ زمزمہ مے کنیم؛

کلماتِ آزادے ورہایے را.

اما شما، اے مردانِ شرقے!

اگر ریشہٴ اسارت را در خانہ ہایتان محکم کنید،

یعنے همان چیزے کہ با ہمسران و دخترانتان نشانش مے دھید،

آیا فرزندانِ بردگان روزے آزاد خواہند شد؟

مے زیادہ / شاعر لبنانے - فلسطینے

